

تاریخ

پیامبران و شامان

دستی نوک الاذن والاخبار

از

عزیز بن حسن اصفہانی

ترجمہ

دکتر جعفر شاد



انستات نیاد از بخت ایران

بایکایر مسکن در
جنس فرخند چنانکه در
عاج حضرت به این محمد رضا شاه پسر
شاهنشاهی آریا مهر

برای آنگاه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل
و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در
دسترس محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف بر زبان فارسی تألیف
شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر باوقتی شایسته انجام
نخورده است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده
نیز فراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان
بیگانه آشنائی داشته باشد .

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد که کتابهای
فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نمونه های خطی آنها
از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را
که به زبانهای دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

پرویز ناطق خاوری
دیرکن بنیاد فرهنگ ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران (۵)

تاریخ پیامبران و شامان

(سنی ملوک الارض و الانبیاء)

از

حمزة بن حسن اصفهانی

ترجمه

دکتر جعفر شکار



آشنایان بنیاد فرهنگ ایران

بامساعدت مالی سازمان برنامه
۱۵۰۰ نسخه در تیرماه ۱۳۴۶ در چاپخانه خواجه
چاپ شد

فهرست مندرجات

ز	مقدمه
یا	حمزه اصفهانی و آثار او
۱	مقدمه مؤلف
	باب اول
۵	در بیان تواریخ سالیهای پادشاهان ایران
	فصل اول - شرح سلسله‌های چهارگانه ایران : پیشدادیان ،
۷	کیانیان ، اشکانیان و ساسانیان
۱۳	فصل دوم - شرح مطالب فصل نخستین از کتاب موسی بن عیسی کسروی
۱۹	فصل سوم - شرح برخی از مطالب فصل نخستین ، طبقات چهارگانه
۲۵	سنوات تاریخی ایران در دوره اشکانیان
۲۷	سنوات تاریخی ایران در دوره ساسانیان
۳۰	فصل چهارم- ذکر اخبار پادشاهان ایران
۳۰	پیشدادیان
۳۵	کیانیان
۴۰	اشکانیان
۴۳	ساسانیان
۶۱	فصل پنجم - گفتار خدای نامه در باب آغاز آفرینش

باب دوم

- ۶۳ در بیان تاریخ سالیهای پادشاهان روم
 ۶۵ فصل اول - در بیان سالیهای پادشاهان مقدونیه
 ۶۶ فصل دوم - در بیان سالیهای پادشاهان رومیه
 ۶۸ فصل سوم - در بیان سالیهای پادشاهان قسطنطنیه
 ۷۰ فصل چهارم - اخبار پادشاهان سابق الذکر
 ۷۵ فصل پنجم - گفتار قاضی و کعب در باب سنین تاریخی فرمانروایان روم

باب سوم

- ۷۹ در ذکر تواریخ سالیهای پادشاهان یونانی

باب چهارم

- ۸۳ در ذکر سالیهای قبطیان

باب پنجم

- ۸۷ در ذکر تواریخ سالیهای اسرائیلیان

باب ششم

- ۹۷ در ذکر سالیهای تاریخ لخمیان پادشاهان عراق عرب

باب هفتم

- ۱۱۷ در ذکر سالیهای تاریخ غسانیان ، ملوک عرب شام

باب هشتم

- ۱۲۷ در ذکر سالیهای ملوک حمیر از عرب یمن

باب نهم

- ۱۴۵ در ذکر سالیهای تاریخ ملوک کنده

باب دهم

- ۱۴۹ در ذکر سالیهای تاریخ قریش ، ملوک عرب در دوره اول - لام
 ۱۵۱ فصل نخست - ذکر قسمتی از تاریخ مدعیان پیش از تاریخ هجرت
 فصل دوم - در بیان روایات منقول در باره روز و ماه هجرت
 ۱۵۵ پینمبر و مبادی امر رسول اکرم از ولادت و بشت
 فصل سوم - در ذکر قسمتی از وقایع به تاریخ هجرت که پس از وفات
 ۱۵۸ پینمبر اتفاق افتاد
 فصل چهارم - در بیان برخی از دلالات نجومی
 ۱۶۱ فصل پنجم - در ذکر سالیهای پادشاهان قریش
 ۱۶۴

۱۶۶	فصل ششم - در بیان نبروزها به سال هجری
	فصل هفتم - در بیان برخی از حوادث عبرت‌انگیز که در سالهای هجری
۱۷۵	اتفاق افتاد
۱۸۵	فصل هشتم - در بیان آشوبی که به عهد بنی‌عباس در بغداد اتفاق افتاد
۱۹۷	فصل نهم - در ذکر امرای خراسان
	سنوات تاریخی شاهان و امرای ایران از آغاز قرن دوم
۲۱۳	تا نیمه اول قرن چهارم هجری (۳۵۰)
۲۱۴	فصل دهم - در ذکر امرای طبرستان
۳۱۹	تصحیحات و استدراکات
۳۲۷	فهرست‌ها

مقدمهٔ مترجم

این کتاب که نام اصلی آن «تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء» است^۱ و من نام فارسی آن را «تاریخ پیامبران و شاهان» نهاده‌ام، یکی از مآخذ بسیار معتبر و اصیل و کهن در تاریخ عمومی قرن چهارم هجری است، مشتمل بر مطالب بسیاری دربارهٔ ایران و تاریخ پادشاهان و حکام و امرای ایرانی (پیشدادیان، کیانیان، ساسانیان، اشکانیان، عمال ایرانی در حیره و یمن، امرای خراسان و طبرستان و خلفای بنی عباس و جز آن).

در این کتاب از برخی منابع کهن از جمله «خدای نامه» قدیم‌ترین کتاب دربارهٔ ساسانیان استفاده شده، و بیشتر مؤلفان کتابهای تاریخی که از قرن چهارم به بعد می‌زیسته‌اند، از این اثر گرانها بهره برده‌اند و حتی برخی مانند صاحب مجمل‌التواریخ و القصص اغلب مطالب آن را به فارسی برگردانده‌اند^۲.

لغات فارسی متعددی هم در این کتاب به کار رفته که از نظر زبان شناسی اهمیتی خاص دارد، و در اینجا چند لغت به عنوان نمونه یاد می‌شود:

بازیاد (ص ۵۹ = ع ۴: ۴۳) - جرز = گرز (ص ۵۳ = ع : ۳۸) حواشیه یا حواشیه، جمع حوسیان، مصحف خونیاگر، ظ. (ص ۵۲ = ع : ۳۸) - حوسیان (ص ۵۹ = ع : ۴۳) دست، ظاهراً به معنی يك بار نوازندگی (ص ۵۲ = ع : ۳۸) - ریاستین، ثنیهٔ ریاس (ص ۶۲ = ع : ۴۴) - قزاونه = قزوینیان (ص ۱۹۱ = ع : ۱۳۴) - موابذه، جمع موبذ (ص ۱۷ = ع : ۱۸) - هرابذه، جمع هیربذ (همان صفحه).

کسانی از خاورشناسان دربارهٔ حمزهٔ اصفهانی و آثار او تتبع و تحقیق کرده‌اند، از جمله آنان: یوجین میتوخ آلمانی E. Mittwoch تحقیقی جامع در این باره دارد که از نظر اهمیت خاص آن، عیناً در پایان این مقدمه نقل خواهد شد.

۱- میتوخ خاورشناس آلمانی نام کتاب را «کتاب‌الامم» آورده است. اما در خود کتاب

اشارتی بدین نام نشده، و معلوم نیست مآخذ وی در ذکر این نام چه بوده است؛

۲- ر.ک مجمل‌التواریخ، مقدمه، ص م.

۳- «ع» اشاره به متن عربی کتاب است.

مؤلف کتاب

ابوعبدالله حمزه بن حسن معروف به حمزه اصفهانی، مؤلف کتاب حاضر در حدود سال ۲۷۰ هـ. ق.^۱ در اصفهان به دنیا آمد و بیشتر سالهای عمر خود را در آن شهر گذراند و سرانجام در حدود سال ۳۵۰-۳۶۰ زندگی را بدرود گفت.

به گفته میتوخ آلمانی شماره تألیفات حمزه به ۱۲ جلد می‌رسیده، و بیشتر این کتابها در باب نحو و لغت و ادب عربی بوده است. از این آثار بجز کتابهای «التنبیه علی حدوث التصحیف»، «مجموعه امثال یا «کتاب الامثال علی اقل»، «شرح اخبار ابی نواس» «سنی ملوک الارض والانبیاء» (کتاب حاضر)، باقی از میان رفته است. از کتابی به نام «الموازنة بین العربیة والفارسیة»^۲ نیز نسخه‌ای (ظاهراً ناقص) در دست است و قطعه‌ای از آن در معجم الادباء باقوت والمزهر سیوطی، و نیز فصلی از آن در «لسان المیزان» (ج ۱ ص ۲۹۹) نقل شده است.^۳

از جمله کتابهای کم شده حمزه کتاب «اصیهان و اخبارها» است که باقوت از آن چند بار یاد کرده^۴ و نیز ثمالی بنا بر آنچه در «تیمه الدهر» (ج ۳ ص ۱۲۴) در باب پنجم، محاسن شعرای اصفهان می‌گوید، این کتاب را در دست داشته و مطالبی نیز از آن نقل کرده است. در باره «التنبیه علی حدوث التصحیف» باید گفت که کتابی است حاوی مطالبی در باب زبان‌شناسی و تصحیف کلمات و نیز بیان اشتباهات لغت‌نویسان، و نسخه منحصر به فرد آن در مدرسه مروی تهران است.

تیمور پاشا در «تصحیح لسان العرب» (ج ۱ ص ۲۵ و ۲۸ ح) ذکر می‌کند که از آن با نقل چند سطر آورده است.^۵ باقوت در معجم الادباء (ج ۲ ص ۲۳۰) از کتابی به نام «الرد علی حمزة فی حدوث التصحیف»، که چنانکه از نامش پیداست در رد کتاب تصحیف حمزه نگارش یافته، نام برده است. درباره حمزه و آثار او پیش از این سخن نمی‌گوییم و خواننده را به مقاله محققان میتوخ که در این باره حق مطلب را ادا کرده است و عین آن مقاله در پایان مقدمه خواهد آمد رجوع می‌دهیم.

نسخه‌های کتاب:

کتاب «سنی ملوک الارض والانبیاء» چندبار به چاپ رسیده و یک نسخه خطی هم از آن در دست است. قدیم‌ترین چاپ آن در لپزیا (لایپزیک) واقع در آلمان به سال ۱۸۴۴ م. (= ۱۲۶۰ هـ. ق.) در ۲۴۳ صفحه به تصحیح گوتوالد M. E. Gottwaldt به طبع رسیده، این خاورشناس شرحی به لاتین هم به پایان کتاب افزوده است. مرحوم علامه قزوینی در هاشم نسخه‌ای از همین چاپ گوتوالد که به وی تعلق داشته و اینک در جزو کتب وی در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران محفوظ است، یادداشت‌هایی نوشته و تصحیحاتی کرده است، اما چون

۱- میتوخ ولادت او را در حدود سال ۲۸۰ هجری حدس زده است.

۲- رک: یادداشت‌های قزوینی ج ۴ ص ۱۶۳.

۳- رک: همان کتاب مذکور. ۴- رک: مقاله میتوخ در پایان همین مقدمه.

آگاهی از وجود نسخه مذکور پس از اتمام چاپ متن کتاب به دست آمد، برخی از تصحیحات که نگارنده خودیدان توجه نکرده بود با قسمتی از یادداشتها به پایان این ترجمه افزوده شد. چاپ دیگر نیز در برلین عیناً از روی نسخه مذکور (چاپ گوآولد) به تصحیح سید جواد ایرانی تبریزی به سال ۱۳۴۰ ه. ق. در مطبعه کلاویانی طبع شده که مبنای ترجمه کتاب حاضر است و شماره‌هایی که میانه دو قلاب قرار دارد صفحات چاپ برلین را نشان می‌دهد. همچنین طبع جدیدی از این کتاب در بیروت در جزو سلسله انتشارات «من التراث العربی» در دار مکتبه الحیة به سال ۱۹۶۱ م. انجام یافته. این چاپ که شامل مقدمه‌ای از «یوسف یعقوب المسکونی» است، هیچ مزیتی بر چاپهای قبلی ندارد و اغلاط موجود در دو چاپ نخستین عیناً در این چاپ به چشم می‌خورد.

اما نسخه خطی این کتاب، در کتابخانه اسماعیل سائب سنجر در استانبول (ترکیه) است و استاد مجتبی مینوی نگارنده را به وجود این نسخه دلالت کردند، ولی با کوششی که به عمل آمد تهیه عکس این نسخه و استفاده از آن میسر نشد.

نسخه‌های چاپی موجود هیچ‌یک از غلط‌کاری نبود، و نگارنده تاجایی که می‌توانست و با اندک بضاعتی که داشت، در ضمن ترجمه با توجه به قراین موجود و با استفاده از منابع معتبر به تصحیح اغلاط پرداخت و در حاشیه بدانها اشارت کرد، و در اینجا برای اجتناب از تطویل، از ذکر آن موارد خودداری می‌کند.

اشتباهات مجمل التواریخ:

چنانکه پیش از این گفتیم صاحب مجمل التواریخ بسیاری از مطالب «تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء» را به فارسی ترجمه کرده و در کتاب خود آورده است، اما از دو نظر اشتباهات فراوانی در کتاب مذکور دیده می‌شود: نخست اینکه چاپ کتاب از روی نسخه منحصر به فردی که افتاد گیها و اغلاط بخصوص در اسامی خاص داشته، انجام گرفته، دودیکر آنکه خود مترجم در ترجمه مطالب دقت نکرده است مثلاً در صفحه ۷۹ متن عربی کتاب حاضر چنین آمده: «ثم ملك بعده النعمان بن الحارث فأصلح صهاريج الرصافة» و در مجمل التواریخ (ص ۱۷۶) بدین سان ترجمه شده: «و صهاريج الرصافة آباد کرده» که چنین می‌نماید که صهاريج الرصافة مجموعه‌ای نام خاصی است، حال آنکه باید ترجمه شود: استخرهای رصافه را ... آباد کرد (ص ۱۲۳ کتاب حاضر).

در مورد دیگری بنی صفحه ۶۲ متن عربی این عبارت آمده: «ولعزيا ابن امضيا اثنتان وخسرون سنة منها وابوه حی مأسور خمس عشرة سنة» که ترجمه آن چنین است: «وعزيا پسر امضیا ۵۲ سال، و از جمله آن است مدت ۱۵ سال که در عهد پدرش زنده و در اسارت بوده» (کتاب حاضر ص ۹۴)، اما در مجمل التواریخ (ص ۱۴۴) بدین سان آورده: «وعزيا ابن امضیا پنجاه و دو سال ملک بود، در عهد پدرش مأسوره (۲) پانزده سال و مأسوره را نام خاص و اسم پدر دانسته است! و نیز رجوع شود به حاشیه صفحه ۸۵ کتاب حاضر. از این مطلب چنین نتیجه می‌گیریم که مجمل التواریخ بجز در مواردی که مرحوم ملک الشعرای بهار با مراجعه به منابع و مآخذ معتبر تصحیحاتی کرده است، اعتبار تاریخی

ندارد و اهمیت آن از این نظر است که یکی از متون کهن فارسی است .

نام کتاب ،

درباره نام فارسی کتاب (تاریخ پیامبران و شاهان) و ترجمه «ملوک» به «شاهان» تذکار این نکته لازم است که «ملک» اگرچه در این کتاب در معنی عام یعنی شامل سلطان ، پادشاه ، والی و حکمران به کار رفته است ، اما در استعمال غالب تاریخ نویسان سلطان یا پادشاه یا شاهنشاه به معنی پادشاه مستبد و مستقل بوده که ابداً در تحت تبعیت و حمایت کسی نبوده است ، و ملک یا شاه به معنی والی یا حکمران ایالت و تحت تبعیت سلطان بوده است ، به عبارت دیگر ملوک ، ولات و حکمرانان ایالات ، محصور در سلسله معینی به طور وراثت بوده اند نظیر خدیوهای مصر و راجه های هند نسبت به دولت انگلستان در زمانهای اخیر^۱ . خلاصه آنکه در این کتاب علاوه بر پادشاهان از قبیل کیانیان ، ساسانیان ، اشکانیان ، سلاطین روم و یونان و غیرهم از حکمرانان و فرمانروایان از قبیل ملوک لخم و غسانیان و عمال ایرانی در حیره و یمن و امرای قریش و امرای خراسان و طبرستان گفتگو شده و بدین سبب از آنها به «شاهان» تعبیر شده است^۲ .

ماخذی که نگارنده در تحقیق مطالب بدانها مراجعه کرده ، در پایان کتاب آمده است . اما در اینجا اشاره به يك مأخذ مهم را لازم می داند ، و آن یادداشت های علامه قزوینی یا گنجینه گرانهای لغت و تاریخ و جغرافیا و کتاب شناسی و جز آن است که به همت دوست دانشمند و نویسنده زبردست آقای ایرج افشار در ۸ مجلد به چاپ رسیده است . نگارنده برای استفاده کامل از این منبع پربرکت همه مجلدات را تحت مطالعه گرفت و بسیاری از دشواری های کتاب را با مراجعه بدانها حل کرد .



جای خوشوقتی و مایه سپاسگزاری است که بنیاد فرهنگ ایران به دبیر کلی استاد دکتر پرویز خانلری بخشی از فعالیت خود را به نشر و ترجمه منابع تاریخی و جغرافیایی اختصاص داده و کتاب حاضر مشمول این برنامه شده است .

در حصول این ترجمه از راهنمایی های استاد ارجمند مجتبی مینوی برخوردار شده ام و نیز استاد فرزانه جلال الدین همایی در ترجمه فصل چهارم از باب دهم (بیان برخی دلالات نجومی بر برتری اسلام) که نگارنده را به سبب ناآشنایی به دانش نجوم بسی دشوار بود ، یاری و حل مشکل کرده اند و همچنین دوست دانشمند آقای دکتر زریاب خویی در مورد استفاده از بعضی منابع از یاری های لازم دریغ نداشته اند ، سپاسگزاری از این دانشمندان بزرگوار بر بنده فرض است .

اینک برای تکمیل مقال به نقل گفتار یوجین میتوخ درباره « حمزه اصفهانی و آثار او » می پردازم .

۱- رك : یادداشت های قزوینی ج ۷ ص ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۲۸ .

۲- بجز در برخی موارد (مانند صفحه ۱) که اشتباهاً این معنی رعایت نگردیده است .

حمزه اصفهانی و آثار او^۱

با پیشرفت اقتدار خلافت عباسیان، روزگار زرین ادبیات تازی در حدود نیمه سده دوم هجری آغاز گردید. خلیفه‌ها بسیار مایل بودند که مردان ادب و سخن‌سرایان و دانشمندان را تشویق و ترغیب کنند، به ویژه منصور، هارون الرشید و مأمون که دلبستگی فراوانی به ترویج عالم معنوی داشتند، و این رایگی از بزرگترین کارهای خود می‌دانستند که دانشمندان را گرد خود فراهم آورند و به رونق بازار دانش بپردازند.

روزگار اقتدار سیاسی عباسیان کوتاه بود، یعنی کمی بیش از یک سده. قدرت خلافت در اثر کشمکش‌های بی‌پایان رو به کاستن نهاد؛ ولایت‌ها، یک به یک از زیر حاکم‌رانی مرکزی بیرون آمد، و بزودی خلیفه‌ها بجز حکمفرمایان ظاهری امپراطوری، چیز دیگری به شمار نمی‌آمدند، و بجز نام، چیز دیگری نداشتند. اما زوال حیات معنوی در کشورهای خلافت به اندازه ضعف سیاسی خلافت ناگهانی و سریع نبود. در حدود نیمه سده سوم و در پایان آن، هنوز در بصره، یا مرکز کهن سال علم نحو، دانشمندانی مانند مبرد وجود داشتند. در بغداد یا پایتخت کهن سال کشور که از دست جنگ‌های پی‌درپی به ویرانی افتاده بود، نویسندگانی مانند بلاذری، ابن قتیبه و طبری که نوشته‌های بسیار مهمی از خود به یادگار گذاشتند، می‌زیستند. در خاور ایران نیز روزگار زرین ادبیات تازی مدت زیادی پایدار ماند. با آنکه طوفان حوادث اصفهان، پایتخت کهن سال را بسیار صدمه رسانده بود، هنوز اینجا پناهگاه و جایگاه دانش و ادب اسلامی شمرده می‌شد. شماره دانشمندان تازی در آن شهر به اندازه‌ای فراوان بود که چندین کتاب ادبی درباره زندگی و آثار دانشمندان اصفهان انتشار داده‌اند. در ایران نخستین کشمکشی که برای به دست آوردن استقلال سیاسی انجام یافت با تجدید

حیات معنوی ملی توأم بود و در اثر آن ، در سده چهارم هجری ، پایه ادبیات نوین ایران برقرار گردید. پیش از آن ، روح ملی ایرانی ، هرگز کاملاً از میان نرفته بود ، و در آن روزگار این روح ملی باریک پرورش یافت و نیرومند گردید و نفوذ خود را در ادبیات تازی در ایران نشان داد .

یکی از پیشروان ادبی آن روزگار که در آثار تازی او نفوذ و دبستگی ایرانی دیده می شود حمزه بن حسن اصفهانی بود که در بخش یکم سده چهارم هجری در اصفهان می زیست . امروزه فقط شماره کمی از نوشته های این دانشمند را در دست داریم و با آنکه موضوع بیشتر آثار او علم نحو بود ، در ادبیات اسلامی به عنوان يك مورخ اشتهار دارد . تاریخ « کتاب الامم »^۱ به خامه اوست ، و همچنین تاریخ اصفهان که چندین بار در کتاب الامم از آن نام برده . از راه خواندن کتاب الامم بود که خاور شناسان اروپایی در سده هجدهم میلادی به حمزه دبستگی پیدا کردند . در این مقاله در باره آثار نحوی این دانشمند و کتاب تاریخ مشهور او به جزئیات بیشتری بحث خواهیم کرد .

نام کامل حمزه اصفهانی ابو عبدالله حمزه بن الحسن اصفهانی است . ما تا اندازه ای با اطمینان می توانیم بگوییم که در چه روزگاری حمزه می زیسته است . از روی نوشته های خود او چنین بر می آید که کتاب الامم را در سال ۳۵۰ هجری به پایان رسانید . مرگ او اندکی پس از این تاریخ به وقوع پیوست ، زیرا سمانی در کتاب الانساب خود می گوید ، که او پیش از سال ۳۶۰ در گذشت .

حمزه در فصل پنجم کتاب الامم که در باره « تاریخ اسرائیلی » است ، حوادثی را نقل می کند که در بغداد در سال ۳۰۸ از يك دانشمند یهود شنیده . از سوی دیگر ، حمزه یکی از شاگردان جوالیقی بوده است که در ۳۰۶ در گذشت ، و چون در کتاب الامم خود به هشت حادثه اشاره می کند که یاد می آورد در اصفهان در ۳۳۳-۲۹۷ رخ داده بودند ، ما می توانیم تصور کنیم که حمزه در حدود ۲۸۰ متولد شده است . از این رو زندگیش از آن تاریخ تا حدود ۳۵۰ طول کشید . حمزه در بغداد موقتاً اقامت گزید ، و در آغاز فصل سیزدهم کتاب اشعار ابو نواس نقل می کند که در سال ۳۲۳ برای بار سوم ، به بغداد رفت تا در نسخه های این اشعار بررسی کند ؛ حتی در آن بار نیز در بغداد زیاد توقف نکرد ، و چنین به نظر می رسد ، که در پایان آن سال به اصفهان بازگشت . در يك قسمت از کتاب الامم خود ، در باره حوادث عمده اصفهان ، از دوره قحطی پایان سال ۳۲۳ و آغاز سال ۳۲۴ نام می برد و معلوم می شود که او خود شاهد این قحطی بوده است .

در سال ۳۵۰ ، هنگامی که يك عمارت کهن سال در « جی » ، شهری نزدیک اصفهان ، خراب شد ، نوشته های عجیبی را کشف کردند که تا آن روزگار نظیرشان را ندیده بودند . مردم آن شهر از حمزه درخواست کردند که عقیده خود را در باره آن نوشته ها و آن عمارت اظهار دارد . از این رومی توان فرض کرد که حمزه تا پایان عمر خود در اصفهان به سر می برد و در میان مردم اعتبار و اهمیت داشت . همچنین می توان گفت که جای اقامت همیشگی او اصفهان بوده ، و معنی عبارت « حمزه بن الحسن من اهل اصفهان » که در کتاب فهرست ابن ندیم دیده

می‌شود، نه تنها این است که حمزه در اصفهان به جهان آمد، بلکه در آن شهر نیز مقیم بوده است.

حمزه به قصد دانش پژوهی مسافرت می‌کرد، و در مسافرت‌های خود در مجلس درس آموزگاران بزرگ حدیث حاضر می‌شد. گرچه حدیث، موضوع اصلی حمزه نبود، ولی يك‌قسمت از اوقات بیشتر دانشمندان مسلمان آن روزگار صرف آن می‌گردید. بیش از علم حدیث، در تاریخ، نحو و علم لغت دست داشت. از مسافرت‌های خود به ویژه به بغداد، بسیار بهره‌مند شد، زیرا از این راه توانست شخصاً چند تن از مهمترین دانشمندان هم‌روزگار خود را ملاقات کند از جمله:

۱- ابن درید:

حمزه در نوشته‌های نحوی خود چندین بار از او نام می‌برد. ابن درید پس از آنکه مدت‌مندی در ایران بسربرد، در سال ۳۰۸ به بغداد رفت و تا پایان عمر خود یعنی تا سال ۳۲۱ در آنجا اقامت کرد. چنانکه پیش از این گفتیم در سال ۳۰۸ حمزه در بغداد بود. او و هم‌روزگارش ابوالفرج اصفهانی از تعلیمات ابن درید بهره بردند، و ابن درید کسی بود که در میان دانشمندان، بزرگترین شاعر نامیده می‌شد و در میان شاعران بزرگترین دانشمند.

۲- ابونضله مهلهل بن یحیی بن مزرع:

حمزه در فصل سیزدهم تفسیر نامه‌اش بر دیوان ابونواس شرح می‌دهد که چگونه با این دانشمند آشنا گردید: در ۳۲۳ حمزه برای بار سوم به بغداد رفت برای بررسی به نسخه‌های اشعار ابونواس که در دست خانواده نوبخت بودند. به وسیله این خانواده به مهلهل معرفی شد و، مهلهل اشعاری را که ابونواس در مصر به رشته نظم کشیده بود در تصرف خود داشت. حمزه همه این اشعار را از او گرفت و چون مهلهل دریافت که حمزه به گردآوری اشعار ابونواس میل فراوانی دارد، رساله‌ای نوشت و در آن از همه خطاهای آن شاعر انتقاد کرد. پس از چندی رساله دیگری نوشت در ستایش ابونواس. رساله نخست را که از سرقت‌های ادبی این شاعر نام می‌برد به حمزه تقدیم کرد و آن را در بغداد به او داد. هنگام اتمام رساله دوم، حمزه از بغداد رفته بود و به این جهت نتوانست فقط رساله نخست را در «دیوان» خود (در فصل سیزدهم) جای دهد. حمزه در آغاز آن فصل اندکی به شرح حال نویسنده این رساله می‌پردازد و می‌نویسد که پدر مهلهل که یحیی بن مزرع نام داشته خواهرزاده جاحظ بوده که پس از مرگ دائش از بصره به سوریه هاجرت کرد و در طبریه مسکن گزید. چنین گفته شده که چون نام «یحیی» شوم بود همیشه آن را از بیماران خود پنهان می‌داشت و خود را فقط ابن مزرع معرفی می‌کرد. ابونضله مهلهل در طبریه به جهان آمد و پرورش یافت ولی پس از چندی از آنجا به عراق رفت. حمزه او را نقاد بزرگ شاعران جدید می‌نامد و می‌گوید که او دیوان آنها را کاملاً تحصیل و بررسی کرده است.

۳- خانواده نوبخت:

حمزه در دیوان ابونواس چندین بار از این خانواده نام می‌برد. در سال ۳۲۳ برای بررسی به نسخه‌هایی که خاندان نوبخت از اشعار ابونواس داشتند حمزه به بغداد

مساشرت کرد. این خانواده یکی از خانواده‌های مهم و نامی بغداد به شمار می‌رفتند و ایرانی نژاد بودند. خود نوبخت ستاره شناس دربار خلیفه منصور بود که از ۱۳۶ تا ۱۵۸ خلافت می‌کرد. پسرش ابوسهل جای پدر را گرفت. ابونواس باسران ابوسهل یعنی اسماعیل، سلیمان و فضل دوستی داشت و چندین قطعه از اشعار خود را به آنها هدیه کرد. به این ترتیب نوادگان آنها اشعار ابونواس را به حمزه دادند و او را از جزئیات زندگی آن شاعر آگاه کردند.

حمزه برای نوشته‌های تاریخی خود نه تنها با دانشمندان تازی مراد داشت، بلکه از یهودیان، یونانیان و زرتشتیان نیز آگاهی می‌گرفت. در سال ۳۰۸ حمزه برای موضوع تورات شناسی به شاگردی يك دانشمند یهودی به نام صدقیا پرداخت و از او درخواست کرد که برایش رساله مختصر و جامعی درباره تاریخ کلیمی بنویسد. در کتاب‌الام خود، حمزه گفته‌ها و نوشته‌های این دانشمند یهودی را مبحث عمده فصل پنجم قرار داده است.

حمزه فعلاً شرح می‌دهد که چگونه توانست درباره امپراتوران بیزانسی آگاهی به دست آورد: یکی از اسیران یونانی نوکر احمد بن عبدالعزیز بن ابی داف بود و زبان یونانی را می‌توانست بخوبی بخواند و حرف بزند، ولی با زبان تازی چندان آشنا نبود. پسرش یمن که در خدمت دولت بود، هم دریونانی و هم در تازی استاد بود و برای حمزه ترجمه می‌کرد. به این ترتیب که پدرش از يك کتاب یونانی درباره امپراتوران بیزانسی می‌خواند و او آن را به تازی ترجمه می‌کرد. حمزه به این آگاهی‌ها بسیار اهمیت می‌داد و به صحت و اعتبارشان عقیده داشت.

از روی آگاهی‌هایی که از دانشمندان مذهبی زرتشتی به دست آورده بود، حمزه نام بصره را به غلط تشریح کرد و از توصیف ابن مقفع درباره قصر مداین انتقاد نمود.

طبیعی است که حمزه برای فراهم آوردن کتابهای خود به بررسی کتابهای دانشمندان کهن سال‌تر می‌پرداخت. از خواندن نوشته‌های او پیداست که این نویسنده کتاب‌های فراوان و جامعی را بررسی کرده است. نویسندگان پس از حمزه با آنکه آثار دیگران را به فراوانی در نوشته‌های خود نقل می‌کردند هرگز نمی‌نوشتند که از کجا آنها را گرفته‌اند؛ ولی روش حمزه این‌طور نبود. معمولاً هر جا که نوشته دیگران را در کتاب‌های خود می‌آورد و یا هر جا که از آثار دیگران خرده گیری می‌کند، نام نویسندگان و نام کتاب‌هایشان را ذکر می‌کند. به این ترتیب چندین قسمت گرانها از آثار فراوانش شده تاریخ ایران و از نوشته‌های نحوی‌های کهن سال را در کتابهای خود حفظ کرده است.

چنانکه از آثار تاریخی و کتاب‌شناسی برمی‌آید، حمزه اصفهانی ۱۲ کتاب تألیف کرده: سه کتاب در تاریخ و نه کتاب در علم لغت و نحو. هشت تا از این کتابها از میان رفته‌اند و امروزه ماقص چهارتا از آنها را در دست داریم. در اینجا مختصری درباره کتابهای گمشده خواهیم نوشت و شرح مفصل‌تری درباره کتابهای در دست مانده خواهیم داد.

حمزه نویسنده کتابی است به نام کتاب اصبهان و اخبارها درباره تاریخ اصفهان، که با قوت پندین بار از آن نقل می‌کند.

چنانکه از کتاب فهرست برمی‌آید، حمزه کتاب دیگری نوشت به نام «کتاب التشبیهات» درباره تشبیهاتی که شاعران به کار می‌برند.

و باز در کتاب فهرست که تنها سند ماست اثر دیگری به حمزه نسبت داده شده به نام «کتاب التماثیل فی تباشیر السرور». امروزه کتابی به این نام در دست داریم که به خامهٔ «محمد الله بن المعز» (که تنها یک روز خلافت کرد و در سال ۲۹۶ به قتل رسید) نوشته شده است. این مجموعه‌ای است از اشعار بزمی و عیش و نوش.

در کتاب فهرست، «کتاب انواع الدعاء» نیز به حمزه نسبت داده شده ولی از مطلب آن هیچگونه آگاهی نداریم.

و باز از کتاب فهرست معلوم می‌شود که حمزه کتاب دیگری به نام «کتاب رسایل» تدوین کرد، و چنین به نظر می‌رسد که این مجموعه‌ای بود از رساله‌های مختصر این نویسنده. بیرونی رساله‌ای را به حمزه نسبت می‌دهد درباره جشن نوروز و مهرگان.

در باره یکی دیگر از آثار حمزه یعنی کتاب الموازنه آگاهی بیشتری داریم، زیرا برخی از قطعه‌های آن به وسیلهٔ چندین نویسنده نقل شده و یک قسمت آن در کتابخانهٔ قاهره محفوظ مانده است. این کتابی بود در موضوع لغت که نویسنده قسمت‌های مختلف کلام را در آن با انتظام دسته‌بندی کرده بود و به نظر می‌رسد که حمزه می‌کوشید در آنجا نامه‌های جغرافیایی را که از زبان فارسی گرفته شده بود (و یا حمزه گمان می‌کرد که از زبان فارسی گرفته بود) شرح دهد.

کتاب الامم یکی دیگر از آثار حمزه است که در دست مانده. در ده فصل آن وقایع و تاریخ سلسله‌های ایرانی، رومی، یونانی، مصری، کلیمی، لخمی، یمنی، حمیری، کندی و اسلامی را تا دورهٔ خود بیان می‌کند. بیشتر قسمت‌های آن مختصر است. فقط تاریخ ایران را در فصل نخست و تاریخ عرب‌های دورهٔ اسلام را در فصل دهم به تفصیل بیشتری شرح می‌دهد. در مطلب ششم فصل دهم صورتی یافت می‌شود محتوی روزهای جشن نوروز از سال یکم تا سال ۳۵۰ هجری. در هر سال ذکر می‌کند که کدام روز در ماه‌های هجری مطابق است با نوروز. در دیباچهٔ کتاب اصطلاحات و قایع نگاری را شرح می‌دهد. مثلاً ریشهٔ واژهٔ «تاریخ» را چنین بیان می‌کند که به عقیدهٔ او این مصدری است که از «مورخ» مشتق شده، مورخ را تازیان از «ماروز» فارسی گرفته‌اند. این کتاب محتوی چندین واژه‌های تازی است که از فارسی گرفته شده‌اند به‌ویژه نام‌های جغرافیایی که تازیان هنگام فتح ایران آنها را معرب کرده بودند. حمزه این نام‌ها را به صورت اصلی فارسی برمی‌گرداند، مثلاً نام‌های شهرهایی را که از «اردشیر» و «شاپور» ترکیب یافته بود شرح می‌دهد.

بیرونی در کتاب آثار الباقیه خود کتاب الامم حمزه را استعمال کرده است. در مجمل‌التواریخ که نویسندهٔ آن معلوم نیست و در سال ۵۲۰ به فارسی نوشته شده، آن قسمت

کتاب الامم که درباره تاریخ ایران است تقریباً کلمه به کلمه نقل شده . از این رو می توان مجمل التواریخ را يك سند مستقل تاریخی شمرد^۱ .



گذشته از کتاب الامم چندین نسخه خطی از مجموعه امثال حمزه در دست مانده . این امثال از روی نقشه هوافصل من کذا^۲ ترکیب شده است . از کتاب فهرست برمی آید که این کتاب و کتاب الامثال علی افضل^۳ نام داشته . حمزه در دیباچه آن می نویسد که لغت شناسان پیش از او در موضوع چنین امثال چیز نوشته اند . اصمعی رساله ای در ده صفحه در همین موضوع تدوین کرد و رساله دیگری به همین اندازه به خامه لحنیانی تدوین شد و در مجموعه امثالی که ابوعبید القاسم بن سلام گرد آورده بود فصلی در این موضوع دیده می شود . محمد بن حبیب مقدار^۴ بیشتری از این امثال را در کتاب خود جمع آوری کرد که شماره آنها به ۳۹۰ می رسد . حمزه می گوید که او همه این مجموعه ها را گرد آورده و شماره امثال را در کتاب خود به ۱۸۰۰ رسانده است .

قسمت عمده این مجموعه امثال از ۲۸ فصل تشکیل یافته که هر فصلی با یکی از ۲۸ حرف الفبای تازی مطابقت می کند . مثلها مطابق حروف نخست کلمه تفضیل تنظیم یافته است عنوان هر فصلی به شماره مثل های آن فصل دلالت می کند . در زیر عنوان ، مثلها جا دارد و در مقابل هر یک از آنها تفسیر مفصلی دیده می شود .

این کتاب حمزه به زودی رواج یافت و مورد پسند مردم شد . حسن عسکری (مرگ در سال ۳۹۵) اعتراف می کند که در مجموعه خود چهره الامثال کتاب امثال حمزه را استعمال کرده . نویسندگان جوانتر نیز کتاب حمزه را به کار بردند . ابوالحجاج یوسف بن محمد بلوی (در سده ششم هجری) در کتاب الفبای خود برخی از فصل سیزدهم کتاب حمزه را درباره «کنی» نقل می کند . قسمت های دیگری از کتاب امثال حمزه در کتاب ابن خلکان (مرگ در سال ۶۸۱) و در خزانه الادب عبدالقادر بغدادی نقل شده است .

ابوالفضل احمد بن محمد میدانی که در سال ۵۱۸ در نیشابور در گذشت ، مقدار فراوانی از این کتاب را استعمال کرده . تقریباً همه امثال حمزه را در کتاب مجمع الامثال - که یکی از منابع عمده امثال عربی است - کلمه به کلمه جا داده است . کتاب میدانی جامع تر است ، زیرا نه تنها تفضیلی را در بر دارد ، بلکه همه نوع امثال در آن دیده می شود . در هر فصل مثلها به ترتیب الفبا نوشته شده . در قسمت نخست هر فصلی مثل های کلی ، در قسمت دوم مثل های تفضیلی و در قسمت سوم مثل هایی که پس از آن به وجود آمد جا دارد . از این رومی بینیم که قسمت دوم هر فصلی تقریباً کلمه به کلمه از حمزه گرفته شده . میدانی می گوید که این مطلب را پیوشاند و فقط گاه گاهی نام حمزه را ذکر می کند تا چنین به نظر برسد که او تنها مقدار کمی از کتاب حمزه را به کار برده است ،

۱ - اما یگانه نسخه خطی مجمل التواریخ والقصص که چاپ موجود بر پایه آن انجام گرفته ، ناقص و مغلوط بوده و از این رو بیجز در مواردی که مرحوم ملک الشرای بهار با مراجعه به تاریخ حمزه و منابع دیگر آن را تصحیح کرده است ، باقی کتاب چندان اعتبار تاریخی ندارد ، و اهمیت بیشتر آن از لحاظ متن فارسی آن است . ج . ش .

ولی درحقیقت همه این نوشته‌ها را از کتاب حمزه نقل کرده، و خود او در دیباچه به این امر اعتراف می‌کند.

میدانی همه قسمتهایی را که حمزه از زبان فارسی نقل کرده از کتاب خود حذف می‌کند؛ و این بسیار شگفت‌آور است، زیرا خود میدانی نیز ایرانی نژاد بود و به فارسی، فرهنگی نوشته و دستورزبانی تألیف کرده بود. میدانی و زمخشری هم عصر و هم میهن او غالباً به زبان فارسی محاوره‌ای و معمولی حرف می‌زدند، زیرا سیوطی درطبقات النحاة خود می‌گوید که زمخشری در یکی از نسخه‌های کتاب الامثال «نونی» پیش نام میدانی گذاشت و به این ترتیب میدانی را به «نمیدانی» تغییرداد. میدانی هم نام زمخشری را تغییرداد به این ترتیب که به جای میم، نون استعمال کرد.

* * *

کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف حمزه در علم لغت است. نویسنده «خزانه» نام این کتاب را جزو کتابهایی که در اشتباهات لغت نویسان بحث می‌کند، ذکر کرده. تا کنون فقط از یاقوت و نویسندگان دیگر درباره این کتاب آگاهی پیدا کرده‌ایم. مثلاً یاقوت پنج لهجه پهلوی زبان دربار (الداریه) فارسی اصلی خوزستانی و شامی. باید دانست که نسخه کاملی از این کتاب در تهران موجود است که آقای مجتبی مینوی از آن رونوشت دقیقی برداشته، و امیدواریم که او به زودی این کتاب مهم را انتشار دهد.

* * *

اکنون به شرح اثر مهم دیگر حمزه می‌پردازیم یعنی مجموعه و تفسیر اشعار ابونواس. ما چندین نسخه این دیوان را چه در خاور و چه در باختر به دست داریم. در این دیوان حمزه می‌کوشد به چیزهای ایرانی اشاره کند، چنانکه در مجموعه امثال خود نیز به این گونه چیزها اشاره می‌کرد، درجایی که اصطلاحات ضرب المثلی اشعار ابونواس را ذکر می‌کند از مثل‌های فارسی نام می‌برد و آنگاه نشان می‌دهد که چه چیزهایی را ابونواس از فارسی به عربی ترجمه کرده. در تفسیر نامه خود حمزه مخصوصاً کلمات فارسی را که ابونواس استعمال کرده نشان می‌دهد. مثلاً در باره نامه‌ای جغرافیایی که از کلمه «ماه» ترکیب یافته است می‌نویسد که: ماه چین نامی است برای کشور چین، و علت آنکه ماه را با چین ترکیب داده‌اند، این است که ایرانیان هر سرزمینی را که دارای گیاه‌های فراوان بود ماه می‌خواندند، زیرا می‌پنداشتند که ماه شبان و آب درست می‌کند و آب گیاه می‌رویانند. ما در تفسیر نامه حمزه بر دیوان ابونواس نکته‌های فراوانی در تاریخ ادبی مشاهده می‌کنیم. غالباً حمزه اشعار شاعران گذشته را که ابونواس از آنها تقلید کرده و اشعار شاعرانی را که از ابونواس تقلید کرده‌اند، ذکر می‌کند؛ نه تنها کلمات را شرح می‌دهد، بلکه همه کنایات و اشارات اشعار ابونواس را به تفصیل بیان می‌کند. این شرح و تفصیل مانند شرح و تفصیل مجموعه امثال نو غالباً مبحث درازی را تشکیل می‌دهد.

چون این دیوان دارای این همه مطالب گرانهاست، مامیل داریم که آن را روزی به چاپ برسانند. اسکندر آصف از روی نسخه قاهره این دیوان را به چاپ رسانده

(قاهره در سال ۱۸۹۸ میلادی) ، ولی بدبختانه تقریباً همه تفسیرنامه حمزه را حذف کرده است .

نظریه حمزه در باره آداب و زبان تازی

خاورشناس هونگری گولد زیهر حمزه را نماینده مهم زبان شناسان شعوبیه می داند که برضد آداب و زبان تازی برخاسته بودند . به عقیده این خاورشناس احساسات دوستانه حمزه برای ایران نه تنها باعث شد که در کتاب الامم مطالب فارسی را با تفصیل و تأکید شرح دهد بلکه در آثار زبان شناسی او نیز نفوذ کرد .

صرف نظر از کتاب الامم هنگامی که آثار زبان شناسی حمزه را (تا آنجایی که در دست مانده) ملاحظه می کنیم و مجموعه امثال و مجموعه اشعار ابونواس و برخی از قسمت هایی را که نویسندگان دیگر از او نقل کرده اند ، ازدیده می گذرانیم ، نتیجه خواهیم گرفت که حمزه اگرچه به نژاد ایرانی خود افتخار کرد ، به هیچ وجه دارای نظریه شعوبیه نبود . ولی با این همه نباید تصور کرد که او از آداب و زبان تازی بسیار خوشش نمی آمده و یا ایرانیان و زبان فارسی را به تازیان و زبان تازی ترجیح می داده .

اثر شخصی و ممتازات خصوصی حمزه در نوشته های او (و حتی در نوشته های زبان شناسی) دیده می شود . این نویسنده چیزهای ایرانی را ترجیح می داده (زیرا خودش ایرانی نژاد بوده) و برای انتقاد تمایلی داشته است . ولی با این همه بی جهت از تازیان خرده گیری نمی کرد و بی دلیل به ستایش ایرانیان نمی پرداخت . هر جا که لازم بود از تازیان و از کارهای آنها به خوبی تعریف می کرد و یا از ایرانیان خرده می گرفت . خوب است این نکته را با چند مثال از نوشته های او روشن تر کنیم : حمزه ، خلیل را که ائت نویس کهن سال بود و پدر اوزان شمری زبان تازی به شمار می رفت و از نژاد تازی بود ، بی اندازه آفرین می گفت . ابن خلکان در شرح حال خلیل این قسمت را از کتاب گم شده حمزه یعنی التنبیه علی حدوث التصحیف نقل می کند . به موجب این نقل چنین معلوم می شود که در سراسر دوره اسلامی تازیان نتوانستند دانشمند دیگری به این مهمی و با این همه قوه ابتکار پیورارند . حمزه می گوید که این مطلب را از ابداع اوزان شمری می توان به دست آورد ، زیرا او این مطلب را از هیچ جایی یاد نگرفت بلکه فقط از راه شنیدن ضربهای موزون چکش مسکران آن را ابداع کرد ؛ و باز حمزه می نویسد که اگر خلیل در روزگار بسیار کهن زندگی می کرد ، ممکن بود مردان به وجودش و کارش شك کنند ، زیرا از آغاز آفرینش جهان تا آن هنگام هیچ کس چنین کاری را انجام نداد ، یعنی اساس اوزان شمری آغاز تا ایف یک فرهنگ شامل همه واژه های زبان يك ملت و تدریس شاگردش سیبویه که توانست چنین کتاب خود را که زینت جهان اسلام است بنویسد .

از سوی دیگر در آثار ائت شتاسی حمزه ، دل بستگی او را به ایران و ایرانی مشاهده

۱- در صفحه پیش وجود نسخه خطی از این کتاب را درج کرده است . این نسخه خطی در کتابخانه مدرسه مروی تهران ، و عکسی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، گنجینه نسخ خطی موجود است . مترجم .

می‌کنیم . چون فارسی زبان مادری او بود ، هر جا که موقع را مناسب می‌دید از چیزهای ایرانی نام می‌برد ؛ دوست داشت که ریشه فارسی نامهای مغرب را پیدا کند و آن نامها را به صورت اصلی فارسی به کاربرد . این دلیل آن نیست که حمزه از پیروان شعوبیه بود . زیرا بسیاری از نامهای جغرافیایی در حقیقت ریشه فارسی داشت و فقط تازگی به صورت عربی درآمده بود . حتی لغت نویسانی که تازی خالص بودند و هیچ رابطه‌ای با مسلک شعوبیه نداشتند و یا با آن مسلک مخالفت می‌کردند به این امر اعتراف داشتند . برای مثال باید بگوییم که حتی ابن درید آموزگار حمزه يك نام جغرافیایی را مانند اسفهان از ریشه فارسی می‌داند . همین ابن درید یکی از مخالفان لغت نویسان شعوبیه بود و چنانکه در دیباجة کتاب الاشتقاق خود می‌گوید این کتاب را مخصوصاً برای رد آن دسته‌ای که بر ضد زبان تازی اقدام می‌کردند نوشته ؛ و طبیعی است که کسی مانند حمزه که به ادبیات فارسی و تازی آشنا بوده ، می‌بایستی نامهای فارسی و مغرب را رجحان دهد ؛ ولی برخی از توضیحات حمزه ضعیف است و این نویسنده گاه گاهی زیاده‌روی می‌کند و می‌کوشد که برای نامهای عربی‌الاسل ریشه فارسی پیدا کند . مثلاً می‌گوید بصره از دس راه ریشه گرفته ، و این مطلب را حمزه از يك پیشوای زرتشتی به دست آورده .

در کتاب الموازنه خود واژه‌های مترادف را به فراوانی به کار می‌برد ، مثلاً برای واژه «بدبختی» بیش از ۴۰ مترادف پیدا کرده و می‌گوید که زیادی این همه مترادف خودش بدبختی است (هذا عدد الدواهی و تكثرها احدی الدواهی) ؛ ولی نباید در اهمیت چنین اظهاراتی اغراق کرد و نباید گفت که او مترادفهای تازی را می‌خواست مستخره کند و نباید نتیجه گرفت که او به تازی‌هایی که عقیده داشتند دارا بودن این همه لغت دلیل خوبی زبان آنهاست می‌خواست اعتراض کند ؛ و شاید آن اظهار فقط برای شوخی بوده است ؛ حتی ثمالی که حمزه را برای رجحان ایرانیان سر زش می‌کرد آن اظهار را در کتاب خود نقل کرد .

در پایان باید گفته شود که حمزه با آنکه نویسنده زبان تازی بود ، به نژاد ایرانی خود افتخار داشت و آن را در نوشته‌ها رهنمای خود قرار می‌داد . چون به زبان و آداب ایرانی‌آشنایی داشت ، برای بحث در رابطه زبانی و تاریخی دولت شایسته بود تاریخ ایران جای نسبتاً بزرگی را در کتاب الامم او اشغال کرد و در آثار لغت شناسی خود می‌کوشد که کلمه‌های فارسی و تازی را مقایسه و موازنه کند . تا آنجایی که ما می‌بینیم ایرانی بودنش باعث نشد که با تازیان و یا زبان آنها دشمنی کند و یا برای خاطر ایرانیان و زبان فارسی اهمیتی به تازیان ندهد .

نشانه‌های اختصاری

- ج = جلد
ح = حاشیه
رک = رجوع کنید
س = سطر
ش = شمس (تاریخ)
ص = صلی‌الله‌علیه و آله وسلم (پس از نام پینمبر)
ظا = ظاهراً
ع = علیه‌السلام
مجم = مجمل‌التواریخ و القصص
ه. ق. = هجری قمری
(شماره‌های میان دو قلاب اشاره به صفحات متن عربی چاپ برلین است)

به نام خدا

مقدمه

حمزه اصفهانی رحمه الله علیه گوید : در این کتاب تاریخ سال‌های پادشاهان و انبیای اولوالامر را گرد آوردم و آن را در ده باب قرار دادم بدین شرح :

باب اول : در ذکر تاریخ سال‌های پادشاهان ایران

باب دوم : در ذکر تاریخ سال‌های پادشاهان روم

باب سوم : در ذکر تاریخ سال‌های پادشاهان یونان

باب چهارم : در ذکر تاریخ سال‌های پادشاهان قبط

باب پنجم : در ذکر تاریخ سال‌های اسرائیلیان

باب ششم : در ذکر تاریخ لشکر پادشاهان عراق عرب

باب هفتم : در ذکر تاریخ غسانیان پادشاهان عرب در شام

باب هشتم : در ذکر تاریخ حمیر پادشاهان عرب در یمن [۶]

باب نهم : در ذکر تاریخ پادشاهان کُنده

باب دهم : در ذکر تاریخ امرای قریش از عرب در دوره اسلام .

پیش از شروع در این باب‌ها ، به بیان مقدمه‌ای درباره تحول اوضاع تاریخی می‌پردازم تا نادرستی و اشتباهی که در آن روی داده است معلوم شود . در این مقدمه سرزمین‌های اقوام بزرگ را در سراسر جهان و نیز سرزمین‌های اقوام کوچک را که در میانه آنان اند بیان می‌کنم تا چیرگی ایشان بر یکدیگر

و نیز انقراض برخی از دولت‌ها با روی کار آمدن دولت‌های دیگر که موجب فساد تاریخ گردیده ، آشکار شود . آن‌گاه به دنبال هر يك از ابواب مذکور ، فصلی در شرح علل تاریخی که ذکر آن در ضمن آن ابواب متناسب نبود ، می‌آورم :

بدان که ربع مسکون با تفاوت نواحی آن ، در میان هفت قوم بزرگ یعنی چین ، هند ، سودان ، بربر ، روم ، ترك و آریان تقسیم شده است .

آریان که همان ایران (فرس) است در میان این کشورها قرار دارد ، و این کشورهای شش‌گانه محیط بدان‌اند ، زیرا جنوب شرقی زمین در دست چین ، و شمال در دست ترك ، میانه جنوبی در دست هند ، و روبروی آن یعنی میانه شمالی در دست روم و جنوب غربی در دست سودان و مقابل آن یعنی شمال غربی در دست بربر است .

این کشورهای شش‌گانه همه به آبادی‌های زمین واقع در پیرامون کشور ایران تسلط دارند .

هفت کشور مذکور هر کدام تاریخ سال‌های پادشاهان و امرای خود را دارند ، اما میان این سال‌ها و روزگاران گذشته و آغاز پیدایی بشر فرق فاحشی است ، و هر ملتی درباره گذشتگان خود به داستان‌های رؤیایی و باطل معتقد است که من خلاصه‌ای از آنها را نقل خواهم کرد و آن‌گاه به بیان باب‌های تاریخ به نقل از راویان مختلف خواهم پرداخت .

مردم روی زمین در آغاز ، ماه‌ها را از سربلند کردن [۷] به سوی هلال‌ها شناختند و به سال‌ها نیز از اختلاف فصول چهارگانه که نتیجه قرار گرفتن خورشید در چهار ربع فلك و دوران آن به‌طور مداوم است پی‌بردند . آن‌گاه چون ایام به تدریج بیشتر می‌شد و ضبط آن دشوار می‌گردید ، سال‌ها را با تاریخ مقید ساختند . همه مردم جهان تاریخ سال‌ها را بر مبنای خورشید و ماه قرار دادند ، بدین‌سان که پنج قوم یعنی یونانیان ، سریانیان ، قبطیان ، رومیان و ایرانیان ، خورشید را مبنا گرفتند و پنج قوم دیگر یعنی هندیان ، تازیان ، یهودیان ، مسیحیان و مسلمانان ، ماه را .

همهٔ این اقوام در روزگاران دیرین پیش از ظهور مذاهب يك صنف بودند که به دو نام سمنیان و کلدانیان نامیده می‌شدند. سمنیان در طرف مشرق سکونت داشتند و بقایای ایشان هم اکنون در اطراف هند و سرزمین چین زندگی می‌کنند، و مردم خراسان آنان را شمنان (جمع شمن) می‌خوانند.

اما کلدانیان در طرف مغرب سکونت داشتند و بقایای ایشان هم اکنون در شهرهای «حران» و «رها» هستند. اینان از روزگار مأمون به بعد خود را صابئین خوانده‌اند، و بیان سبب این امر محتاج تفصیل است که در اینجا مجال آن نیست. از کلدانیان در تورات نیز یاد شده و نام ایشان به سریانی «کلدای» است و يك تن را «کلدایا» می‌خوانند.

سال همهٔ این اقوام دهگانه نسبت به حرکت خورشید که شب و روز را به وجود می‌آورد ناقص است و نیازمند کیسه است تا مدت فصول چهارگانه تکمیل شود و مبدأ هر فصل در هر زمانی عیناً همان روز باشد که در سالیان پیش بزرده است.

در زمان ما تنها اسکندریانان یونان و عرب‌های مسلمان موسوم به معتضدیه و نیز اسرائیلیان کیسه دارند. ایرانیان نیز کیسه داشتند و آن از آغاز روزگار تا انقراض ساسانیان به دست عرب، دوام داشت، چنانکه عرب جاهلیت را نیز کیسه‌ای به نام نسیء بود^۱ و اسلام آن را منسوخ کرد؛ و پس از اسلام [۸] سال ایرانیان تا زمان معتضد یعنی مدت ۲۸۱ سال بی‌کیسه ماند. وی با وضع کیسه سال را درست گردانید، و مردم عراق نیز آن را پذیرفتند. دربارهٔ علت ایجاد کیسه باید دانست که شب و روز با حرکت خورشید

۱- «نسیء» در لغت به معنی «به تأخیر انداخته شده» است و از همین کلمه است نسیئه (= نسیه، مقابل نقد). در قرآن مجید آمده: انما النسیء زیاده فی الکفر (سورهٔ ۹، توبه، آیهٔ ۳۸) یعنی کافران که حرمت ماه‌های حرام (رجب، ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم) را رعایت نمی‌کنند و در آن ماه‌ها نیز به جنگ پرداخته، ممنوعیت را به ماه دیگری مؤخول می‌کنند، بر کفر خود می‌افزایند.

از هنگام طلوع در یکی از روزها تا هنگام طلوع در روز بعد به وجود می آید ، و خورشید آن گاه که از مکانی در فلک از مغرب به مشرق باز می گردد ، بازگشت آن به همان مکان در ۳۶۵ روز و ربع روز انجام می گیرد ، و این ربع راکه در هر چهار سال مجموعاً یک روز می شود باید به شماره روزهای چهار سال بیفزایند ، و همین ربع است که سبب وضع کیسه شده است .

اما لفظ « تاریخ » کلمه نومی است که در زبان عربی وارد گردیده و آن مغرب « ماه روز » است ، چنانکه فرات بن سلمان از میمون بن مهران روایت کرد که وی سند مالی^۱ که موعده آن شعبان بود ، نزد عمر بن خطاب برد . عمر گفت : کدام شعبان ؟ شعبان جاری یا آینده ؟ آن گاه بزرگان اصحاب را گرد آورد و گفت : اموال فراوان شده و هر چه قسمت کرده ایم بی موعده است ، از این رو چگونه می توان آنها را وصول کرد ؟ . گفتند : حساب را باید از رسوم ایرانیان فرا گیریم . وی هر میزان را فراخواند و از او پرسید . هر میزان پاسخ داد : ما گاه شماری خود را « ماه روز » می خوانیم که به معنی شمارش ماهها و روزهاست . این کلمه را به تعریب « مورخ » گفتند و مصدر آن را « تأریخ » ساختند و به کار بردند . آن گاه به اندیشه ایجاد مبدئی برای تاریخ دولت اسلام افتادند و در آن اختلاف کردند و سرانجام سال هجرت را مبدأ تاریخ خود قرار دادند . در اینجا پیش گفتار ما پایان می یابد و باب های کتاب آغاز می شود .

۱ - در متن عربی « حك » است به معنی چك (رك) : منتهی الارب و مقدمة الادب)

و به معنی نامه و قبالة نیز آمده (رك : غیاث اللغات) . در اینجا مراد سند رسمی و قبالة و قبض است .

باب اول

در بیان تواریخ سالهای پادشاهان ایران بر حسب طبقه چهارگانه
و حوادث روزگار پادشاهی آنان از هنگام ظهور پیغمبران
در ناحیه مغرب

فصل اول

در این فصل سلسله‌های چهارمادنا ایران بی‌شرح و تفصیل
و بی‌ذکر اخبار و سیر و اوصاف بیان می‌شود :

پادشاهان ایران با آنکه روزگار درازی حکومت کرده و اتحاد کلمه داشته‌اند ، سلسله‌های آنها به چهار نام پیشدادیان (فیشدادیه) ، کیانیان ، اشکانیان (اشغانیه) و ساسانیان فرمانروایی کرده‌اند . سنوات این پادشاهان عموماً نادرست و مغشوش است ، زیرا پس از ۱۵۰ سال از زبانی به زبان دیگر و از خطی شبیه ارقام عدد به خطی شبیه ارقام عقود نقل شده‌است . از این‌رو در بیان مطالب این باب چاره نداشتم جز اینکه به گردآوری کتاب‌هایی که این مطالب در آنها به طور مختلف نگاشته شده بپردازم . هشت جلد کتاب در این مورد به دست آوردم که عبارت‌اند از : کتاب سیرملوک‌الفرس ترجمه ابن مقفع ، کتاب سیر ملوک‌الفرس ترجمه محمد بن جهم برمکی ، کتاب تاریخ ملوک‌الفرس ، مستخرج از گنجینه مأهون ، کتاب سیر ملوک‌الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی ، کتاب سیر ملوک‌الفرس ترجمه یا تألیف محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی ، کتاب تاریخ ملوک بنی‌ساسان ترجمه یا تألیف هشام بن قاسم اصفهانی ، و سرانجام کتاب تاریخ ملوک بنی‌ساسان اصلاح [۱۰] بهرام بن مردان شاه موبد ولایت شاپور از بلاد فارس . چون این نسخ فراهم آمد با مقایسه و تلفیق آنها این باب را چنانکه باید ترتیب دادم .

ابومعشر منجم گوید : بیشتر سنوات تاریخی مغشوش و نادرست است ،

زیرا قومی سالیان و روزگاران دراز زندگی می‌کنند و چون تاریخ آنان را از کتابی به کتاب دیگر یا از زبانی به زبان دیگر نقل می‌کنند، با افزایش یا کاهش غلط روی می‌دهد، چنانکه یهودیان در نقل تاریخ انبیا و اہم دربارهٔ سال‌های فاصل میان آدم و نوح و میان دیگران اشتباه کرده‌اند، و بسیاری از مردم روی زمین نیز روایت آنان را نمی‌پذیرند.

در سنوات تاریخی پادشاهان ایران نیز با آنکه روزگار فرمانروایی آنان از آغاز تا انقراض حکومتشان متصل و بی‌فاصله بوده، بسیار مغشوش و نادرست است. از جمله اینکه به ادعای ایشان جهان سالیان درازی و به کرات بی‌پادشاه مانده، نه آنان و نه دیگران را پادشاهی نبوده است.

در وهلهٔ نخست به گفتهٔ آنان پس از مرگ کیومرث پدر بشر صد و هفتاد و اند سال جهان بی‌پادشاه مانده بود، تا آنکه هوشنگ پیشداد (فیشداد) به پادشاهی رسیده است. در وهلهٔ دوم پس از آنکه افراسیاب ترك بعد از ۱۲ سال سلطنت دوباره به سرزمین ترك بازگشت، سرزمین ایران سال‌هایی چند، که شمارهٔ آنها روشن نیست، بی‌پادشاه ماند، اما وهلهٔ سوم اینکه چون زاب کشته شد جهان سالیان بسیار پریشان بود و تا دوران سلطنت کیقباد پادشاه نداشت. و نیز نقل می‌کنند که از آغاز روزگار تا آن‌گاه که حکومت ایران به دست تازیان افتاد، چندین بار گروه بیگانهٔ غیر ایرانی بر آنان فرمانروایی کرده‌اند. بدین سبب است که سنوات تاریخی پادشاهان پیشین مختلف است که از جمله آنهاست:

نخست در روزگار بیوراسب (فیوراسب)، دیگر در روزگار افراسیاب، سوم در روزگار اسکندر و چهارم در انتقال حکومت به تازیان [۱۱].

ابومعشر همچنین گوید: ایرانیان در مدت سلطنت پادشاهان خود نیز اختلاف دارند: به عقیدهٔ بعضی کیقباد ۱۲۰ سال پادشاهی کرد و به عقیدهٔ برخی پادشاهی وی به ده سال هم نمی‌رسد.

ابومعشر گوید: در سنوات تاریخی یونانیان نیز چون ایرانیان اختلاف

هست ، زیرا سالها و تواریخ قدیم آنان از کتب عبرانی نقل شده که خود آنها با هم مغایرند . از این کتب آنچه به دست سامریان است با آنچه در دست عامه یهود است مغایرت دارد . به علاوه منقولات یونانی نیز مورد اختلاف است ، زیرا نقل هفتادگانه ^۱ با نقل دیگران مغایر است .

نیز ابو معشر گوید : در مورد فاصله زمانی از آغاز آفرینش تا سال هجرت نیز اختلاف هست : یهود بنا به روایت تورات آن را ۴۰۴۲ سال و سه ماه می دانند . نصاری نیز باز به استناد تورات ۵۹۹۰ سال و سه ماه می پندارند ، و ایرانیان بر مبنای کتاب زردشت به نام اوستا (ابستا) که کتاب دینی ایشان است ، معتقدند که از زمان کیومرث پدر بشر تا سال پادشاهی یزدگرد ۴۱۸۲ سال و ۱۰ ماه و ۱۹ روز است .

نیز ابو معشر گوید : قول منجمان در این باره همه اقوال را تباه می کند ، به پندار ایشان عمر دنیا از نخستین روزی که ستارگان از رأس برج حمل حرکت کردند تا روزی که متوکل به دمشق درآمد ، ۴ میلیون سال سه بار ، و سیصد هزار و بیست هزار سال شمسی است ^۲ ، و از هنگام طوفان نوح تا روز پادشاهی یزدگرد بن شهریار یعنی از طلوع خورشید روز سه شنبه ماه فروردین روز هرمز تا طلوع خورشید نخستین روز محرم سال ۲۴۴ روز حرکت متوکل به دمشق - که این نیز ماه فروردین روز هرمز بود [۱۲] ۳۷۳۵ سال و ده ماه و ۲۲ روز است .

این بود بیان عمر دنیا ، و اینک به نام خدا به ذکر سال های تاریخ

۱- متن : لأن نقل السبعین یخالف نقل غیرهم (ص ۱۱ متن کتاب) . در مجمل (ص ۱۰) چنین است : و یونانیان را خلاف است که نقل هفتادگانه ایشان مخالف دیگران است .

۲- متن عربی چنین است : اربعة آلاف الف الثلاث مرات و ثلثمائة الف الف و عشرون الف الف السنی الشمس . در مجمل التواریخ (ص ۱۱) به نقل از همین کتاب چنین آمده : چهار هزار هزار و سه بار و سیصد هزار و بیست هزار سال . ترجمه متن حاضر با توجه به نقل مجمل التواریخ است و قطعیت ندارد .

پادشاهان ایران می‌پردازیم :

ایرانیان عموماً آغاز تناسل را از مردی به نام کیومرث ملك الطین یعنی گل‌شاه می‌پندارند ، و معتقدند که وی چهل سال بر روی زمین بماند .

طبقه نخست : پیشدادیان

۹ تن بودند و روزگار پادشاهی آنان بامدت سلطنت ۴ شاه ۴۷۰ سال بود

هوشنگ پیشداد (اوشنچ فیشداد) نخستین پادشاه ۴۰ سال به جهان پادشاهی کرد . پس از او به ترتیب طهمورث پسر ویونجهان ۳۰ سال ، جم (جمشید) پسر ویونجهان ^۱ برادر طهمورث ۷۱۶ سال ، پیوراسب پسر اروناسب هزار سال ، فریدون پسر اثفیان ۵۰۰ سال ، منوچهر ۱۲۰ سال ، افراسیاب ترکی ۱۲ سال ، زاب بن سوماسپ ۳ سال ، گرشاسب (گرشاسف) به همراهی زاب ۹ سال پادشاهی کردند . و خدای داناتر به صواب است .

طبقه دوم : کیانیان

ده تن بودند و روزگار پادشاهی آنان ۷۷۸ سال بود

سپس کیقباد ۱۲۶ سال ، و پس از وی به ترتیب کیکاوس ۱۵۰ سال ، کیخسرو ۸۰ سال ، کی‌لهراسب ۱۲۰ سال ، کی‌گشتاسب ۱۲۰ سال ، کی‌بهمن ۱۱۲ سال [۱۳] ، همای چهر آزاد ۳۰ سال ، دارا پسر بهمن برادر همای ۱۲ سال ، دارا پسر دارا ۱۴ سال ، اسکندر ۱۴ سال فرمانروایی کردند .

طبقه سوم : اشکانیان (اشقانیه)

۱۱ تن بودند و روزگار پادشاهی آنان ۴۴۴ سال بود

سپس اشك پسر اشك ۵۲ سال ، و پس از او به ترتیب شاپور پسر اشك ۲۴ سال و پسر او گودرز ۵۰ سال ، آن‌گاه برادرزاده گودرز ، ونجن ^۲ بن بالاش

۱- معرب ویونگهان . رك : ترجمه کیانیان . تألیف کریستن سن ، ص ۸۷ و ۸۸ .

۲- ظاهراً مصحف «ویجن» (= بیژن) است . رك . مجمل ، ص ۵۸ ، اما در منابع

تاریخی پدر نرسی ، ویونگهان که پدر جمشید نیز بوده ، ضبط شده ، از جمله رك : ترجمه

کیانیان تألیف کریستن سن ، ص ۸۷ و ۸۸ .

این شاپور ۲۱ سال ، سپس گودرز کوچک پسر ونجن ۱۹ سال ، سپس برادر او نرسی پسر ونجن ۳۰ سال ، عموی او هرمزان بن بلاش بن شاپور ۱۷ سال ، فیروزان پسر هرمزان ۱۲ سال ، خسرو پسر فیروزان ۴۰ سال ، بلاش پسر فیروزان (برادر خسرو) ۲۴ سال ، و سرانجام اردوان بن بلاش بن فیروزان ۵۵ سال پادشاهی کردند .

طبقه چهارم : ساسانیان

۲۸ تن بودند و روز ۳۰ پادشاهی آنان ۴۲۹ سال و ۳ ماه و ۱۸ روز بود

آن گاه اردشیر پسر بابک ۱۴ سال و ۶ ماه ، و پس از او به ترتیب شاپور پسر اردشیر ۳۰ سال و یک ماه دو روز کم ، سپس هرمز پسر شاپور یک سال و ۱۰ روز ، بهرام پسر هرمز ۳ سال و ۳ ماه و ۳ روز ، بهرام پسر بهرام ۱۷ سال ، بهرام [۱۴] بن بهرام بن بهرام ۴ ماه ، برادر او نرسی پسر بهرام ۹ سال ، هرمز پسر نرسی ۷ سال و ۵ ماه ، شاپور پسر هرمز ۷۲ سال ، برادر او اردشیر پسر هرمز ۴ سال ، شاپور پسر شاپور ۵ سال و ۴ ماه ، بهرام پسر شاپور ۱۱ سال ، یزدگرد ائیم (بزه کار) پسر بهرام ۲۱ سال و ۵ ماه و ۶ روز ، بهرام گور پسر یزدگرد ۲۳ سال ، یزدگرد پسر بهرام گور ۱۸ سال و ۴ ماه و ۱۸ روز ، فیروز پسر یزدگرد ۲۷ سال و یک روز ، بلاش پسر فیروز ۴ سال ، قباد پسر فیروز ۴۳ سال ، کسری انوشروان پسر قباد ۴۷ سال و ۷ ماه ، هرمز پسر کسری ۱۱ سال و ۷ ماه و ۱۰ روز ، خسرو پرویز پسر هرمز ۳۸ سال ، شیرویه پسر خسرو پرویز ۸ ماه ، اردشیر پسر شیرویه یک سال و ۶ ماه ، پوران دخت دختر خسرو یک سال و ۴ ماه ، جشنشبنده ^۱ که از خاندان پادشاهی نبود ۲ ماه ، آذرمیدخت دختر پرویز

۱ - در متن کتاب ، خشنشبنده ، طبری چاپ لیدن ص ۱۰۶۴ و ترجمه طبری نلدکه (ص ۳۹۶) جشنشبنده (؟) ، در حاشیه مجمل آمده ، طبری جشنشبنده ، مسعودی : فیروز خشنس (مروج الذهب چاپ قاهره ص ۱۲۱) . بلعمی (نسخه خطی قدیم) : خشنش . بیرونی (آثار الباقیه ص ۱۲۲) ، فیروزی حرامحس ابن منوزاد ملقب به

يك سال و ۴ ماه ، خورزاد (خرزاد) خسرو يك ماه و يزدگرد پسر شهریار
 پرویز ۲۰ سال پادشاهی کردند .
 همه روزگار فرمانروایی پادشاهان ایران ۴۰۷۱ سال و ۱۰ ماه و ۹
 روز و مجموع آنان ۶۰ پادشاه بود .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

حوسدید ، و نیز بیرونی به نقل از حمزه (مؤلف کتاب حاضر) : خشنبنده، در جای
 دیگر، فیروز المسمی به خشنبنده، و از ابوالفرج ، خشنبنده . ظاهراً جشنفینده است
 معرب « گشنپ بنده » و مخفف آن جشنفنده است و این لقب است و نام وی فیروز و
 از خویشاوندان پرویز بوده است . (نقل به تلخیص از حاشیه مجمل التواریخ ص ۸۲) .

فصل دوم

در این فصل برخی از مطالب تاریخی را که در فصل اول گفته شد

با شرحی از کتاب موسی بن عیسی کسروی باز می‌گوییم

موسی کسروی^۱ گوید: در کتاب موسوم به خدای نامه که چون از فارسی به عربی ترجمه شد، به «تاریخ ملوک الفرس» موسوم گردید نگریستم و در نسخه‌های آن چندین بار دقت و استقصا کردم، همه آنها بایکدیگر اختلاف داشتند تا آنجا که دو نسخه يك نواخت و مطابق نیافتم، و این اختلاف در نتیجه اشتباه مترجمان از زبانی به زبان دیگر به وجود آمده بود. آن گاه نزد حسن بن علی همدانی رقام مراغه، که در کلر زیج از همه کسانی که دیده بودم داناتر بود، رفتم و رئیس شهر علاء بن احمد نیز حاضر بود. با حسن مذکور به مقابله سالهای فرمانروایی طَبَقَه سوم و چهارم پادشاهان ایران پس از اسکندر یعنی اشکانیان و ساسانیان، با تاریخ اسکندر که به حساب منجمان در زیج‌ها مندرج بود پرداختیم.

نخست به تعیین فاصله آغاز سال اسکندری تا سال هجری شروع -

۱ - در مقدمه شاهنامه ابومنصوری «موسی عیسی خسروی» آمده، که اضافه به اسقاط «ابن» است. در مقدمه ترجمه طبری و آثار الباقیه (ص ۱۱۹) والفهرست ص ۱۲۸ و مجمل التواریخ (ص ۲) نیز از وی یاد شده. وی از قدمات مترجمین از فارسی به عربی است و شرح حال مختصری از او با تعداد بعضی مؤلفات او در کتاب الفهرست ص ۱۲۸ مسطور است. رک. هزاره فردوسی: مقدمه شاهنامه ابومنصوری ص ۱۴۱ و حاشیه آن.

کردیم تا آن را اصل قرار دهیم ، و این امر در زیج رصد به ترتیبی که در اینجا می آورم مندرج بود :

منجمان پنداشته اند که فاصله سال اسکندری و سال هجری که از نیم روز دو شبۀ نخستین روز از تشرین اول آغاز و در نیم روز پنجشنبه از محرم پایان می یابد ۳۰۴۹۰۱ روز است که بر حسب سال قمری به ۹۶۱ سال و ۱۵۴ روز ، و بر حسب سال کلدانیان که سال را ۳۶۵ روز و ربع روز می دانند ، به ۹۳۲ سال و ۲۸۹ روز (۹ ماه و ۱۹ روز) بالغ می شود . آن گاه فاصله آغاز هجرت تا انقراض دولت ساسانی یعنی مرگ یزدگرد را که ۴۰ سال است ، بدان افزودیم و نتیجه آن ۹۷۲ سال و ۲۸۹ روز شد ، سپس مدت سلطنت اشکانیان یعنی ۲۶۶ سال را از آن کاستیم ، مدت فرمانروایی ساسانیان از آغاز پادشاهی اردشیر تا مرگ یزدگرد به دست آمد که ۷۸۶ سال و ۲۸۹ روز بود . ۱

پس از آنکه این رقم صحیح در بارۀ مدت پادشاهی ساسانیان به دست آمد ، شمارۀ پادشاهان و نامها و روزگار پادشاهی هر یک از آنان را مورد مطالعه قرار دادیم ، در نتیجه سه اسم را که مترجمان آنها را ذکر نکرده بودند بدانها افزودیم و این افتادگی به سبب تشابه نامهایی مانند یزدگرد و یزدگرد ، و بهرام و بهرام بود ، توضیح آنکه یزدگرد بزه کار پدر بهرام گور یعنی یزدگرد بن یزدگرد بن بهرام بن شاپور بود ، اما یزدگرد دیگر که نامش را از قلم انداخته اند ، یزدگرد اتر از پسرش یزدگرد بزه کار بود و وی سرور شرورین دشتی و به خلاف پدر سیاستمدار و مهربان و با عاطفه بود .

در بارۀ وفا به عهد او گفته اند : یکی از پادشاهان روم به هنگام فرا رسیدن مرگش فرزند کوچک خود را به یزدگرد سپرد ؛ و از وی خواست که جانشینی برای او به بلاد روم فرستد تا عهده دار کارهای پسر باشد تا آن گاه

۱ - در باب طول پادشاهی ساسانیان و اشکانیان در این کتاب اشتباه عظیم

روی داده است ، اما در فصل سوم همین باب این اشتباه تا حدی رفع شده است .

که به سن مردی برسد . یزدگرد ، شروین بریان رئیس ولایت دستی^۱ را به روم فرستاد و فرمانروایی آنجا را بدو سپرد . وی پس از بیست سال حکومت ، بلاد روم را به دست پسر پادشاه روم سپرد جز شهری که آن را باشروان نامید ، و این همان شهری است که پس از تعریب باجروان خواندند .

همچنین مترجمان از دو نام متفق‌اللفظ یکی را از قلم انداخته‌اند و آن بهرام بن بهرام بن بهرام است و نیز بهرام دیگری را که بهرام بن یزدگرد ابن بهرام گور پدر فیروز است ساقط کرده‌اند .

اینک سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را مرتباً در اینجا می‌آورم تا نقایص نسخه‌ها معلوم گردد ان شاء الله .

به نام خدای توانای بزرگوار

اردشیر پسر بابک ۱۹ سال و ۶ ماه پادشاهی کرد . پس از وی به ترتیب پسرش شاپور جنود^۲ ۳۲ سال و ۴ ماه ، هرمز پسر شاپور یک سال و ده ماه ، بهرام پسر هرمز ۹ سال و ۳ ماه ، بهرام پسر بهرام (بهرام دوم) ۲۳ و به گفته برخی ۱۷ سال ، بهرام بن بهرام بن بهرام (بهرام سوم) ۱۳ سال و ۴ ماه ، آنگاه برادر وی نرسی پسر بهرام بن بهرام ۹ سال ، هرمز پسر نرسی ۱۳ سال ، شاپور ذوالاکتاف پسر هرمز ۷۲ سال ، اردشیر پسر هرمز تا آنگاه که شاپور بن شاپور از حد کودکی بیرون آمد ۴ سال ، شاپور پسر شاپور ۸۲ سال ، و همو بود

۱ - در متن « دستی » به نون آمده ، اما محلی بدین نام در مآخذ دیده - نشد و ظاهراً دستی (= دشتی) است که به غلط به نون چاپ شده و درمجم (ص ۸۶) دشته است . یاقوت در معجم البلدان گوید : دستی (= دستبا) ناحیه بزرگی است که میان ری و همدان منقسم است و به نامهای دستی ری و دستی همدان نامیده می‌شود . نلدکه در ترجمه طبری نیز دستی (دستبا) ضبط کرده و همان دشتی است . در باب قصه شروین دشتی ، رجوع شود به « یکی از فارسیات ابونواس » .

۲ - متن عربی : شاپور الجنود . این لقب در مجمل التواریخ دیده نشد .

که تاج پادشاهی را به شکم مادرش بستند^۱، آنگاه پسر او بهرام بن شاپور ابن شاپور ۱۲ سال، سپس پسر او یزدگرد بن بهرام بن شاپور معروف به یزدگرد نرم (لین، کنایه از نکوکار و مهربان)، سرور شروین دشتی ۸۲ سال، یزدگرد پسر یزدگرد معروف به خشن ۲۲ سال، بهرام گود پسر یزدگرد ۲۳ سال، یزدگرد پسر بهرام گور ۱۸ سال و ۵ ماه، بهرام پسر یزدگرد ۲۶ سال و یک ماه، فیروز پسر بهرام ۲۹ سال و یک روز، بلاش پسر فیروز ۳ سال، سپس برادر او قباد پسر فیروز ۶۸ سال، چنین است در کتاب سیر بزرگ، اما در کتب سیر کوچک ۴۳ سال آمده، پس از وی پسرش خسرو انوشروان ۴۷ سال و ۷ ماه و چند روز، هرمز پسر کسری ۲۳ سال و به قولی ۱۳ سال، خسرو پرویز پسر هرمز ۳۸ سال، شیرویه پسر خسرو پرویز ۸ ماه، اردشیر پسر شیرویه یک سال، شهریزاد^۲ - که از نژاد پادشاهان نبود - ۳۸ روز، پوران دخت دختر خسرو پرویز یک سال و چند روز، همو بود که چوب صلیب را به جانلیق باز گردانید^۳ سپس جشنبنده^۴ که نژاد پادشاهی نداشت ۲ ماه، خسرو بن قباد^۵ بن هرمز بن انوشروان ده ماه، فیروز پسر اردشیر بن بابک^۶ دو ماه، آذر می دخت (از زمین دخت) دختر خسرو پرویز ۴ ماه، فرخ پسر خسرو

۱ - هنوز در شکم مادر بود که پدرش بفرمود تاج بر شکم مادرش نهاند و او بمرد (مجمل ص ۳۴).

۲ - در تاریخ طبری (ص ۱۰۶۲) شهربراز ضبط شده و در مجمل التواریخ در ذکر پادشاهی خشنبنده (ص ۸۲) شهربراز را لقب خشنبنده برشمرده است.

۳ - پوران دخت . . . خشب الصلیب که ترسایان دارمیحا خوانند به روم باز فرستاد به جانلیقان (مجمل ص ۳۷).

۴ - رک: حاشیه صفحه ۱۱.

۵ - در هر دو نسخه چاپی، خسرو بن عاد (۱) درج شده است.

۶ - پادشاهان پس از جشنبنده در تاریخ طبری با نقل این کتاب اختلاف

کلی دارد. رک: طبری طبع لیدن ص ۱۰۶۴ تا ۱۰۶۶.

پرویز يك ماه و چند روز ، یزدگرد پسر شهریار ۲۰ سال ، پادشاهی کردند .
 شمارهٔ کسانی که پس از خسرو پرویز در مدت ۴ سال و ۶ ماه فرمان
 راندند ۸ تن بود و نهم یزدگرد بن شهریار بود .
 این بود سنوات پادشاهی ساسانی که من در تحقیق آنها بسی رنج بردم و
 بدین سان آنها را فراهم آوردم .

اشکانیان

ذکر سنوات تاریخ پادشاهان اشکانی که قبل از ساسانیان بودند به سبب
 حوادثی که در آن روزگار رخ داد بر من دشوار بود ، چه هنگامی که اسکندر
 به سرزمین بابل تسلط یافت و مردم آنجا را مغلوب کرد ، به علومی که خاص
 ایشان بود و هیچ يك از ملل جهان بدان دست نیافته بودند حسد برد و همهٔ
 کتاب‌هایی را که بدان دست یافت سوزانید ، آن گاه به قتل موبدان و هیربدان
 و دانشمندان و حکیمان و کسانی که در خلال علوم به حفظ سنوات تاریخی خود
 می‌پرداختند و حتی عامهٔ مردم اقدام کرد ، اما پیش از این به فرمان او همهٔ
 علوم مورد احتیاج ، به زبان یونانی ترجمه شده بود . در سراسر روزگار اشکانیان
 که ملوک الطوائف نامیده می‌شدند ، از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشهٔ
 دانش یا اندوختن حکمت را نداشت ، تا آنکه با ظهور اردشیر قدرت خود را
 باز یافتند .

چون اردشیر به پادشاهی برخاست ، تاریخ را از آغاز سلطنت خود
 نهاد و پادشاهان دیگر ساسانی همان روش را پیش گرفتند ، یعنی هريك تاریخ
 سال‌های فرمانروایی خود را نهاد و از این رو سنوات تاریخی مغشوش گردید ، و
 پیداست که روش ملوک عرب که تاریخ خود را از هجرت آغاز نهاده‌اند بسی
 مستحسن است .

این بود سخنان کسروی ، و وی معتقد است که در این مورد به تحقیق
 پرداخته و سال‌های فرمانروایی ساسانیان را همچون سال‌های اسکندر به طور
 صحیح به دست آورده‌است . اما ادعای کسروی در مورد صحت سنوات ساسانیان

نادرست است و با بیان تاریخ اسکندر سازگار نیست ، زیرا در شرحی که داده ، شماره سنوات را به ۶۹۶ سال و ۹ روز رسانیده ، حال آنکه سنواتی که من از زیج استخراج کرده‌ام با سنوات استخراجی کسروی ۹۰ سال و ۹ ماه و ۱۰ روز فرق دارد .

فصل سوم

شرح برخی از مطالب فصل نخستین

در این فصل مطالب تاریخی را که در فصل نخست گفتیم همراه با شرحی از بهرام بن مردان شاه، موید ولایت شاپور از بلاد فارس باز می‌گوییم.

بهرام موید گوید: بیست و اند نسخه از کتاب خدای نامه را به دست آوردم و سنوات تاریخی پادشاهان ایران را از زمان کیومرث پدر بشر تا پایان روزگار آنان و زوال حکومت ایشان به دست تازیان، اصلاح کردم.

طبقه اول - نخستین انسان روی زمین مردی بود که ایرانیان وی را کیومرث کل‌شاه می‌خوانند. وی تنها به گل فرمان می‌راند. ازوی پسری و دختری ماند به نام مشی و مشیانه^۱، هفتاد سال بگذشت و از ایشان فرزندی نژاد. آن‌گاه ۱۸ فرزند دختر و پسر در مدت ۵۰ سال به دنیا آوردند، سپس بمردند، و جهان ۹۴ سال

۱ - ملك الشعراى بهار در حاشیه مجمل‌التواریخ (ص ۲۱) آرد: «این دونام به تفاوت در کتب متقدمان ضبط شده است: مشی و مشیانه، مشی و مشانه، ملیهی و ملیه‌یانه، مردی و مردانه، مهری و مهریانه؛ و به کمان نگارنده اینکه گویند به شکل ریواس بودند همانا از جنس گیاهی بوده‌اند که امروز آن را «مهر گیاه» خوانند که ریشه آن شبیه به مردی و زنی است که به هم پیوسته‌اند، و در افسانه و خرافات هست که گیاه مزبور از آب منی مردی که بی‌گناه کشته شده، به وجود آمده است.»

و ۸ ماه بی‌پادشاه ماند ، و روزگاری پادشاهی از زمان کیومرث تا آغاز پادشاهی هوشنگ پیشداد (اوشهنج فیشداد) ۲۹۴ سال و ۸ ماه بود . آن‌گاه هوشنگ پسر فروال^۱ بن سیاهک بن مشی بن کیومرث ۴۰ سال پادشاهی کرد [۲۰]، سپس بدتریب طهمورث بن نوبجهان (و یونجهان = یونکجهان)^۲ بن ایونکهد بن هونکهد بن هوشنگ به هفت اقلیم ۳۰ سال ، پس از او برادرش جم بن نوبجهان (جمشید بن یونکجهان) به هفت اقلیم ۶۱۶ سال پادشاهی کردند . آن‌گاه جمشید از بیوراسپ (بیوراسف ، ضحاک) صدسال بگریخت و بیوراسپ هزار سال به هفت اقلیم فرمانروایی کرد ، سپس فریدون بن ائقیان به اقلیم هنیره^۳ ۵۰۰

۱- در مجمل در یک مورد (ص ۲۴) فرواک و در مورد دیگر (ص ۲۶)

فروال است .

۲- بیرونی ، طهمورث بن یوجهان بن اینکهد بن اوشنگ (ص ۱۰۳) . مروج الذهب ،

طهمورث بن انوجهان بن استجد بن هوشنج (چاپ مصر ص ۹۶) ، خطی ، طهمورث بن یونجهان بن اسجد اوشنج . حاشیه طبری از مسعودی ، انوجهان بن انکهد بن اسکهد بن اوشنگ . طبری ، این یونجهان بن حاداذ بن حاداز بن اوشنج ... و قال بعض نسابه الفرس ، این یونکجهان این انکهد بن اسکهد بن اوشنج (چاپ لیدن ج ۱ ص ۱۷۵-۱) ، حاشیه ، طهمورث بن یونجهان بن جاندار بن حوداد (جوداز) ابن اوشانج ... ایضا ، و کان اوشانج هلك وقد ولد له ابن ساه انكهد و هوجوداز ، و ولد لأنكهد اینکهد و هوجاندار ، ثم ولد لاینکهد یونجهان ... بن یونجهان بن حایدار بن حایدار ... و در ذیل ، ایونکجهان از حاشیه ضبط کرده ، ابوبکجهان ، ای نکجهان ابولکجهان . در ذیل انکهد ، المهند ، اینکد ، اینکهد . ذیل اسکهد ، اسکهد (چاپ لیدن ص ۱۷۵ سری ۱) . ابن خلدون ، ابن انوجهان بن انکهد بن اسکهد بن اوشنگ ، و قيل مكان اسکهد فیشداد ، و كلها اسماء اعجمية لاعودة علينا في نقلها ... الخ (طبع قاهره ج ۲ ص ۱۵۵) . (نقل همه مطالب این حاشیه از حاشیه مجمل التواریخ ص ۲۵) .

۳- در متون پهلوی ، خونیرس ، خنرس ، و در کتب عربی خونیرث یکی از هفت

کشور ایران باستان آمده ، و آن کشور مرکز است که آن را ایران شهر می‌گفتند . صاحب

سال، منوچهر با محاسبه فرمانروایی افراسیاب ترك دركشور او به قهر و غلبه، ۱۲۰ سال، زو^۱ پسر تهماسب ۴ سال پادشاهی کردند و در روزگار همین پادشاه گرشاسب به برخی نواحی تسلط یافت.

این بود مدت فرمانروایی طبقه نخست از پادشاهان ایران، که ۹ تن بودند و ۲۷۳۴ سال و ۶ ماه فرمان راندند.

۱ - همان زاب است که به صورتهای زاو، اوزو نیز آمده است. رك، کیانیان تألیف کریستنسن ترجمه دکتر ذبیح الله صفا ص ۷۸ و ۱۵۸.

مجمل (ص ۴۱۶) آرد: «تا روزگار افریدون زمین ایران را هنیره خواندندی، و هوشنگ و طهمورت و جمشید را پیشدادان و پادشاهان هنیره گفتندی» (رك، حاشیه مجمل ص ۴۱۶). نامهای هفت کشور در مقدمه شاهنامه ابومنصوری چنین آمده: «نخستین را ارزه خواندند، دوم را سوت خواندند، سوم را فرددفش خواندند، چهارم را ویددفش خواندند، پنجم را ووربرست خواندند، ششم را وورجرست خواندند، هفتم را که میان جهان است خنرس بامی خواندند، و خنرس بامی این است که ما بدواندریم و شاهان اورا ایران شهر خواندندی...» علامه قزوینی در ذیل خنرس بامی آرد، در اوستا، خونیرث درخشان (ترجمه اوستا از پورداود ج ۱ ص ۴۳۱)، قاموس اوستای یوستی ص ۸۷: Qaniratha ... فرهنگ پندش از یوستی ص ۱۲۰: خونیرس، کتاب الترییع والتدویر از جاحظ طبع لیدن ص ۱۱۳ و ۱۱۴: خونیرث بام... کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۳۵: خونیرث، مجمل التواریخ (ص ۴۱۶): هنیره، و اما کلمه «بامی» (از اوستا: Bâmya) صفت است به معنی درخشنده و متألّی، و نحو ذلك (قاموس اوستای یوستی ص ۲۱۴)، و «خونیرس بامی» یا خونیرس درخشان نام کشور مرکزی است از کشورهای هفتگانه زمین به طرز تقسیم ایرانیان، که خونیرس یا ایران شهر را در وسط فرض می کرده اند و مابقی شش کشور را محیط بر آن، و گرداگرد آن دو در جنوب و دو در شمال و یکی در مشرق و یکی در مغرب. (نقل به تلخیص از هزاره فردوسی «مقدمه شاهنامه ابومنصوری» حاشیه ص ۱۳۹).

طبقه دوم - آن گاه کیقباد ۱۰۰ سال پادشاهی کرد و پس از او به ترتیب کیکاوس پسر کیقباد ۱۵۰ سال، کیخسرو پسر سیاوش بن کیکاوس ۶۰ سال، کی لهراسب (کیلهراسف) ۱۲۰ سال، کی گشتاسب (کیستاسف) پسر کی لهراسب ۱۲۰ سال، کی اردشیر پسر اسفندیار بن گشتاسب که او را «بهمن» نیز می خوانند ۱۱۲ سال، هماچهر آزاد دختر بهمن بن اسفندیار که به دارا پسر بهمن حامله بود ۳۰ سال، دارا پسر بهمن ۱۲ سال، دارا پسر دارا بن بهمن ۱۴ سال پادشاهی کردند. این بود پادشاهان طبقه دوم که ۹ تن بودند و ۷۰۸ سال فرمان راندند.

آن گاه اسکندر رومی ۱۴ سال و گروهی از رومیان که وزیران ایشان ایرانی بودند ۵۴ سال پادشاهی کردند که مجموعاً ۶۸ سال می شود. [۲۱]

طبقه سوم - پس از ایشان به ترتیب اشک پسر دارا بن دارا ۱۰ سال، اشک پسر اشکان ۲۰ سال، شاپور پسر اشکان ۶۰ سال، بهرام بن شاپور ۱۱ سال، بلاش پسر بهرام ۱۱ سال، هرمز پسر بلاش ۱۹ سال، نرسی پسر بلاش ۴۰ سال، فیروز پسر هرمز ۱۷ سال، بلاش پسر فیروز ۱۲ سال، خسرو پسر ملادان (ولادان) ۴۰ سال، بلاشان ۲۴ سال، اردوان پسر بلاشان ۱۳ سال، اردوان بزرگ پسر اشکانان ۲۳ سال، خسرو پسر اشکانان ۱۵ سال، بهافرید^۲ پسر اشکانان ۱۵ سال، بلاش پسر اشکانان ۲۲ سال، گودرز پسر اشکانان ۳۰ سال، نرسی پسر

۱ - در مجمل (ص ۳۲) به صورت خسرو بن ولادان بلاشان آمده. و مرحوم بهار در حاشیه گوید: «ان» در آخر ولادان و بلاشان علامت نسبت است. در جای دیگر از مجمل (ص ۵۹) چنین آمده: پادشاهی خسرو بن فلازان چهل سال بود. پادشاهی بلاشان بیست و چهار سال بود. مرحوم بهار در حاشیه گوید: فلازان ظاهراً معرب پلازان یا پلاشان است یعنی پسر بلاش. طبری: کسری بن فیروزان ۴۷ سنة (۱۲ ص ۷۱۰). چنانکه ملاحظه می شود نقل مجمل التواریخ در دومورد با هم اختلاف دارد و ضبط صفحه ۵۹ با گفته حمزه (کتاب حاضر) مطابق است.

۲ - مجمل (ص ۳۲ و ۵۹)، به آفرید.

اشکانان ۲۰ سال، اردوان آخرین که به فارسی اقدم^۱ خواندندش، ۳۱ سال فرمان راندند.

این بود روزگار طبقه سوم، و با اسکندر مجموعاً ۲۰ پادشاه بودند و به حکایت کتابها ۴۶۳ سال پادشاهی کردند.

طبقه چهارم - آن گاه اردشیر پسر بابک، پس از آنکه مدت ۳۰ سال گرفتار جنگ با ملوک الطوائف بود، ۱۴ سال و ۱۰ ماه فرمان راند، سپس به ترتیب شاپور پسر اردشیر ۳۰ سال و ۱۵ روز، هرمز پسر شاپور ۲ سال، بهرام پسر هرمز ۳ سال و ۳ ماه، بهرام پسر بهرام ۱۷ سال، بهرام پسر بهرام بن بهرام ۴۰ سال و ۴ ماه، نرسی برادر بهرام بن بهرام ۹ سال، [۲۲] هرمز پسر نرسی ۷ سال، شاپور پسر هرمز ۷۲ سال، اردشیر برادر شاپور ۴ سال، شاپور ۵ سال، بهرام پسر شاپور معروف به کرمانشاه ۱۱^۲ سال، یزدگرد بزه کار پسر بهرام ۲۱ سال و ۵ ماه و ۱۸ روز، بهرام گور پسر یزدگرد ۱۹ سال و ۱۱ ماه، یزدگرد پسر بهرام ۱۴ سال و ۴ ماه و ۱۸ روز، فیروز پسر یزدگرد ۱۷ سال، بلاش پسر فیروز ۴ سال، قباد پسر فیروز ۴۱ سال، کسری پسر قباد (انوشروان) ۴۸ سال، هرمز پسر کسری ۱۲ سال، کسری پسر هرمز بن خسرو پرویز ۳۸ سال، قباد پسر کسری بن شیرویه ۸ ماه، اردشیر پسر شیرویه یک سال و ۶ ماه، پوران دخت دختر کسری (خسرو پرویز) یک سال و ۴ ماه، فیروز موسوم به جشنشبنده^۳ چند روز، آذر می دخت (ازرمین دخت) دختر پرویز با محاسبه حکومت جشنشبنده^۴ ۶ ماه، خورزاد خسرو پسر پرویز یک سال، یزدگرد پسر شهریار ۲۰ سال پادشاهی

۱ - مجمل (ص ۳۲) : اقدم، و در حاشیه آمده : اقدم به ضم دال، در بیلوی

به معنی آخرین است، و جاحظ (کتاب التاج) اردوان الاحمر، و بیرونی (ص ۱۱۳) الاخر آورده است.

۲ - او را کرمان شاه خواندندی (مجله ص ۳۵)، در جای دیگر (ص ۶۸) آمده :

کرمان شاهان به وی باز خوانند که او را کرمان شاه لقب بود.

۳ - رک : حاشیه شماره ۱ ص ۱۲

کردند .

این بود روزگار فرمانروایی طبقه چهارم که ۲۸ تن بودند ، و از این مدت ۳۰ سال دوران جنگ اردشیر پسر بابک با ملوک الطوائف بود ، و مجموعاً به ۴۵۶ سال و یک ماه و ۲۲ روز بالغ می شود .
مجموع روزگار از آغاز تناسل تا پایان دوران آخرین پادشاهان ایرانی که ۶۶ تن بودند ۴۴۰۹ سال و ۹ ماه و ۲۲ روز است .

سنوات تاريخی ايران در دوره اشکانيان*

۲۵۰	پيش از ميلاد	طغیان پارتها به دست اشك و به وجود آمدن سلسله سلطنتی آنان به وسیله او
۲۴۷	»	جلوس اشك دوم
۲۲۳	»	جلوس آنتیوخوس كبیر سوريه
۲۱۴	»	جلوس اشك سوم
۱۹۰	»	شکست آنتیوخوس در مغنيسيا به دست روميان
۱۷۱	»	جلوس مهرداد اول پادشاه پارت
۱۳۸	»	مرگ مهرداد و جلوس فرهاد دوم
۱۲۹	»	شکست آنتیوخوس سیدتس به دست فرهاد
		سلطنت مهرداد دوم که در مدت آن به مبادله سفیر با چین و روم مبادرت شد
۱۲۴-۸۷	»	جلوس فرهاد سوم
۶۹	»	جلوس مهرداد سوم
۵۷	»	جلوس ارد
۵۵	»	شکست بزرگ روم در حران به دست پارتها
۵۳	»	هجوم پارتها به سوريه
۵۱	»	جلوس فرهاد چهارم
۳۷	»	

* این جدول تحت عنوان « سنوات تاريخی ايران » نوشته لارنس لاکهارت است که برای تکميل فايدت از کتاب ميراث ايران ص ۵۶۱ نقل گردید .

۳۶ پیش از میلاد	لشکرکشی بزرگ مارک آنتوان در مقابل پارتها
۳۳-۳۰	طغیان تیرداد پسر بزرگ فرهاد
۲	قتل فرهاد چهارم و جلوس فرهادک پسرش
۱ میلادی	صلح فرهادک با روم و عقب نشینی او از ارمنستان
۱۶-۴۰	سلطنت اردوان و جنگ او با رومیان برای ارمنستان
۷۲	هجوم آلان ها
۱۰۵	جلوس خسرو
۱۱۴	شروع فتوحات تراژان در مشرق
۱۱۵	اشغال بین النهرین به دست تراژان
۱۱۷	مرگ تراژان و عقب نشینی «هادریان» از ارمنستان و بین النهرین
۱۲۲	برقراری صلح میان پارتها و روم
۱۳۶	هجوم دوم از طرف آلان ها
۱۴۸	جلوس بلاش سوم
۱۶۳	فتح مجدد ارمنستان به دست رومیان
۱۶۴-۱۶۵	هجوم رومیان به بین النهرین و اشغال تیسفون
۱۹۲	مرگ بلاش سوم
۱۹۹	فتح مجدد تیسفون به دست رومیان
۲۱۷	قتل کاراکالا . پیروزی پارتها بر رومیان و انعقاد صلح
۲۲۰	آغاز طغیان ایرانیان به فرماندهی اردشیر
	شکست یافتن و کشته شدن اردوان پنجم ، آخرین پادشاه
۲۲۶	اشکانیان به دست اردشیر

سنوات تاریخی سلسله ساسانیان*

۲۲۶ میلادی	اعلام سلطنت اردشیر اول
۲۳۲	انعتاد صلح با روم به وسیله اردشیر
۲۴۲	جلوس شاپور اول و هجوم به سوریه
۲۶۰	شکست یافتن و اسارت والرین در ادس
۲۶۳	شکست شاپور به دست اذینه
۲۶۵	ظهور مانی
۲۷۲	مرگ شاپور اول و جلوس هرمز اول
۲۷۳	مرگ هرمز اول و جلوس بهرام اول و اعدام مانی
۲۷۶	جلوس بهرام دوم و تجدید جنگ با روم
۲۸۳	فتح تیسفون به دست کاروس امپراطور و مرگ ناگهانی او
۲۹۳	جلوس بهرام سوم - جلوس نرسی
	شکست نرسی به دست گالریوس امپراطور و
۲۹۷	تصرف ایالات آن سوی دجله
۳۰۹	جلوس شاپور دوم
۳۱۲	مسیحی شدن امپراطور کنستانتین (قسطنطین)
۳۳۸	محاصره کردن شاپور دوم نصیبین را
۳۴۸	هجوم شاپور دوم به بین النهرین

* این جدول که توسط خاورشناس لارنس لاکهارت تنظیم شده ، از کتاب میراث ایران (ص ۵۶۲) به کتاب حاضر الحاق گردید .

- جنگ ژولین مرتد با ایران . عقب‌نشینی و مرگ او ،
تصرف ایران ایالات از دست رفته و نصیبین را
۳۶۳ میلادی
• ۳۷۶ استقرار صلح میان روم و ایران
• ۳۷۹ مرگ شاپور دوم و جلوس اردشیر دوم
• ۳۸۳ جلوس شاپور سوم
• ۳۸۴ انعقاد معاهده به وسیله شاپور سوم با روم
• ۳۸۸ مرگ شاپور سوم و جلوس بهرام چهارم
• ۳۹۲ تقسیم شدن ارمنستان میان ایران و روم
• ۳۹۹ جلوس یزدگرد اول
• ۴۱۰ شورای سلوکیه و فتح روم به دست آلاریک
• ۴۲۰ مرگ یزدگرد و جلوس بهرام پنجم (بهرام گور)
• ۴۲۱ انعقاد صلح میان ایران و روم
• ۴۲۵ آغاز حمله هیاطله
• ۴۳۸ مرگ بهرام پنجم و جلوس یزدگرد دوم
• ۴۵۵ غارت کردن و اندال‌ها روم را
• ۴۵۷ مرگ یزدگرد دوم و جلوس هرمز سوم
• ۴۵۹ پادشاه شدن فیروز پس از قتل برادرش هرمز سوم
• ۴۶۶-۴۷۱ دوره خشک سالی شدید در ایران
• ۴۸۳ شکست یافتن و کشته شدن فیروز به دست هیاطله و جلوس بلاش
• ۴۸۸ مرگ بلاش و جلوس قباد و جنگ با خزرها و قیام مزدک
• ۴۸۸-۴۸۹ پذیرفتن قباد مذهب مزدک را و برگزینی او به وسیله زاماسپ
• ۵۰۱ روی کار آمدن قباد
• ۵۱۳ پایان طغیان هیاطله
• ۵۲۴ جنگ میان ایران و امپراطوری بیزانس
• ۵۲۷ جلوس ژوستینین
• ۵۲۹ بستن ژوستینین مدارس آتن را و فرار محصلین یونانی به ایران
عقب نشاندن ایرانیان درکالی نیکوس به دست بلیزر ،
• ۵۳۱ و جلوس خسرو اول (انوشروان) . اعدام مزدک
• ۵۲۳ استقرار صلح با حکومت بیزانس
• ۵۴۰ غارت انطاکیه به دست انوشروان

۵۶۲ میلادی	استقرار صلح بار دوم با حکومت بیزانس
• ۵۶۵	مرگ ژوستینین
• ۵۷۰	فتح یمن به دست ایرانیان
• ۵۷۱	تولد حضرت محمد پیغمبر اسلام (ص)
• ۵۷۸	مرگ انوشروان و جلوس هرمز چهارم
• ۵۹۰	جلوس خسرو پرویز و طغیان بهرام چوبینه
• ۵۹۱	شکست و مرگ بهرام چوبینه
• ۶۰۳	تجدید جنگ میان ایران و بیزانس
• ۶۱۰	جلوس هراکلیوس (هرقل) امپراطور روم
• ۶۱۴	فتح دمشق و اورشلیم به دست خسرو پرویز، و تصاحب کردن صلیب مقدس
• ۶۱۷	فتح خالسدونی به دست خسرو پرویز
• ۶۲۲	شکست ایرانیان به دست هراکلیوس (هرقل) و سال هجرت
۶۲۷ م. (= ۶ هجری قمری)	حمله هراکلیوس به دستجرد
	کناره گیری و مرگ خسرو پرویز . جلوس قباد دوم
۶۲۸ م. (۷ ه. ق.)	و آغاز دوره هرج و مرج در ایران
۶۳۲ م. (۱۱ ه. ق.)	جلوس یزدگرد سوم و وفات حضرت محمد (ص)
۶۳۵ م. (۱۴ ه. ق.)	فتح دمشق به دست عربان مسلمان
۶۳۶ م. (۱۵ ه. ق.)	شکست ایرانیان در قادسیه به دست عربان مسلمان
۶۳۷ م. (۱۶ ه. ق.)	فتح تیسفون به دست عرب
	شکست ایرانیان در نهاوند از عرب و انقراض
۶۴۱ م. (۲۱ ه. ق.)	امپراطوری ساسانیان
۶۵۱ م. (۳۱ ه. ق.)	قتل یزدگرد سوم

فصل چهارم

ذکر اخبار پادشاهان ایران

در این فصل به ذکر اخبار پادشاهان ایران برحسب ترتیب سنوات تاریخی و با رعایت تناسب مندرجات کتب سیر می‌پردازیم :

هوشنگ پشداد : نخستین پادشاه ایران بود ، و پشداد یعنی نخستین فرمانروا ، چه وی اولین کسی بود که به پادشاهی برخاست و در اصطخر بر تخت نشست ، و از این رو اصطخر را بوم شاه یعنی سر زمین شاه خواندند . ایرانیان چنین می‌پندارند که وی و برادرش « ویکرت » هر دو پیامبرانند . از جمله کارهای او این بود که آهن را استخراج کرد و به ساختن ابزار جنگی و برخی ابزار صنعتگران دست یافت ، و به مردم فرمان داد که درندگان را بکشند .

ظهورت زیباوند : زیباوند یعنی مرد با سلاح تمام ^۱ ، وی شهر بابل و قهندز مرو را ساخت . در برخی از کتابها آمده است که او کردینداد ^۲ را که یکی از هفت شهر مداین بود بنا کرد ، و به گمان من این کلمه تصحیف کردآباد

۱ - همچنین است در آثار الباقیه « زیباوند » (ص ۱۰۳) به نقل حاشیه مجمل) .

صاحب مجمل آرد ، معنی زیباوند آن باشد که سلاح تمام دارد . مرحوم بهار در حاشیه گوید : ظاهراً زیباوند است به معنی سلاح دار ، چه زین در زبان پهلوی به معنی اسلحه است و « وند » علامت نسبت و تملک و مکان ، و گمان می‌رود که دیوبند مصحف و مقلوب زیباوند باشد ، چه در مآخذ کهنه کلمه دیوبند دیده نشده است .

۲ - در مجمل (ص ۳۹) فقط « کردآباد » آمده .

است که « دستان » در آنجا بود . طهمورث در اصفهان دو بنای بزرگ به نامهای مهرین و سارویه ساخت : اما مهرین بعدها نام روستایی گردید که پیش از آن موسوم به کوك بود و در پایین آن قرار داشت ، و اما سارویه، پس از هزاران سال باروی شهر « جی » آن را فراگرفت و آثار هردو بنا هم اکنون باقی است .

پرستش و صورتگری بتها در روزگار طهمورث ایجاد شد ، بدین سان که گروهی از مردم عزیزان خود را ازدست دادند ، آن گاه برای تسکین دردهای خود مجسمههایی همانند مردگان خود بساختند ، و مدتها گذشت و پرستش مجسمهها در نظر ایشان جلوه گر آمد و به پرستش آنها به عنوان اینکه ایشان واسطه میان ایشان و خداوند و مایه تقرّب اند ، پرداختند . و نیز در روزگار طهمورث روزه برقرار شد ، بدین سان که گروهی درویش از پیروان کسی به نام بوداسف (بوداسف؟) ^۱ آن را مقرر کردند ، و سبب آن بود که طعام دشوار به دست می آمد ، ایشان روز را در گرسنگی به سر می بردند و سپس آبی برای سد رمق می خوردند . روزگاری بدین کار خو گرفتند و سرانجام آن را فریضه دینی و پرستش خدا [۲۶] بر شمردند . این گروه را کلدانیان خواندند و ایشان خود را در دوره اسلام صابین نامیدند .

در حقیقت صابین فرقه ای از مسیحیان اند که در ناحیه ای واقع در میان بادیه و بطیحه سکونت دارند و در عقاید خاص خود با عامه مسیحیان مخالف ، و از جمله بدعتگذاران بشمار اند .

از قول طهمورث نقل می کنند که وی می گفت : هر گروهی به دیانت خود شادمان و علاقه مند است و شما متعرض آنان مباشید . و این رسم تا زمان ما در سر زمین هند پایدار است .

جمشید : ترکیبی است از جم و شید ، و جزء اخیر به معنی روشنی بخش

۱- شاید بوداسف = بوذاسپ (بودا) پیغمبر هندی باشد . دك. مجمل التواریخ

است^۱ و از این رو به شمس خورشید گویند ، و این نام را بدان سبب بدو دادند که به زعم ایشان از وی نور ساطع بود . نسب جمشید چنین است : جم بن فنونکاهن (و یونگهان) بن اهنکهذب بن اینکهذب بن هوشنگ پیشداد . از آثار وی چیزهایی در حواشی کتب سیر آمده است که برای احتراز از درازی سخن در این فصل ، از ذکر آنها خودداری شد .

از کارهای شکفت آور او ایجاد پلی بر روی دجله است که روزگار درازی پا برجا بود تا آنکه به دست اسکندر ویران شد ، و اگر چه پادشاهان خواستند آبادی آن را باز گردانند اما نتوانستند ، و سرانجام بر پایه‌های آن پلی بنا کردند .

نشانهٔ پل جمشید در خاکهای دجله در معبر غربی دو شهر مداین باقی است ، و به هنگام فروکش شدن آب دجله ملاحان از آنجا می‌گذرند . و نیز تعیین حدود تیسفون بزرگترین شهر مداین به دست او انجام گرفت .

بیوراسب ده آك : ده آك ترکیبی است از ده (عدد) و آك یعنی عیب ، وی ده عیب را در جهان به وجود آورد که اینجا محل ذکر آنها نیست . این لقب نهایت درجه قبیح بود ، اما در تعریب بسیار زیبا گردید ، زیرا ده آك در تعریب به ضحاک تبدیل یافت و همین اسم در کتابهای عربی متداول است . بیوراسب پسر اروند اسف بن ریکاون بن ماده سره بن تاج بن فروال بن سیاهك بن مشی پسر کیومرث بود . و تاج جد وی کسی است که عرب از فرزندان او هستند و از این رو آنان را تاجیان (تازیان) خوانند . بیوراسب در بابل سکونت داشت و در آنجا خانه‌ای به شکل کلنگ (مرغ) ساخت و آن را کلنگ دیس نامید و مردم دمن‌حت خواندندش .

فریدون : وی پسر ائقیان بود و براقلم هنیره^۲ پانصدسال فرمان راند ،

۱ - جمشید ترکیبی است از جم ، پهلوی ، yam + شید ، پهلوی set یعنی جم درخشان ، رك ، ترجمهٔ کیانیان تألیف کریستنسن صفحات ۹۴ و ۱۱۹ .

۲ - هنیره به ایران قدیم کشور مرکزی می‌گفتند . رك ، حاشیهٔ ۳ ص ۲۰ .

و به گفته بعضی در سال سی ام از سلطنت او ابراهیم خلیل پیامبر خدا ظهور کرد ، [۲۵] و گفته اند ظهور موسی و بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر در زمان منوچهر بود . در روزگار کیخسرو ، سلیمان بر بنی اسرائیل فرمان راند و در روزگار اهراسب ، بخت النصر به سرزمین مغرب آمد و اورشلیم « شهر یهود » را ویران ساخت و مردم آنجا را به سرزمین مشرق اسیر برد و آنان را برای خدمتکاری به شهرها تقسیم کرد . در روزگار گشتاسب ، زردشت ظهور کرد ، و در روزگار دارا پسر دارا ، اسکندر در سرزمین مغرب پدید آمد و در روزگار شاپور پسر اشك ، مسیح و در زمان شاپور پسر اردشیر ، هانی و در زمان قباد ، مزدك ظاهر شد .

گویند : فریدون کشور خود را میان سه تن فرزندش یعنی سلم ، طوج ^۱ (تور) و ایرج بخش کرد ، و عراق و شهر های آن و نیز سرزمین مغرب و بلاد هند را به ایرج پسر کوچکش داد و او را به تاج و تخت مخصوص گردانید . آن گاه سرزمین روم را تا بلاد فرنگ با بلاد مغرب به بزرگترین اولاد یعنی سلم بخشید ، و تبست و چین و بلاد مشرق را به تور (طوج) داد ، طوج و سلم به ایرج رشك بردند و به اندیشه کشتن وی افتادند .

فریدون افسون و نیز تریاق را ، که از جرم افعی به دست می آمد ، به وجود آورد و دانش پزشکی را بنیاد نهاد ؛ و از گیاهان ، دارو هایی برای دفع بیماریهای جانداران ساخت ، و برای به وجود آمدن استر ، خر را با اسب آمیزش داد و بدین سبب استر نیروی خر و سبکیایی اسب را مجموعاً داراست . فریدون

۱ - طبری : طوج . همچنین است در « بیرونی » . مسعودی : ا طوج و سلم و ایراج ، جیم را انداخته به جای آن نو آورند و گفتند ایران الشهر و شهر الملك (از مروج الذهب ، چاپ قاهره ج ۱ ص ۹۷) . دینوری : طوس (اخبار الطوال ص ۱۱) به جای سلم : شرم ، و به جای طوج طوز ضبط شده است . و طبری در جایی سرم آورده (ص ۱۳۴) (نقل از حاشیه مجمل ص ۲۷) . نیز رك : ترجمه کیانیان تألیف کریستنسن

در سرزمین بابل می نشست . و خدای داناتر است .

منوچهر : از فرزندان ایرج بن فریدون است ، و همو بود که رود فرات و نیز رود مهران را که بزرگتر از فرات است بکشد ، و از فرات و دجله چشمه های بزرگی بشکافت . و در روزگار پادشاهی او ، که ۶۰ سال بود ، موسی (ع) بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد ، و آن گاه در بیابان تیه ۴۰ سال بماند و به اداره امور بنی اسرائیل پرداخت و تورات را همان جا برای آنان نوشت .^۱ همچنین در روزگار منوچهر ، یوشع جانشین موسی ، بنی اسرائیل را از بیابان حرکت داد و به فلسطین رسانید . منوچهر گل های بسیاری را از کوه ها به زمین های بی آب و غلف آورد و بکشت ، و پیرامون آنها دیوار کشید ، آن گاه به سبب [۲۶] بوی خوش آنها ، آنجا را بوستان نامید یعنی جایگاه بوهای خوش . هم در روزگار وی افراسیاب ترك مدت ۱۲ سال بر کشور ایران تسلط یافت و منوچهر را از تخت سلطنت براند و در بیشه های طبرستان محبوس کرد . افراسیاب در سال های تسلط خود ، شهرها و قلعه ها و رودها و چشمه ها و قنوات را نابود ساخت ، و در سال پنجم تسلط وی مردم دچار قحط شدند و تا آخر روزگار وی همچنان بودند . به هنگام فرمانروایی او آبها خشک و عمارات از سکنه خالی و کشتزارها تباه شد ، تا آنکه خدا وی را برانداخت . افراسیاب در مرو دیواری ساخت که میان قهندز و باب نیق بود . و خدا داناتر است به آشکار و نهان .

زو ۲ پسر طهماسب : چون «زو» به پادشاهی رسید ، خرابیهای افراسیاب را در شهرها و قلعه ها ، مرمت کرد و نهادهای پر شده را دوباره حفر کرد و خراج و باج را از مردم برداشت ، و شهرها آبادان و بهتر از وضع سابق

۱ - متن عربی ، و فیها کتب لهم التوراة (ص ۲۵ ، چاپ برلین) .

۲ - مجمل (ص ۴۴) ، زاب طهماسب . رك ، حاشیه ۱ صفحه ۲۱ از همین کتاب .

گردید . و در سرزمین سواد^۱ دو نهر زاب^۲ را بگشاد و آب دجله را بدانها شیرین کرد . و در روزگار او کیقباد پدر پادشاهان کیانی به وجود آمد و هم در زمان پادشاهی وی گرشاسب فرمان راند .

کیقباد : در روزگار پادشاهی کیقباد مردم به آباد کردن زمینها پرداختند ، و او از غلات عشر آنها را می گرفت و آن را هزینه لشکر و استوار کردن مرزها و دفع دشمنان می کرد . در این زمان اصفهان چون ری يك ولایت (کوره) داشت ، کیقباد ولایت دیگری بیفزود و آن را استان ایران و نوارث کواد^۳ نامید و در همین ولایت به روزگار هارون الرشید روستاهایی بود که به اعمال قم منتهی می شد .

کیکافوس : وی در بلخ می نشست . در برخی از کتابهای سیرت خوانندم که در بابل بنایی بسیار بلند افراشته ساخت ، و به گمان من همان بنای عرقوف در پشت بغداد است که از جدیدترین نشانه ها در جهان است ، و به گفته بعضی راویان این بنا « صرح » نامیده می شود ، اگر این سخن درست باشد ، قصر در زبان نبط عراق و جرامقه شام دو لفظ دارد : صرحا و معدلا ، که تعریب آنها

۱ - روستای عراق و ضیاع آن را که در زمان عمر بن خطاب به دست مسلمانان فتح شد سواد گویند ، و وجه تسمیه آن بود که عربها چون از جزیره العرب که خشک و لم یزرع بود بیرون می آمدند و به سرزمین عراق می رسیدند آن را سبز و پر درخت می دیدند و آن را « سواد » می نامیدند . حدود سواد طولاً از حدیثه موصل تا عبادان (آبادان) و عرضاً از عذیب در قادسیه تا حلوان بوده . از این رو طولش به ۱۶۰ فرسخ می رسید (معجم البلدان ذیل سواد) .

۲ - یعنی زاب کوچک و زاب بزرگ . رك : مجمل ص ۴۴ .

۳ - و آن را « استانیر یونارت کواد » نام کردند بر زبان فهلوی ، و هنوز به جای است ، و به دیگر نام قهرود خوانند (مجمل ص ۴۵) . دکتر معین در فرهنگ اعلام آرد ، « ایران وینارت کواد یعنی ساخته و پرداخته قباد در ایران ، نام شهری است که قباد در اصفهان ساخت » و نیز رك : جاشیه مجمل ص ۴۵ .

صرح و معدل شده است.^۱

کیخسرو: ایرانیان چنین پندارند که وی پیامبر بود. گفته‌اند: او به بلخ می‌نشست؛ و در اخبار ایرانیان آمده است که کیخسرو را گفتند که در میانه انتهای فارس و آغاز اصفهان کوه سرخی به نام کوشید است و در آنجا ازدهایی است که بر کشتزارها و آدمیان تسلط یافته. وی با مردان خود بدان جا رفت و ازدها را کشت و آتشکده‌ای بر کوه بنیاد نهاد که به «آتش کوشید» معروف شد.

کی‌لهراسب: کی‌لهراسب پسر عم کیخسرو پس از وی به پادشاهی ایران رسید. وی لهراسب بن کیاوجان بن کی‌منش بن کی‌پشین (کی‌فشین) بن کیافوه بود. دیوان لشکر را نخستین بار او نهاد و به مرزبانان تختها بداد و آنان را به بازوبندها بیاراست، و سراپرده‌ها برگرفت.

لهراسب به سال شصتم از سلطنت خود، بخت نصر بن ویو (کیو)^۲ بن گودرز را به فلسطین به‌جنگ یهود، فرستاد، و او شهر اورشلیم را ویران کرد، و یهودیان را به اسارت گرفت و برده و زیردست مردم کشور خود ساخت؛ و پیش از بخت نصر، سنحاریب^۳ نینوائی را بدان جا فرستاده بود، اما وی

۱ - کیلکوس در بابل بناء بلند به هوا بر شده برآورد، و چنین گویند که آن را عرقوب خوانند، اثر آن (کذا) بعضی تل نمرود گویند. و عوام تل قرقوب خوانند، و من آن دیده‌ام، و بهری صرح خوانند مغرب کرده از زبان نبط عراق که کوشک را صرحا خوانند. (مجمل ص ۴۷ و ۴۸).

۲ - در نسخه ایرانی بندهشن نیز «ویو» = کیو آمده (ترجمه کیانیان تألیف کریستن سن ص ۸۷).

۳ - در متن: سنحاریب. در تاریخ طبری (طبع لیدن ص ۶۵۰) سنحاریب، در تاریخ یعقوبی (ترجمه، ص ۷۶ و ۱۰۱) نیز در دو مورد سنحاریب آمده، وی همان سنحاریب (۶۸۱ - ۷۰۵ پیش از میلاد) پسر سارگن دوم پادشاه آشور بود. رگ، ترجمه تاریخ یعقوبی ص ۷۶ و ۱۰۱.

کاری از پیش نبرده بود . لهراسب پیش از مرگ خود ، پادشاهی را به پسرش گشتاسب سپرد .

کمی گشتاسب : به سال سیام از پادشاهی خود ، پنجاه ساله بود . زردشت که از آذربایجان برخاسته بود ، نزد او آمد و گشتاسب دین وی را پذیرفت . آن گاه گروهی را برای دعوت مردم روم به دین زردشت ، بدان جا فرستاد ، اما مردم روم به استناد پیمان صلحی که با فریدون بسته بودند و به موجب آن در اعتقاد به دین دلخواه خود آزادی داشتند ، دعوت را نپذیرفتند ، وی نیز برای رعایت پیمان آنان را به حال خود گذاشت .

گشتاسب در ولایت دارابجرد از بلاد فارس شهری سه سو (مثلث) ساخت و آن را « رام و شناسقان » (رام و شناسیان)^۱ نامید و همان شهر فسا^۲ است ، سپس یکی از مردان آنجا به نام آزاد مرد کامگار که عامل حجاج بن یوسف در فارس بود ، باروی آن را بشکست و دایره وارش گردانید . در روزگار گشتاسب پسرش اسفندیار سدّی در برابر نرکان به فاصله بیست فرسخ از پشت سمرقند بنا کرد . گشتاسب در قریه ممنور^۳ از روستای انارباد واقع در ولایت اصفهان آتشکده ای ساخت و آبادیهایی از روستا بر آنجا وقف کرد .

کمی ارده شیر : وی بهمن اسفندیار بن گشتاسب است که به سبب جنگهای بسیاری که کرده بود ، وی را درازدست خوانده اند ، و گویند جنگهای او به رومیه رسید ؛ و در سوی جنوب با زابلستان (زابولستان) جنگ کرد و گروه بسیاری را اسیر گرفت . در سرزمین سواد در کرانه رود زاب بالا (بزرگ) شهری ساخت و آن را به نام خود « اردشیر آباد » نامید و به زبان ببطی همانیا^۴

۱ - در متون پهلوی : رام و شناسیان .

۲ - آنچه تحقیق شده رام و شناسیان (رام گشتاسب) در حدود فراه یا زمین - داور بوده است ، و فسا در فارس واقع است (حاشیه مجمل ص ۵۲) .

۳ - مجمل (ص ۵۲) ، نمیور .

۴ - مجمل (ص ۵۴) همیانیا ۱

خواندند . در سرزمین میسان نیز شهری ساخت و آن را به نام خود بهمن - اردشیر که آن را فرات بصره خوانند، نامید . اسرائیلیان چنین پندارند که بهمن در کتابهای اخبار آنان به زبان ایشان همان کوروش است .

اردشیر در اصفهان به يك روز سه آتشکده ساخت : یکی را هنگام برآمدن آفتاب ، و دیگری را هنگام ظهر که خورشید در میانه آسمان باشد ، و سومی را هنگام غروب آفتاب . نخستین به نام « شهر اردشیر » در جانب قلعه مارین^۱ که شهر نام شفق و اردشیر نام بهمن (خود وی) است ، دوم به نام آتشکده ذروان اردشیر^۲ در قریه دارک از روستای خوار^۳ ، سوم آتشکده مهر اردشیر در قریه اردستان .

همای چهار آزاد : وی شمیران دختر بهمن ، و « هما » لقب اوست . به بلخ می نشست ، و يك بار لشکریان وی با روم جنگیدند و گروه بسیاری را اسیر گرفتند ، و « هما » بنایان ایشان را به ساختن بناهای موسوم به « مصانع اصطخر » که به فارسی هزار ستون گویند برگماشت^۴ . این بناها سه ساختمان در سه مکان بود : یکی در جانب اصطخر ، دوم در راهی که به ولایت دارا بجرد می رود ، و سوم بر راه خراسان . در اصفهان نیز در روستای موسوم به تیمره شهری زیبا و شکفت آور ساخت و آن را حمهین^۵ نامید ، این شهر به دست اسکندر ویران شد .

۱ - مجمل : (ص ۵۴) قلعه مارفانان .

۲ - مجمل (ص ۵۴) ، وزوار اردشیر (۱)

۳ - مجمل (ص ۵۴) ، برخوار (به ضم باء) .

۴ - به پارس اندر سه بنا کرد یکی به جانب هزاران ! ستون که اصطخر است ... (مجمل ص ۵۵) یا قوت گوید : « هزار » نام دیهی است در فارس از ولایت اصطخر ، و یزدگرد هزاری بدانجا منسوب است . (معجم البلدان ذیل هزار) .

۵ - مجمل التواریخ (ص ۵۵) « خهین » آورده و آن را جزو سه بنای

مذکور در قبل ، بر شمرده است .

دارا پسر بهمن : نخستین پادشاهی است که راههای چاباری را بنیاد نهاد و اسبانی دم بریده برای آن راهها تعیین کرد که آنها را « برید دم » (بریددنب) خواندند، در تعریب کلمه، جزء دوم را انداخته، « برید »^۱ گفتند. در ولایت اخیر از سرزمین فارس شهری ساخت و آن را به نام خود دارابگرد (دارابجرد) نامید یعنی شهر دارا، و پیش از آن استان فرکان^۲ می خواندند، و خدا دانایتر است.

دارا پسر دارا : به روزگار فرمانروایی او اسکندر در مغرب ظهور کرد، و مردم مغرب از قبطیان و بربرها و نیز مردم روم شمالی و صقالیه (اسلاوها) و مردم شام و فلسطین یعنی جرمقیان و جرجمیان عموماً با جگرزار ایران بودند. چون اسکندر به پادشاهی نشست و کسان دارا برای گرفتن باج نزد او آمدند، وی گفت : به دارا بگوئید : ماکسانی که تا کنون تخم می گذاشت از تخم افتاده است. این امر سبب شد که جنگ میان دارا و اسکندر برخاست، و دارا بدان جنگ کشته شد.

دارا در بالای نصیبین شهری ساخت و آن را دارا ان (داریان)^۳ نامید که تا کنون باقی است و آن را داریا خوانند.

اسکندر : چون اسکندر دارا را بکشت و به کشور ایران استیلا یافت، زشتکاری آغاز نهاد و در ریختن خون مردمان زیاده روی کرد. از بزرگان ایران ۷۰۰۰ تن اسیر به زنجیر کشیده، در لشکر وی بودند، که هر روز ۲۱ تن از ایشان را می کشت.

۱ - این وجه تسمیه درست به نظر نمی رسد، دکتر معین در حاشیه برهان گوید، برید به فتح اول، ظاهراً از کلمه لاتین وردس Veredus گرفته شده به معنی چارپای چایار و اسب چایار و سپس به معنی پیک ... «دائرة المعارف اسلام».

۲ - مجمل (ص ۵۵) : اسپان فرکان، مرحوم بیمار گوید : اسپان ورنیز از محلات طیفون بوده است (رك : مجمل، حاشیه ص ۵۵).

۳ - رك : مجمل التواریخ، ص ۵۶.

آن گاه به کاشغر رسید و روزگاری در آنجا بماند ، سپس به اندیشه بازگشت به سوی بابل حرکت کرد ، چون به قومس (کومش) رسید بیمار شد و در راه خود به بابل بیماری وی شدت یافت و پیش از رسیدن بدان جا درگذشت و همین سرزمین بابل بود که به دست وی به تلی خاک تبدیل یافته بود .

از جمله اخباری که داستان سرایان ساخته اند اینکه اسکندر در ایران ۱۲ شهر ساخت و همه آنها را اسکندریه نامید : در اصفهان و هرات و مرو و سمرقند و سفد (صغد) و بابل و میسان ، در هر يك از اینها يك شهر ، و در سواد عراق ۴ شهر ، اما این خبر نادرست است ، زیرا وی ویران کننده بود نه آبادکننده .

پادشاهان اشکانی

چون اسکندر بزرگان و صاحبان قدرت ایران را بکشت و شهرها و قلعه‌ها را ویران ساخت و به مراد خود رسید ، به ارسطاطالیس نوشت : « من همه مردم مشرق را با کشتن پادشاهان ایشان و ویران کردن پناهگاه‌ها و قلعه‌ها منکوب کردم و بیم داشتم که پس از من قصد سرزمین مغرب کنند ، اکنون بر آنم که فرزندان پادشاهان را نیز گرد آورم و به پدرانشان ملحق سازم ، تو در این باب چه می‌گویی ؟ » ارسطاطالیس نوشت^۱ : « اگر شاهزادگان را بکشی حکومت به دست اراذل و دونان می‌افتد و اینان چون به قدرت رسند طغیان و ستم و تجاوز کنند و فساد بیشتر شود . باید که شاهزادگان را گرد آوری و به هر يك

۱ - این جواب در نامه نسر تصحیح مجتبی مینوی (ص ۲) آمده است .

این چنین : « ارسطاطالیس این فصل را جواب نوشت و گفت ، بدرستی در عالم ، امم بهر اقلیمی مخصوصند بفضیلتی و هنری و شرفی که اهل دیگر اقالیم از آن بی‌بهره‌اند ، و اهل پارس ممیز اند به شجاعت و دلیری و فرهنگ روز جنگ ، که معظم رکنی است از اسباب جهاننداری و آلت کامکاری ، اگر تو ایشان را هلاک کنی بزرگتر رکنی از ارکان فضیلت برداشته باشی از عالم ، و چون بزرگان از پیشی برخیزند لامحاله حاجتمند شوی که فرومایگان را بدان منازل و مراتب بزرگان بایی‌رسانید ... »

شهری یا ولایتی بخشی، تا با یکدیگر به ستیزه برخیزند و دشمنی و کینه در میان آنان به وجود آید و به خود مشغول شوند و به اهل مغرب (رومیان) که دور از آنان اند نپردازند. « اسکندر سرزمین مشرق را به ملوک الطوائف قسمت کرد و دانش‌های نجوم و پزشکی و فلسفه و کشاورزی را پس از آنکه به زبانهای یونانی و قبطی (نبطی؟) برگردانید، به مغرب برد.

چون اسکندر بمرد و شهرها به دست ملوک طوائف افتاد، به جنگ و کشاکش برخاستند و هریک به اندیشه غلبه یافتن به دیگری بود.^۱ در روزگار اینان کتابهایی که به دست مردم است از قبیل کتاب مروک و سندباد و برسناس (یوسفاس؟) و شیماس و هانند آنها که در حدود ۷۰ جلد است نوشته شد، و از ملوک طوائف بیست و اند تن فرمان راندند، و در میانه ایشان برخی همت جنگاوری داشتند، و شماره پادشاهان طوائف مجموعاً به ۹۰ تن رسید، و همه آنان پادشاه عراق را که به طیسفون یعنی مداین می‌نشست، بزرگ می‌داشتند، و این پادشاه در مکاتبه با ایشان از خود آغاز می‌کرد.



شاپور پسر اشك^۲: از جمله پادشاهان اشکانی که همت جنگ داشت شاپور بن اشك بن اذران بن اشکان بود. حضرت مسیح در روزگار وی ظاهر شد. شاپور با روم جنگید و در آن هنگام پادشاه آنجا انطیخس (انطیخس؟)، سومین پادشاه پس [۳۱] از اسکندر بود، و همو بود که شهر انطاکیه را ساخت.^۳ شاپور گروه بسیاری از رومیان را کشت و گروهی را اسیر گرفت و فرزندان ایشان را^۴ به کشتی گرد آورد و همه را به انتقام دارا غرق کرد، و بسیاری

۱- متن عربی چنین است: فكان الواحد منهم انما يطلب الاخر بالمسائل العويصة.

۲- جدول سنوات تاریخی دوره اشکانیان در صفحه ۲۵ آمده است، بدانجا رجوع شود.

۳- رگ: مجمل التواریخ ص ۱۲۶.

۴- بسیار برده آورد از روم، و در کشتی‌ها نشاند و پس بفرمود تا غرق کردند به کینه دارا (مجمل، ص ۵۹).

از اموال راکه اسکندر از سرزمین ایران آورده بود، به کشور خورباز گردانید و برخی از آنها را صرف هزینۀ حفر رود عراق کرد که آن را به عربی نهر الملك خوانند.

گوردز پراشک : وی پس از کشته شدن یحیی به دست بنی اسرائیل، با آن قوم جنگید و شهر اورشلیم را دوم بار^۱ ویران ساخت و مردم آنجا را قتل عام کرد و گروهی را اسیر گرفت. و پیش از وی طیطوس پسر اسفیانوس پادشاه رومیه چهل سال پس از عروج عیسی با بنی اسرائیل به جنگ برخاسته و به کشتار و اسیر گرفتن آنان پرداخته بود.

بلاش پسر خسرو : به وی خبر دادند که رومیان به جنگ ایران برخاسته‌اند، به ملوک طوایف مجاور نامه نوشت و از ایشان یاری خواست. هر پادشاهی به قدر توانایی مردان و مال نزد وی فرستاد. چون بلاش خود را نیرومند یافت، صاحب الخضر^۲ یکی از ملوک طوایف را، که به سرزمین روم نزدیک بود، ولایت لشکر داد. وی با لشکریان روم که گرد آمده و آماده جنگ بودند، برآویخت و پادشاه آنجا را بکشت و لشکریان را نابود ساخت و باغنائیم به عراق باز گشت و یک پنجم آن را به بلاش فرستاد.

این جنگ سبب شد که رومیان اموال بسیاری فراهم آوردند تا شهری استوار بسازند و پایتخت خود را از رومیه بدان جا منتقل کنند و به سرزمین ایران نزدیک باشند. بدین منظور قسطنطنیه را برگزید و در آنجا بناها ساختند و آنجا را مقر حکومت نهادند، پادشاه روم در این زمان قسطنطین بن نیرون (نرن) بود و به همین سبب شهر مذکور را قسطنطنیه خواندند. قسطنطین نخستین پادشاه بود که آیین مسیحیت را پذیرفت و مردم مملکت خود را بدان فراخواند. آن گاه قصد بنی اسرائیل کرد و آنان را از اورشلیم (بیت المقدس)

۱ - بار اول حمله بخت نصر بود که بسیاری از جهودان را کشته بود. رک ۱

مجمل ص ۵۹.

۲ - صاحب الحضری (مجمل، ص ۶۰).

براند ، و تا این زمان دست یهود بدان جا نرسیده است . [۳۲]

اردشیر پسر بابک : اردشیر نخست کاری که کرد تصرف اصطخر بود . آن گاه به یاری مردم اصطخر به برخی از ولایات ایران ، که در تصرف ملوک طوایف بود ، دست یافت و تاج شاهی بر سر نهاد و به امور مملکتداری پرداخت ، اما مشاهده کرد که در اطراف وی پادشاهان بسیاری هستند و هر يك را سرزمینی کم اهمیت و كوچك است و رعایای آنها بار سنگین مخارج حكومت ایشان را به دوش دارند ، و نیز ملاحظه کرد که مردمان این ممالك با اشتراك در اصل دین ، با یکدیگر اختلاف دارند ، و چنین نتیجه گرفت که اتحاد در دین جز از راه مهربانی و الفتی که قبلا داشتند ، امکان نمی پذیرد . آن گاه از دانشمندان دین و سیاست که نزد او بودند ، سبب اختلاف را پرسید . ایشان گفتند : « پادشاهان پیشین در امور مملکتداری نظم داشتند و پادشاه بیش از يك تن نبود ، و همه رعیت از وی فرمان می بردند و به همین سبب دینی عزیز و زندگانی فراخ داشتند و دشمنان شان مقهور بودند . چون سلطنت به دارا پسر دارا رسید ، رعیت از وی دور شدند و فرمانروایی وی برایشان گران آمد و از درازی پادشاهی او ملول گشتند و از کوشش در دفع دشمن او و دشمن خود سر بتافتند و به ستم و جنگ با یکدیگر برخاسته ، از امور مرزها غفلت ورزیدند . در همین حال بود که اسکندر از مغرب به سرزمین ایران بتاخت و به آرزوی خود رسید و به جنگ دارا شتافت ، و اتفاقاً یکی از محافظان دارا از پشت به وی تیر انداخت و او را کشت . بدین سان اسکندر به کشور ایران چیره شد و بزرگان را به قتل رسانید و شهرها و باروها را ویران کرد . آن گاه کتابهای دینی و علمی را بررسی کرد و کتب فلسفی و نجوم و پزشکی و کشاورزی را از زبان فارسی به یونانی و قبطی نقل کرد و به اسکندریه فرستاد و باقی کتابها را سوزانید . »

اردشیر بدین سخنان دانست که دادگری در میان رعیت و اداره امور

آنان تنها به این است که پادشاه یکی باشد و او دل‌های ایشان را به هم نزدیک کند و در جنگ با دشمن آنان را یکدل گرداند. از این رو در آغاز کار به ملوک طوایف همجوار، نامه‌ها نوشت و آن‌گاه هر زمان تدبیرهای تازه‌ای به کار برد، تا با قتل ۹۰ تن از ملوک طوایف «ایران شهر» را از وجود آنان پاک کرد. اردشیر شهرهای متعددی ساخت از جمله آنها اردشیر خره، به اردشیر، بهمن اردشیر، اشا اردشیر^۱، رام اردشیر، رام هرمز اردشیر، هرمز اردشیر، بود اردشیر^۲، و هشت اردشیر و بتن اردشیر^۳ است.

اما اردشیر خره همان شهر فیروز آباد از سرزمین فارس است که گور (کور) نامیده می‌شد و به امر علی بن بویه، فیروز آباد خواندند^۴ و گور و گار هر دو به معنی گودال و حفره است نه قبر واحد، زیرا ایرانیان قبوری نداشته‌اند و مردگان خود را در دخمه‌ها و سنگ‌های کنده کاری شده نهان می‌ساختند^۵.

۱ - مجمل (ص ۶۲) : استاد اردشیر (۱) در چند سطر بعد، از کتاب حاضر، انشاء.

۲ - مجمل التواریخ (ص ۶۱)، بوذ اردشیر.

۳ - ظاهراً تن اردشیر درست است. رک، مجمل التواریخ ص ۶۲.

۴ - امروز نیز فیروز آباد گویند، چون عضدالدوله (علی بن بویه) می‌خواست به آن شهر رود کرامت داشت که گفته شود: «عضدالدوله به گور می‌رود» از این جهت نام آن را به فیروز آباد تغییر داد. رک، ترجمه صورة الارض، از نگارنده ص ۳۴ و ۲۶۴ و لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و حدود العالم ص ۱۳۱.

۵ - متن عربی چنین است، «و الفرس لم تعرف القبور» و انما كانت تغیب الموتی فی الدھمات و التواویس. «دخمه به معنی سیاهی (تاریکی)؛ و ناووس گورستان نصاری و نیز سنگ‌کنده کاری شده است که مرده را در آن پنهان سازند. ظاهراً دهمان جمع دخمه = دخمه فارسی و مراد دخمه‌هایی است که در کوهها برای نهان کردن جسد می‌کنند.

« به اردشیر » نام دو شهر است : یکی به عراق و دیگری به کرمان . نخستین یکی از شهرهای هفتکانه مداین و بر مغرب دجله است و به عربی بهر سیر خوانند ، اما « به اردشیر » کرمان را به عربی بردشیر (بردسیر) گفتند . بهمن اردشیر نام شهری است برکنارهٔ دجله العورا^۱ در ناحیهٔ میسان ، و بصریان آن را به دو اسم بهمنشیر و فرات میسان خوانند . انشأ اردشیر^۲ نام شهری است برکنارهٔ دجیل که آن را کرخ میسان نیز گویند . اما رام اردشیر ، جای آن برمن معلوم نیست و مردم این روزگار به زبان خود ریشهر خوانند .

« رام هرمز اردشیر » نیز یکی از شهرهای خوزستان است که برای اختصار جزء آخر آن را حذف کردند . هرمز اردشیر نیز نام دو شهر است که اردشیر به هنگام تعیین حدود آنها ، هریک را به نامی مرکب از نام خود و خدای عزوجل (هرمز = اهورا مزدا) نامید ، و در یکی بازاریان و در دیگری یزرگان و اشراف را سکونت داد . شهر بازاریان نام دیگری هم گرفت یعنی « هوجستان واجار » که در تعریب « سوق الاهواز » گفتند . نام شهر دیگر را هم به عربی هرمشیر خواندند ، و به هنگام آمدن تازیان به خوزستان ، شهر یزرگان به دست آنان ویران گردید . اما شهر بازاریان (اهواز) به جا ماند . [۳۴] آن گاه پس از جنگهای حجاج با « قرا » ، دو شهر دیگر از شهرهای خوزستان یکی به نام رستم کواز (رستم قباد) که به عربی رسیقباد خواندند و دیگری جواستاد ویران گردید .

اما « بود اردشیر » شهری از موصل است^۳ و وهشت اردشیر محلش برمن معلوم نیست . « بتن شیر » شهری از « بحرین » است و علت تسمیه بدین نام این است که اردشیر باروی آن را بر روی تنهای مردم آن ، که از وی فرمان نبرده -

۱ - مجمل (ص ۶۱) : دجلة العوار . یاقوت نیز در معجم البلدان (ذیل بهمن

اردشیر) به نقل از اصبهانی « دجلة العوراء » (مانند متن) آورده است .

۲ - رك : حاشیه ۱ ص ۴۴ .

بودند نهاد و يك ردیف خشت و يك ردیف جسد قرار داد و بدین سبب تن - اردشیر خواندند .

آبهای اصفهان را به دست مهر بن وردان قسمت کرد و همچنین آبهای وادی خوزستان را نیز قسمت فرمود و از آب آن نهرها جدا ساخت ، از جمله نهر مشرقان (مسرقان)^۱ که به فارسی اردشیرکان خوانند .

در کتاب « صورملوک بنی ساسان »^۲ نوشته اند که جامه اردشیر منقش به نقش دینار (مدتر) ، و شلوار آسمان رنگ و تاج سبز در طلا نهاده و به دست او نیزه افراشته بود .

شاپور پسر اردشیر : شادروان (سد) شوستر^۳ را که یکی از عجایب مشرق بشمار است ساخت ، و شهرهایی نیز بنا کرد ، از آن جمله است : نی شاپور^۴ ، بی شاپور ، شاد شاپور ، به ازاندیو شاپور^۵ ، شاپور خواست ، بلاش -

۱ - مراد رود مسرقان یا به نام کنونی آب گرگر است . رك ، ترجمه صورة الارض از نگارنده ص ۲۴ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و لسترنج ص ۲۵۴ و حدود العالم ص ۴۶ .
۲ - مراد کتابی است که مسمودی در « التنبيه والاشراف » ذکر کرده (ص ۱۰۶) و گفته که در سنه ۳۰۳ در اصطخر دیدم و صورت ۲۷ پادشاه ساسانی در آن بود (از اقادات استاد مجتبی مینوی) .

۳ - برای شرح این سد رك ، به ترجمه صورة الارض از نگارنده ص ۲۴ و تعلیقات آن ص ۲۶۱ ، و نیز رك ، فارس نامه ابن بلخی (ص ۶۳ و ۷۳) و نخبه الدهر دمشق (چاپ لایپزیک ص ۳۸ و ۱۱۵) و معجم البلدان و تاریخ گزیده (چاپ انگلستان ص ۱۰۹) و لسترنج (ص ۲۵۳ و ۲۵۴) و مرآت البلدان (ج ۱ ص ۴۳۷) .

۴ - این نام در اصل « ویه از انتیوشاه پوهر » یعنی « شهری بهتر از انطاکی از آن شاپور » بوده ، و همان است که بعد « جندی شاپور » شده . (نقل از حاشیه مجمل ص ۶۴) . خرابه هایی که امروز به شاه آباد معروف است واقع در هشت فرسخی شمال باختری شوستر سر راه دزفول ، موضع شهر جندی شاپور بوده است (ترجمه صورة الارض ص ۲۶۰ « تعلیقات » به نقل از لسترنج ص ۲۵۶) .

شاپور و فیروز شاپور .

امانی شاپور از شهرهای ولایت آبرشهر از ولایات خراسان است. بی شاپور از شهرهای فارس، و نیز نام ولایت است و به عربی نام آن را مختصر کنند و «سابور» گویند، و شاپور این شهر را به جای شهری ساخت که به دست طهمورث ساخته شده و به دست اسکندر ویران گشته و نام نخستین آن از میان رفته بود. شاد شاپور از شهرهای میسان است که به زبان نبطی «وبها»^۱ می خواندند. فیروز شاپور از شهرهای عراق و به عربی «انبار» است. «به از اندیو شاپور» از شهرهای خوزستان و تعریب آن جندی شاپور است. اشتقاق آن در فارسی بدین سان است که «اندیو» نام انطاکیه و «به» به معنی بهتر و مجموعاً یعنی «شهری بهتر از انطاکیه» است. بنای این شهر چون عرصه شطرنج است که در میانه آن هشت راه در هشت راه نهاده اند، و در آن روزگار [۲۵] شهرها را به سان اشیا می ساختند، که از آن جمله تصویر شهر شوش (سوس) به شکل باز (مرغ) و شهر شوشتر (تستر) به شکل اسب است.

در کتاب «صور ملوک بنی ساسان» چنین آمده که: پیراهن شاپور آسمانجونی (رنگ آسمانی، لاجوردی) و شلوار وشی کرده سرخ^۲، و تاج سرخ در میانه سبز و به دست او نیزه افراشته بود.

هرمز پسر شاپور: در صورت و قامت به نیای خود اردشیر می مانست، و در نیرومندی و جرأت و بردلی به غایت بود، اما تدبیر و کاردانی نداشت. مادرش کرد زاد بود که به نام وی داستانی مشهور هست. از کارهای هرمز بنای دسکرة الملك است و در کتاب «الصور» آمده که: پیراهن او وشی کرده سرخ و شلوار سبز و تاج وی نیز سبز در طلا نهاده، و به دست راست وی نیزه ای و به دست چپ سپری و سوار بر شیر بود.

۱ - مجمل (ص ۶۴)، وبها (۱)

۲ - وشی نوعی جامه، جامه لطیف گلداز یا منقش به نقوش.

بهرام پسر هرمز (بهرام اول) : در روزگار او هانی داعی زندیقان که مدت دو سال متواری بود، دستگیر شد . به فرمان بهرام دانشمندان گردآمدند و در حضور بزرگان با او گفتگو و اتمام حجت کردند و به دستور بهرام کشته شد . پوستش را کردند و از کاه پر کردند و به یکی از دروازه های شهر گندیشاپور آویختند . در کتاب « الصور » چنین آمده که : پیراهن او سرخ و شلوارش نیز سرخ و تاج وی آسمانی رنگ بود که در میان دو رده طلا قرار داشت ^۱ ، به دست راستش نیزه و به دست چپش شمشیری بود که بدان تکیه کرده و ایستاده است . و خدا دانایتر است .

بهرام پسر بهرام (بهرام دوم) : پیراهن وی سرخ و شوی کرده ، شلوارش سبز ، تاج وی آسمانی رنگ که در میان دو رده طلا قرار داشت و با هلال طلایی نشسته بر تخت ، به دست راستش کمانی بازه کشیده و به دست چپش سه تیر بود . و خدا دانایتر است .

بهرام پسر بهرام بن بهرام (بهرام سوم) : به وی بهرام بن بهرامان (دو بهرام) گویند و لقبش سکان شاه (پادشاه سگستان = سیستان) بود . این لقب را بدان سبب گفتند که پادشاهان ایران چون فرزند یا برادر خود را ولیعهد می کردند، او را به لقب یکی از شهرها ملقب می ساختند و تا پادشاه زنده بود، ولیعهد را بدان لقب می خواندند ، و چون به پادشاهی می رسید وی را شاهنشاه می نامیدند . بدین سان بود که بهرام پادشاه را کرمانشاه لقب دادند و انوشروان را در حال حیات پدرش قباد ، به لقب یقرسجان گر شاه ^۲ خواندند یعنی پادشاه

۱- در متن عربی آمده ، « و مازرج ذهب » که معنی کلمه مازرج دانسته نشد و صاحب مجمل التواریخ (ص ۳۳) در نقل از حمزه این فقره را ذکر نکرده است .

۲- ظاهر آدر این لقب تحریفی روی داده . در حاشیه مجمل (ص ۳۶) « فندشخوار گر شاه » ضبط شده است . مرحوم بهار در حاشیه همان کتاب (ص ۳۶) گوید ، جایی دیده نشده که انوشروان پادشاه طبرستان و پندشخوار گر باشد ، و برادرش این لقب داشته . پندشخوار گر نام سلسله جبالی است « از دره خوار ری تا سوادکوه و دماوند و سلسله البرز تا رود بار قزوین » .

طبرستان، چه یقر نام کوه و «قدسجان»^۱ نام سهل (زمین هموار) و «گر» نام تل‌ها و پشته‌هاست، سکان در لقب بهرام نام سیستان است.

پیراهن بهرام پسر بهرامان آسمان‌گون وشی کرده، شلوارش سرخ، نشسته بر تخت، شمشیر به دست، تاجش سبز، میان دو رده طلا بود.

نرسی پسر بهرام: پیراهن او سرخ وشی کرده، شلوارش آسمان‌گون وشی کرده، و خود به پا ایستاده و شمشیر به هر دو دست گرفته و تاج سبز بود. و خدا داناتر است.

هرمز پسر نرسی: در ولایت رام‌هرمز از سرزمین خوزستان روستایی ساخت و آن را «وَهْشْتِ هرمز» نامید و مردمان «کورنگ» خوانند. این روستا در جانب ایذج که جزو ولایت رام‌هرمز است قرار دارد. پیراهن او جامه سرخ وشی کرده، شلوارش آسمان‌گون وشی کرده، خود به پا ایستاده و شمشیر به هر دو دست گرفته و تاج سبز بوده است. و خدا داناتر است.

شاپور ذوالاکتاف: وی را شاپور هویه سبنا نامند، هویه^۲ یعنی کتف

۱ - ظاهراً «قد» زاید است چه مجموع لقب «یقرسجان گر» است.

۲ - در مجمل التواریخ (ص ۳۴) آمده، «شاپور را عرب ذوالاکتاف لقب کردند، زیرا کتفهای عرب سوراخ کرد، و حلقه آهنین در آن کشید، بعد از آنکه بی‌اندازه قتل کرد. پارسیان او را هویه سبناخواندندی». کریستنسن (ایران در زمان ساسانیان، چاپ دوم ص ۲۶۱ ج) نویسد: «مصنفان عرب که نوشته‌های آنها از منابع ساسانی اخذ شده، به طور کلی لقب شاپور را به لفظ عربی ذوالاکتاف (صاحب شانه‌ها) ترجمه کرده‌اند. نلدرکه بر این عقیده است که اصل این لفظ لقبی است به معنی چهار شانه، یعنی کسی که بارهای بسیار دولت را می‌کشد. «مع ذلك حمزة اصفهانی ومصنفان دیگر که پیرو او هستند، لفظ فارسی این لفظ را هویه سبنا (در خود کتاب حمزه هر دو چاپ، هویه به یاء است، مترجم) نوشته‌اند که به معنی «سوراخ کننده شانه‌ها» ست نلدرکه گمان می‌کند (طبری ج ۱ ص ۵۲، یادداشت ۱) که این لفظ مجمول است و از روی کلمه عربی ذوالاکتاف ساخته شده است. اما اینکه به جای کلمه «کتف» لفظ عتیق

(شانه) و سنبا^۱ یعنی سوراخ کننده، و این بدان سبب گفتند که در جنگ با تازیان شانه‌های آنان را سوراخ می‌کرد و حلقه در آنها می‌گذرانید و این چنین اسیرشان می‌گرفت، از این رو ایرانیان او را هویه سنبا (هویه سنبا) و تازیان زوالاکتاف خواندند.

شاپور هنوز در شکم مادر بود که پدرش مرد و تاج را به شکم مادر بستند، و همو بود که نهان وار به سرزمین روم درآمد و در کلیسایی بماند و سپس اسیرش گرفتند. مدت پادشاهی او ۷۲ سال بود که از هنگام ولادت تا پایان سال سی‌ام در گندی شاپور می‌نشست. آن‌گاه به مداین رفت و تا پایان عمر در آنجا بود. چون به پادشاه روم ظفر یافت، وی را مجبور کرد که همه ویرانیها را که کرده است مرمت کند و در مرمت آنها خشت و گل و آجر و گچ به کاربرد. بدین‌سان باروهای گندی شاپور را بساخت نصف آن باخشت و نصف دیگر با آجر. پیراهن او سرخ و شوی کرده و شلوارش سرخ و شوی کرده، و در دست او تبرزین، بر تخت نشسته، تاج آسمان‌گون که پیرامون آن زرنگار و در میانه دو رده طلا قرار داشت با هلالی زرین در وسط بود. [۳۷]

شاپور شهرهای متعدد ساخت از جمله آنهاست: بزرگ شاپور^۲

۱ - صفت فاعلی از سنبدین.

۲ - متن عربی، بزرگ شاپور، ولی بنا بر آنچه نلدکه در ترجمه طبری (ص ۵۷ و ۵۰۰) آورده، بزرگ شاپور صحیح است. یاقوت (معجم البلدان ذیل بزرگ‌شاپور) گوید، بزرگ شاپور از طسوج‌های بندان است و در جانب بالا به ناحیه «علت» نزدیک حری واقع در مشرق دجله منتهی می‌شود.



فارسی یعنی هویه را که به معنی شانه بود آورده‌اند، به نظر من قول حمزه صحیح است، و هویه عیناً نقل از کلمه پهلوی شده و معنایی هم که از آن کرده‌اند، مطابق روایات قدیمه است. وانگهی در تاریخ ساسانیان این تنها نویتی نیست که گفتگو از این مجازات شده باشد. خسرو دوم که نسبت به منجمان خشمگین گردید، آنان را تهدید کرد که استخوان شانه آنان را بیرون خواهد کشید (طبری ص ۱۰۱۲، نلدکه، ص ۳۰۷) (نقل از حاشیه برهان قاطع مصحح دکتر مین ذیل هویه).

یا عکبرا وازان^۱، خره شاپور^۲ یا شوش (سوس) و شهری دیگر در پهلوی آن. مردمان یکی از آنها نا فرمانی کردند و او فیلان فرستاد تا آنجا را ویران و با زمین هموار ساختند. آن گاه بردگان از روم آورد و در حدیثه^۳ جایشان داد و دیگران را در شهرها فرستاد. در ده حروان^۴ از روستای «جی» آتشکده‌ای به نام «سروش آذران»^۵ ساخت و قریه یوان و جاجاه از روستای النجان را بدان وقف کرد، و هم در روزگار وی بود که آذرباد^۶ نامی تزد او آمد و روی را بر سینه خود گذاخت.

اردشیر پسر شاپور: پیراهن او وشی کرده نکاشته به دینار (مدنر) و آسمان گون، شلوارش نکاشته به سرخی، به دست راستش نیزه و به دست چپش شمشیر و به پا ایستاده با تاج سبز بود. و خدا به نهانی‌ها داناتر است. شاپور پسر شاپور: پیراهن او سرخ وشی کرده بود و شلوارش آسمان گون، در زیر جامه زیرین جامه دیگر زرد رنگ، تاج سبز در سرخی نهاده و میان

۱ - مجمل (ص ۶۷)، عکیره.

۲ - صاحب مجمل التواریخ (ص ۶۷) گوید: من چنان پندارم که کرخه است.

۳ - یاقوت گوید: «حدیثة الفرات یا حدیثة النور» در چند فرسخی انبار (عراق) است «شاید مراد از حدیثه در متن همین ناحیه باشد.

۴ - در مجمل (ص ۶۷) نیز حروان است. مرحوم بهار در حاشیه مجمل - التواریخ (همان صفحه) گوید: «ظاهراً جروان است زیرا در حدود اصفهان محلی بدین نام (حروان) نیست، ولی یاقوت گوید: جروا آن محله‌ای بزرگ در اصفهان است و آن را به عجمی کروا آن خوانند» در صورة الارض ترجمه نگارنده (ص ۱۰۶ و ۱۰۹) این محله «برآن» به باء آمده است.

۵ - مجمل (ص ۶۷)، سرود شاذران (؟)

۶ - در متن «ازدیاد»، در هر دو چاپ چنین است اما نادرست به نظر می‌رسد، و در مجمل التواریخ (ص ۶۷) آذرباد آمده است.

دو رده از طلا با هلالی زرین، به پا ایستاده و در دستش شاخه آهنی بر سرش مرغی، و به دست چپ شمشیر که بدان تکیه کرده است.

بهرام بن شاپور: ملقب به کرمانشاه و درشت‌خو و خودپسند بود. در همه روزگار سلطنتش نامه‌ای نخواند و به شکایتی نپرداخت. چون بمرد نامه‌هایی یافتند که از ولایات رسیده بود همچنان با مهر، که آنها را نکشاده بود. پس از مرگ به فرمان او در ناوس (سنگ‌کنده کاری شده) او نوشتند: «دانشتیم که سرانجام این جسد در این بنا جای خواهد گرفت، و رای دوست مهربان به وی سود نخواهد بخشید چنانکه ستیزه دشمن او را زیایی نخواهد رسانید».

پیراهن او آسمان‌گون و شی‌کرده بود و شلوارش سرخ و شی‌کرده، تاجش سبز در میانه سه ردیف...^۱، و به دست راستش نیزه و به دست چپش شمشیر و به پا ایستاده و بدان تکیه کرده. و خدا دانایتر است.

یزدگرد یزه‌نار پسر بهرام: او را مجرم و ائیم (بزه‌کار) و فقط نیز خوانند و به فارسی دفر و یزه‌کرد^۲ (بزه‌گر) است. پیراهن وی سرخ بود و شلوارش آسمان‌گون و تاجش نیز آسمان‌گون، به پا ایستاده و نیزه به دست. [۳۸]

بهرام‌مورد پسر یزدگرد: او را آثار بسیاری در سرزمین ترك و روم و هند است. نهان وار به هند رفت، و فرمان داد که مردمان نیمی از روز را کارکنند و نیم دیگر را به آسایش و به خوردن و آشامیدن و خوشگذرانی بپردازند و بی‌خیاگران و کولیان^۳ شراب نخورند، بدین‌سان خیاگران گرانقدر شدند و مزد هردستی^۴ از آنان به صد درهم رسید.

۱ - متن: و مازرج من ذهب، و معنی معلوم نشد.

۲ - در کلمه «یزه‌کرد» تصحیف روی داده، و صحیح آن قطعاً یزه‌گر است، چنانکه در تواریخ از جمله در مجمل (ص ۶۸) مندرج است، و در مورد «دفر» رجوع شود به رساله یکی از فارسیات ابونواس.

۳ - متن عربی: الحواشیة والاکائل است. استاد مینوی «حواشیه» را مصحف خونیاگران، و «اکائل» را مصحف کولیان (= کولی‌ها) می‌داند.

۴ - در متن «دست» آمده که فارسی است و ظاهراً مراد یکپار نوازندگی است.

بهرام روزی گروهی از مردم را دید که خوشگذرانی نمی‌کردند ، گفت : مگر من شما را از ترك عیش و عشرت باز نداشتیم ؟ ! آن مردم در پیش وی به خاك افتاده ، گفتند : رامشگران خواستیم به زیاده از صد درهم ، اما نیاقتیم . فرمان داد تا دوات و قلم و صحیفه آوردند و به پادشاه هند نامه نوشت و از وی مطربان خواست . وی دوازده هزار تن مطرب فرستاد ، بهرام آنان را به شهرها و نواحی کشور خود بپراکند ، و شماره آنان به سبب تناسل بیشتر شد و گروهی اندك از فرزندان شان هم اکنون باقی هستند و آنان را زُط^۱ خوانند .

در ناس (تابوت سنگی) بهرام به فرمان وی نوشتند : « چون در زمین نیرو یافتیم ، آثاری پسندیده از خود به جا گذاشتیم ، اما بهره ما همین تنگنا بود و ما سکونت در آن به یقین می‌دانستیم . »

پیراهن او آسمان گون و شلوارش سبز و شی کرده و تاجش نیز آسمان گون ، بر تخت نشسته و در دستش گرز^۲ بود .

یزد **مرد نرم** پسر بهرام : پیراهن وی سبز و شلوارش سیاه با نقوش طلا ، و تاجش آسمان گون ، بر تخت نشسته و تکیه کرده به شمشیر خود بود . و خدا داناتر است .

فیروز **پسر یزد** **مرد** : پیراهن او سرخ ، و شلوارش آسمان گون با نقوش طلا ، و تاجش آسمان گون ، بر تخت نشسته ، و به دستش نیزه بود . شهرهایی ساخت که از جمله آنها یکی در سرزمین هند و دیگری در اطراف آن بود و آنها را به نام‌هایی مشتق از نام خود ، رام فیروز و روشی فیروز^۳ نامید ، و نیز در نواحی ری و گرگان و آذربایجان در هر يك شهری بنا کرد ، و میان ماوراءالنهر و ایران شهر دیواری کشید ، و باروی شهر « جی » را تکمیل کرد و دروازه‌های

۱ - صاحب اقرب الموارد زط به ضم اول و تشدید دوم ضبط کرده ، گوید ، قومی از هندیان اند و واحد آن زطی ، و آن مغرب « جت » است .

۲ - در متن عربی « جرز » آمده مغرب گرز .

۳ - مجمل (ص ۷۱) ، روشن فیروز .

آن را به دست آذر شاپور پسر آذرمانان اصفهانی بیست ، و سجل (عهدنامه؟) آن شهر را که «حفته» خوانند به وی داد ، و به فرمان او نیمی از یهودیان اصفهان را کشتند و فرزندان آنان را در آتشکده سروش آذنان واقع در قریه حروان^۱ به بردگی گرفتند که در همین قریه پوست پشت دو تن از هیربدان را کنده و آن دو را به یکدیگر پیوستند و در صنعت دباغی به کار بردند .

بلاش پسر فیروز : جامه‌های وی سرخ و شلوارش سرخ نگاشته به سیاهی و سفیدی ، و تاجش آسمان گون ، به پا ایستاده و به دستش نیزه بود . دو شهر یکی در ساباط مداین به نام بلاش آباد و دیگری در جانب حلوان به نام بلاشغر ساخت .

قباد پسر فیروز : او را کواد پیر این دش^۲ گفتند . در روزگار او برادرش جاماسب پسر فیروز پادشاهی کرد ، اما او را به سبب اینکه در ایام فتنه مزدک فرمان رانده بود پادشاه نشمرند ، سپس قباد به سلطنت بازگشت . سال های حکومت جاماسب داخل در سال های قباد است .

پیراهن قباد آسمان گون نگاشته به سفید و سیاه ، و شلوارش سرخ و تاجش سبز بود ، به شمشیر تکیه کرده و بر تخت نشسته . شهرهایی ساخت یکی در میان حلوان و شهرزور به نام «ایران شاد کواد» و دومی در میان جاجان^۳

۱ - ظاهراً ، جروان است . رك : حاشیه ۴ صفحه ۵۱ همین کتاب .

۲ - در مجمل التواریخ (ص ۳۶) «کواد بریز این ریش» آمده ، مرحوم بهار در حاشیه همان کتاب گوید ، «ظاهراً قباد پیر این دش» یعنی قباد پسر فیروز بدآیین . به اضافه قباد به پیر است ، و این بدآیینی قباد در زمان قبل که به لفظ «پیر» آمده اشاره است به قبول او آیین مزدک را ، و دست بازداشتن از آن به بعد از فرار از حبس ، و مراجعت و گرفتن تاج و تخت بار دوم ، و جز این معنی تبییری برای این عبارت پیدا نکردم .

۳ - ظاهراً «جرجان» است . رك : مجمل (ص ۷۴) و تاریخ طبری طبع بریل

(جرجان) و آبَرشهر^۱ به نام « شهر آبادکواد » و دیگری در فارس به نام « بهاز امدکواد »^۲ که همان ارجان است و « بهاز امد » یعنی بهتر از « آمد » ، و ولایتی نیز بدین شهر بنا کرد ، و دیگری در طرف مداین به نام هنیو شاپور که مردم بغداد جنبسابور خوانند ، دیگری شهری به نام ولاشجرد (ولاشگرد) ، دیگری در جانب موصل به نام خابورکواد ، و نیز شهری درسواد (روستای عراق) به نام ایزد قباد ساخت . وی حارث بن عمرو بن حجر کندی را پادشاه نازیان کرد .

خسرو انوشروان پسر قباد : پیراهنش سفید منقش به نقوش با رنگ‌های گوناگون ، شلوارش آسمان‌گون بود ، بر تخت نشسته و به شمشیر تکیه زده . شهرهای متعدد ساخت از جمله آنها شهری است که آن را « بهاز اندیوخسرو » نامید یعنی بهتر از انطاکیه ، و یکی از هفت شهر مداین بشمار است و آن را رومیة مداین هم خوانند ، و نیز خسرو شاپور ، و شهرهای دیگر . [۴۰]
وی سد در بند یا باب‌الابواب را نیز بنا کرد که طول آن از دریا تا کوه در حدود ۲۰ فرسخ است ، و به هر ناحیه آن امیری از سپاه گماشت و آنجا را به اقطاع وی داد و از آبادانی‌های آن ناحیه طعام ایشان را فراهم کرد ، و چنان قرار داد که آن ناحیه با ضیاع خود پس از مرگ حاکم وقف اولادش باشد و فرزندان ایشان تا این زمان^۳ نکهبانان نواحی سد هستند ، و هنگام

۱ - در متن ایرشهر ، به یاء آمده ، و صحیح ابرشهر است رك ، ترجمه طبری نلدکه ، ص ۱۴۵ .

۲ - مجمل (ص ۷۴) : « به ازایم‌دکواد ... که اکنون « ارغان » خوانند . » ارغان و ارغان یکی است ، و خرابه‌های شهر ارغان در چند میلی شمال شهر بهبهان کنونی است که اهالی ارغان بدان شهر کوچ کردند و در نیمه دوم قرن هشتم میلادی ارغان دیگر اثری از آبادی نداشت . رك ، صورة الارض ترجمه نگارنده ص ۲۷۰ (تعلیقات) حدود العالم ص ۱۳۳ ، نزهة القلوب ص ۱۵۵ و لسترنج ص ۲۹۰ و ۲۹۱ .

۳ - یعنی سال ۳۵۰ تاریخ تألیف کتاب .

فرستادن هر امیر به نگهبانی مرزی که بدانجا تعیین شده بود ، خلعتی از دیبا منقش به نوعی از تصویر به وی می بخشید و آن امیر شاه شده (مملک) را به نام همان صورت می نامید . از این رو القابی از قبیل بفران شاه ، شروان شاه ، فیلان شاه ، الان شاه پیدا آمد ، و یکی از ایشان را به مناسبت تختی سیمین که خاص او کرده بود سریر شاه نامید و به عربی ملک السریر است ، و « سریر » اسم فارسی است نه عربی^۱ ، و به معنی تخت کوچک است .

از فتوح بزرگ خسرو انوشروان فتح شهر سراندیب و قسطنطنیه و ولایات یمن است . داستان فتح یمن ، که همانند آن جز برای پیامبران رخ نمی دهد ، چنان است که از سواران او ۶۰۰ تن به جنگ سی هزار تن رفتند و همه را کشتند و کسی از قتل رهایی نیافت مگر آنکه از دم شمشیر به آب دریا پناه برد و خود را غرق کرد . و سبب آن بود که پادشاه « حبشه » از دریا گذشت و به یمن آمد و مردان آنجا را بیرون راند و با زنان شان هم بستر شد . پادشاه یمن سیف بن ذی یزن نزد انوشروان آمد و به دربار او هفت سال بماند تا آنکه توانست با وی ملاقات کند . آن گاه خبر پادشاه حبشه و تجاوز او را به زنان ایشان ، به انوشروان گفت . انوشروان که بسیار غیرتمند بود از سر مهربانی گفت : در کار تو می نگرم ، سپس اندیشید که در آیین من روا نیست که سپاه خود را بفزیم و آنان را دریاری به کسی که همکیش من نیست به کشتی در آورم ، اما در زندانهای من کسانی واجب القتل هستند ، اولتر آنکه ایشان را به جنگ دشمن بفرستم ، اگر غلبه یافتند به حکومت آن بلاد منصوبشان کنم و اگر کشته شدند گناهی نکرده ام .

آن گاه زندانیان را که شماره آنان به ۸۰۹ تن می رسید ، و بیشتر آنان از فرزندان ساسان و بهمن بن اسفندیار بودند ، به فرماندهی وهرز [۴۱] که از

۱ - فرهنگها این نظر را تأیید نمی کنند ، و سریر عربی است ، رک ، اقربا للموارد ، آندراج و فرهنگ فارسی دکتر معین .

فرزندان «بهافریدون»^۱ بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار بود ، به جنگ حبشه گسیل کرد . سیف بن ذی یزن گفت : ای شاه شاهان ، اینان چگونه می توانند با سپاه حبشه مقاومت کنند ؟ خسرو گفت : بدان که «هیزمی بسیار را آتشی اندک بسنده است» .

آن گاه باهشت کشتی حرکت کردند و دو فروند از آنها غرق شد و شش فروند رهایی یافت . چون از کشتی بیرون آمدند ، و هرز به یارانش فرمان داد که طعام بخورند . پس از خوردن طعام باقی مانده آن را به دریا انداخت یارانش اعتراض کردند که چرا طعام ما را طعمه ماهیان کردی ؟ گفت : اگر زنده ماندید ماهی می خورید و اگر مردید ، نبودن طعام پس از تلف شدن روح ، جای تأسف نیست . آن گاه آتش در کشتیها افکند و آنها را بسوخت و به یارانش گفت : اگر رهایی خودتان را بخواهید باید به بر انداختن دشمنان بکوشید و اگر سستی و قصور کنید هلاک خواهید شد . آن گاه به سپاه حبشه حمله کرد و نام خدای عزوجل و سپس نام ملک را بر زبان راند ، و به خواست خدا آنان را شکست دادند و در مدت پنج ساعت از روز همه دشمنان را کشتند ، و داستان این پیروزی به گوش پادشاهان اهم مختلف رسید .

ولادت پیغمبر اسلام (ص) به روزگار سلطنت انوشروان یعنی در سال چهل و یکم از فرمانروایی وی بود ، و هنگام مرگ فرمان داد که به تابوت سنگی او چنین نویسند : «هر کار نیکی که کردیم نزد خدایی است که ثواب را کم نمی کند و هر کار نا پسندی که انجام دادیم نزد خدایی است که از کیفر دادن ناتوان نیست» .

هرمز پسر گری : پیراهن وی سرخ منقش به نقوش و شلوارش آسمان - کون و منقش به نقوش ، و تاجش سبز بود ، بر تخت نشسته ، به دست راستش گریزی و با دست چپش به شمشیر تکیه کرده . و خدا دانای تر است .

خسرو پرویز پسر هرمز : پیراهنش کلی رنگ منقش به نقوش ، و

شلوارش آسمان گون و تاجش سرخ و به دستش نیزه بود . در خانه او ۳۰۰۰ زن آزاد ، و ۱۲۰۰۰ کنیز برای آواز خوانی و خوشگذرانی و اقسام خدمتها ، و ۶۰۰۰ تن نگهبان بودند ، و در اصطبل او ۸۵۰۰ اسب خاص برای رکاب خود پادشاه جز اسبان حشم ، و ۹۶۰ رأس فیل و ۱۲۰۰۰ استر برای حمل بارها و ۲۰۰۰۰ بختی (شترقوی هیکل) وجود داشت . خسرو پرویز بر نعمان منذرخشم گرفت و او را از بادیه فرا خواند و بکشت و زیر پای پیلانش انداخت ، اموال و زن و فرزنداناش را مباح شمرد و فرمان داد که آنها را به نازلترین بها بفروشند .

خسرو پرویز در قریهٔ بارمین از روستای کرمان آتشگاهی نهاد و دیبهای اطراف آن را بدان وقف کرد .

شیرویه پسر گمری : پیراهن او سرخ منقش به نقوش ، و شلوارش به رنگ آسمان و مرصع ، تاجش سبز بود ، به پا ایستاده در دستش شمشیری کشیده . شیرویه چون احساس کرد که برادرانش علیه او توطئه می کنند ، ۱۸ تن از ایشان و گروهی از فرزنداناش را کشت . نام برادرانش بدین سان بود : شهریار ، مردانشاه ، کورانشاه ، فیروزانشاه ، افروز شاه ،^۱ شادمان ، زد ابزود - شاه ،^۲ شاد زیك ، ارونند زیك^۳ ، قس دل ، قس به ، خره ، مرد خره ، زادان خره^۴ ، شیرزاد ، جوانشیر و جهان بخت .

اردشیر پسر شیرویه : پیراهن وی مرصع (موشح) آسمان رنگ ، تاجش سرخ بود ، به پا ایستاده ، به دستش نیزه و با دست چپ به شمشیر تکیه زده . چون به شهریزاد صاحب مرز مغرب آگاهی رسید که بچه ای (شیرویه)

۱ - مجمل (ص ۳۷) ، اپرودشاه .

۲ - مجمل (ص ۳۷) ، زرابرود .

۳ - مجمل التواریخ پس از این نام ، « ارونندست » اضافه دارد و در مقابل « خره » را ندارد .

۴ - مجمل (ص ۳۷) ، زادنخره .

را به پادشاهی برداشته‌اند ، نزد او آمد و وی را در خانه‌اش کشت .

پوران‌دخت دختر پرویز : پیراهن وی منقش به نقوش و سبز ، شلوارش آسمانی رنگ ، تاجش نیز آسمانی رنگ بود ، بر تخت نشسته ، و به دستش تبرزین . همو بود که چوب صلیب مسیح را به جانیق بازگردانید ، و مادرش مریم دختر هرقل (هراکلیوس) پادشاه روم بود . سبب پادشاهی پوران‌دخت این بود که شیرویه همهٔ پسرانی را که از نسل پدر بود ، هلاک کرده بود و به ناچار زنان را به پادشاهی برداشتند .

آذرمین‌دخت دختر پرویز : پیراهنش سرخ منقش به نقوش ، شلوارش آسمان‌گون و مرصع ، تاجش سبز بود ، بر تخت نشسته ، به دست راستش تبرزین و به دست چپ به شمشیر تکیه زده . وی زیرک و نیرومند و زیبارو بود . در ده قرطمان از روستای ابخاز آتشگاهی ساخت . و خدا دانایان است .

یزدگرد پسر شهریار : پیراهنش سبز منقش به نقوش ، شلوارش نگاشته به رنگ آسمان ، تاجش سرخ بود ، و به دستش نیزه‌ای و به شمشیر تکیه زده . کفش همهٔ پادشاهان ساسانی سرخ بود .

اما سبب رهایی یزدگرد از قتل شیرویه ، این بود که وی را ضیض (دایه؟) بود که به حیلۀ او را از مداین بیرون آورد و او را به طرفی برد و پنهانش کرد . چون یزدگرد به پادشاهی رسید ، مدت ۱۶ سال پیاپی در جنگ بود ، تا آنکه در مرو به سال ۳۱ هجری برابر سال هشتم خلافت عثمان کشته شد .

یزدگرد آن‌گاه که از عراق بیرون رفت تا آنجا که می‌توانست جواهر و ظروف زرین و سیمین و نیز فرزندان و زنان و حشم با خود ببرد ، و در میانۀ ایشان هزار تن آشپز و هزار تن حوسیان (خونیاگر) و هزار تن یوزبنده (کسی که شکار به یوز می‌آموزد) و هزار تن بازیار بودند ، و خرزاد بن خرهرمز برادر رستم ، امیر قادیسه ، همراه او بیرون آمد و او را به اصفهان و سپس به کرمان و پس از آن به مرو رسانید و وی را به ماهویه مرزبان مرو سپرد و از

وی پیمانی نوشته گرفت که پادشاهی را بدو واگذارد ، و خرزاد به آذربایجان باز گشت . آن گاه پادشاه هیاطله به جنگ یزدگرد برخاست و ماهویه در قتل یزدگرد با پادشاه هیاطله همدستی کرد و سرانجام او را در آسیاب کشت . فرزندان ماهویه را تا این زمان در مرو و نواحی آن به نام « خداه کشان » (کشتندگان پادشاه) خوانند .

این بود مختصری از اخبار پادشاهان که در این فصل آوردم ، و در کتب تاریخ و سیر جز اندکی از این سخنان پیدا نیست و باقی آن در سایر کتابهای آنان است . اما رسایل و وصایای ملوک و مانند آنها که در کتابهای تاریخ است از ذکر آنها در اینجا چشم پوشیدم .

فصل پنجم

گفتار خدای نامه در باب آغاز آفرینش

در این فصل عباراتی از خدای نامه را که ابن مقفع و ابن جهم آنها را نقل نکرده‌اند، می‌آورم، و خواننده راست که آنها را چون احادیث لقمان بن عاد نزد عرب و احادیث عوج و بلوقیا نزد اسرائیلیان تلقی کند، و بدین امر توجه کند^۱. در کتابی که از کتاب ایرانیان به نام آبستا (اوستا) نقل شده، چنین خواندم که: خدای عزوجل عمر دنیا را از آغاز آفرینش آفریدگان تا روز «فصل» و زوال بلا ۱۲ هزار سال مقدر کرد. «جهان» در آسمان بی آفتی و عیبی سه هزار سال بماند، آن گاه به پایین فرود آمد و مدت سه هزار سال بی عیب و آفت باقی ماند. سپس اهریمن در جهان پدیدار گشت و آفت‌ها و کشاکش آغاز شد و بدی و خوبی در آمیختند، و شش هزار سال بدین سان بود بی آنکه بدی غلبه کند. از اول هزاره هفتم غلبه بدی آغاز گردید. نخستین جاننداری که خدا آفرید، مردی و گاوی بود که بی آمیزش نر و ماده به وجود آمدند، نام مرد

۱ - متن عربی، «لیفهم ذلك» که ظاهراً به صیغه مجهول است، مراد مؤلف

این است که مطالب نقل شده در سطور بعد، عاری از حقیقت است.

کیومرث (کهومرث) و نام گاو ابوداد بود . کیومرث یعنی زنده‌گویای مرده^۱ ، لقب وی گل‌شاه یعنی پادشاه گل بود . این مرد مبدأ تناسل بشر شد و در دنیا ۳۰ سال بزیست ، و چون درگذشت ، از صلب وی نطفه‌ای بیرون آمد و در زمین فرو رفت و چهل سال در رحم زمین بماند . از این نطفه دو گیاه شبیه ریواس (ریباس) روید . سپس از جنس گیاه به جنس انسان تحول یافتند : یکی نر و دیگری ماده ، در قامت و صورت یک سان ، و نام ایشان مشه و مشیانه . پس از پنجاه سال مشه و مشیانه با یکدیگر ازدواج کردند و فرزندان زادند ، و از هنگامی که صاحب بچه شدند تا پادشاهی هوشنگ پشداداد ۹۳ سال و ۶ ماه بود . این گفتار را در برخی از کتابها به صورت دیگری با شرحی بیشتر خواندم ، و آن اینکه نخستین آفریده خدای عزوجل مردی و گاو بود که در جانب آسمان و مرکز سپهر بی‌عیب و آفت مدت سه هزار سال یعنی هزاره‌های حمل و ثور و جوزاء بماندند ، سپس به زمین فرود آمدند و در آنجا سه هزار سال یعنی هزاره‌های سرطان و اسد و سنبله از هر آفت و بلایی به دور ماندند . چون این مدت به پایان آمد و هزاره « میزان » فرا رسید ، تضاد پدیدار شد . کیومرث به زمین و آب و گاو و گیاهان زمین مدت سی سال از هزاره میزان به بعد پادشاهی کرد ، و نخستین برج طالع این هزاره ، سرطان بود که در آن « مشتری » است و خورشید در حمل و قمر در ثور و زحل در میزان ، و مریخ در جدی و زهره در حوت و عطارد نیز در حوت بود . آغاز حرکت این ستارگان از بروج مذکور در ماه فروردین روز هرمز بود که همان روز نوروز است و از حرکت دورانی فلک شب و روز مشخص می‌شود .

۱ - در پهلوی کیومرث Gayomart است ، جزء اول « گیو » و « گیه » به معنی جان و زندگی است و جزء دوم « مرتن » صفت است به معنی مردنی و درگذشتنی (حاشیه برهان قاطع) حاصل ترکیب زنده درگذشتنی (فانی) است .

باب دوم

دربیان تیغ سبای پادشاهان روم

فصل اول

در بیان سالهای پادشاهان مقدونیه

پس از اسکندر یونانیان یعنی پادشاهان مقدونیه به روم فرمان راندند ، و مقدونیه شهر حکیمان در سرزمین روم است . بعد از اسکندر بطلمیوس پسر ارنپ که جانشین اسکندر بود ، ۴۰ سال پادشاهی کرد . سپس به ترتیب بطلمیوس پسر لعوس دوستدار پدر ۳۸ سال ، بطلمیوس صنعتگر ۲۶ سال ، بطلمیوس دوستدار پدر ۱۷ سال ، بطلمیوس صاحب دانش نجوم ۲۴ سال ، بطلمیوس دوستدار مادر ۳۵ سال ، بطلمیوس صنعتگر دوم ۲۹ سال ، بطلمیوس مخلص ۱۷ سال ، بطلمیوس اسکندری ۲۰ سال ، [۴۶] بطلمیوس آهنی (حدیددی) ۸ سال ، بطلمیوس ناپاک (خبیث) ۳۰ سال و سر انجام فلوقطرا دختر مخه^۱ ۲۲ سال پادشاهی کردند ، که مجموعاً ۱۳ پادشاه بود که مدت ۳۰۴ سال فرمان راندند . و خدا داناتر است .

۱- مجمل (ص ۱۲۶) ، قلوبطریا بنت مچه . مرحوم بهار در حاشیه مجمل (صفحه مذکور) نویسد : ظاهراً قلوبطرا باید باشد ، طبری (ص ۷۰۳) قلوبطری . همان « کلتویاترا » است . و نیز رك ، حاشیه ۱ ص ۷۰ همین کتاب .

فصل دوم

در بیان سالهای پادشاهان رومیه

آن‌گاه روم به یونان پیروز شد و پادشاهانی به نام فرزندان صوفر بر روم تسلط یافتند، و به ادعای اسرائیلیان «صوفر» همان اصفربن نصر بن عیسی بن اسحاق است، اما رومیان و یونانیان آن را باطل می‌دانند. بنی صوفر در رومیه می‌نشستند و نخستین پادشاه آنان یولیوس بود که ۷ سال فرمان راند، پس از آن به ترتیب اغسطس قیصر (اگوست) ۵۶ سال سلطنت کرد، و او نخستین پادشاهی است که قیصرش خواندند. سپس طباریس ۲۲ سال، طباریس ترشرو ۴ سال، قلودفس ۱۴ سال، نیرون (نرن) ۲۴ سال، طاطس و استیانوس مشترکاً ۱۳ سال، دومطیانوس ۱۵ سال، طرایابس ۱۹ سال، ادریانس ۲۱ سال، انطونیوس ۲۳ سال، مرقس ۱۹ سال، قومودس ۱۳ سال، سویرس ۱۸ سال، پسر او انطونیوس ۷ سال، انطونیوس دوم ۴ سال، در پایان سلطنت او جالینوس طیب درگذشت، اسکندر هامیاس، هامیاس یعنی ناتوان، ۱۳ سال، مکسمس [۴۷] ۳ سال، گردیانس ۶ سال، فیلقس ۶ سال، دیقیوس ۲ سال، غلس ۱۵ سال، قلودیس یک سال، اوریللس ۶ سال، ابروبس ۷ سال و ۶ ماه، دقلطیانس و مقسمیانس ۱۹ سال، فرویقیس ۵ سال و سرانجام دقلطیانس ۲۰ سال پادشاهی کردند، که

مجموع روزگار سلطنت آنان ۳۸۲ سال و ۶ ماه و شماره پادشاهان ۲۸ تن بود.
ابومعشر در کتاب «الوف» سالهای دو پادشاه از پادشاهان روم یعنی
دقلطیانس و اغسطس را ذکر کرده و گفته است که میانه اسکندر و اغسطس
۲۸۰ سال، و میانه اغسطس و دقلطیانس ۵۹۶ سال فاصله بود.

فصل سوم

در بیان سالیهای پادشاهان قسطنطنیه

سپس قسطنطین^۱ مظفر پسر هیلانی^۲ که این هیلانی مادرش بود ، ۳۱ سال پادشاهی کرد ، پس از او به ترتیب قسطنطین پسر مظفر ۲۴ سال ، یولیانس برادرزاده قسطنطین ۲ سال و ۶ ماه ، اوالس پسر نوحاله^۳ ۱۴ سال ، تیدوسیوس^۴ کوچک ۴۲ سال ، مرقیانس و زن او بلخاریا ۷ سال ، الیون بزرگ که از اواسط الناس^۵ بود ،

۱ - نامها و سنین پادشاهی این سلسله در کتب تاریخ از قبیل تاریخ طبری و کامل التواریخ به طریقی ، در مروج الذهب به طریق دیگر و در ابوالفداء به طریق دیگر است و ذکر آنها به طول می انجامد ، رک : طبری ، چاپ لیدن ج ۱ ، ص ۷۴۱-۷۴۴ ، ابوالفداء ، استانبول ج ۱ ص ۶۲ - ۶۹ . مروج الذهب ، قاهره ، ص ۱۳۰ - ۱۴۰ (نقل از حاشیه مجمل ص ۱۳۵) .

۲ - مجمل (ص ۱۳۴) ، هیلانی .

۳ - مجمل (ص ۱۳۵) ، نواله .

۴ - مجمل (ص ۱۳۵) : بندمس (۱)

۵ - مجمل (ص ۱۳۵) ، مملکت الیون مهترارمیانیه بودست شانزده سال بود . مرحوم بهار در حاشیه آورد ، « چنین است ارمیانیه ، ظاهراً : ارمنی از ارمنیان بود ، چه لئون اول ارمنی بوده است . » اما در متن کتاب حاضر « اواسط الناس » آمده ، از این رو می توان آن را « ازمیانیه » یعنی از میانه مردم ، خواند ، چنانکه در چند سطر بعد در همان صفحه از مجمل التواریخ « میانامردم = میانه مردم » درج شده است .

۱۶ سال ، پسر او الیون کوچک يك سال ، زنین ارمیناقي ۱۷ سال ، نسطاس که از اوساط الناس بود ۲۷ سال ، یوسطینس ۹ سال ، یوسطینانس ۳۹ سال ، [۴۸] یوسطینس خواهرزاده او ۱۳ سال ، طباریس^۱ ۴ سال ، موریقس ۲۰ سال ، فوقاس ۸ سال و سرانجام هرقل و پسرش ۳۱ سال پادشاهی کردند. مجموع سالیهای سلطنت آنان ۳۰۵ سال و شماره پادشاهان ۱۷ تن و مجموع سالیهای سلطنت ۸۵ پادشاه ، به ۹۷۲ سال بالغ می شود .

این بود تاریخ پادشاهان روم که پس از اسکندر یونانی تا سال هجرت فرمان راندند ، و شماره آنان ۸۵ تن است ، زیرا هجرت در سال نهم از پادشاهی هرقل انجام گرفته است .

و من این تواریخ را از مردی رومی ، که قرّاش احمد بن عبدالعزیز بن دلف بود ، فراگرفتم و او به اسارت رفت ، مردی بزرگ بود ، به خواندن و نوشتن به زبان رومی آشنایی داشت ، اما در سخن گفتن به عربی کند بود . وی پسری داشت به نام یمن^۲ که از لشکریان سلطان و منجمی دانا بود ، این پسر از کتابی به خط رومی و از زبان پدرش این تواریخ را به من ترجمه کرد . آن گاه در کتابی که قاضی از قاضیان بغداد به نام وکیع^۳ تصنیف کرده بود به فصلی از تاریخ پادشاهان برخوردیم ، ذکر این پادشاهان از آغاز سلطنت قسطنطین تا سال ۳۰۱ هجری بود .

در فصل چهارم برخی از اخبار طبقات سه گانه پادشاهان روم را که پیش از این مذکور افتاد ، به نقل از رومی مزبور که سنوات تاریخی را به من گفته بود بیان می کنم ، آن گاه به خواست خدا ، در فصل پنجم از کتاب وکیع مطالبی می آورم .

۱ - متن عربی : طباریس ، ولی در صفحات بعد « طباریس » آمده و ظاهراً همین ضبط صحیح است .

۲ - مجمل (ص ۱۲۵) ، نمر

۳ - وکیع ، همان محمد بن خلف بن حیان ، ابوبکر ضبی صاحب تصانیف بوده و در سال ۳۰۶ مرده است (ابن الاثیر) حمزه از او تا سال ۳۰۱ مطلب نقل می کند (رجوع شود به ص ۷۵ همین کتاب) و نیز رجوع شود به فهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۱۷۲ و ترجمه فارسی آن ص ۱۸۸ .

فصل چهارم

اخبار پادشاهان سابق الذکر

بظلمیوس پردوست ، بظلمیوس صنعتگر ، بظلمیوس مادر دوست ،

قلوفطرا (کلثوپاترا)^۱

[۴۹] اما بظلمیوس پدر دوست با بنی اسرائیل در فلسطین جنگ کرد ، و آنان را به اسارت گرفت و زمانی ایشان را نگاه داشت ، سپس آزادشان ساخت و ظرفهایی سیمین با آویزه آن بدیشان داد تا از سقف بیت المقدس بیاویزند . پادشاه شام در روزگار وی انطیاخوس بود و در شهر آنطاکیه که خود آن را ساخته بود می نشست . بظلمیوس به جنگ وی رفت و او را بشکست و منکوب کرد .

اما بظلمیوس صنعتگر به جنگ انطیاخوس آماده شد ، سپس بدو خبر رسید که مرده است ، به شام حمله کرد و آنجا را به سرزمین روم افزود ، و بدین سان یونانیان بر شام مستولی شدند .

۱ - در متن عربی فلوفطرا آمده که صحیح آن « قلوفطرا » مررب کلثوپاترا

در روزگار بطلمیوس مادر دوست ، اسکندروس پسرانطیخوس به قصد بازگردانیدن « شام » بدان سو حرکت کرد ، اما یونانیان چیره شدند و سرزمین شام به دست دیماترنوس افتاد .

قلوفا را زنی دانش دوست و علاقمند به گرد آوردن دانش ها بود . وی به فراهم کردن کتابهای افلاطون و ارسطاطاليس و بقراط (ابقراط) که دانشمندان مقدونی بودند حریص بود .

اغسطس (۱۳۰۵) ، طباریس ، قلودفس ، نیرون (نرن) : اغسطس نخستین کسی بود که او را قیصر خواندند ، و قیصر یعنی آنکه وی را از شکم مادرش بیرون آوردند ^۲ ، زیرا مادرش در حالی که اغسطس در شکمش زنده بود و می جنبید در گذشت . شکم او را بشکافتند و وی را بیرون آوردند .

اغسطس چون به پادشاهی رسید ، به اسکندریه حمله کرد و پس از تصرف آن سرزمین به گنجینه های آنجا دست یافت و اموال و اسلحه آن را به رومیه انتقال داد . وی در روم شهر قیصریه ^۳ را ساخت . ولادت حضرت مسیح مصادف با چهل و دومین سال فرمان روایی قیصر و عروج مسیح در روزگار حکومت طباریس بود ، و این پادشاه تا سه سال پس از عروج فرمان روایی داشت .

اما قلودفس نخستین امپراطور از بت پرستان بود . وی یعقوب بن زبدي حواری را بکشت و نیز کشتار مسیحیان را بدعت نهاد و گروهی از ایشان را به قتل رسانید . اما نیرون (نرن) ، شمعون و بولس و گروهی دیگر از مسیحیان را بکشت .

۱ - اگوست Auguste

۲ - قیصر = سزار ، هم اکنون در اصطلاح جراحان سزارین Césarienne عملی است جراحی که شکم مادر را می شکافند تا کودک و مادر وی هر دو از خطر مرگ رهایی یابند . رك ، دایرة المعارف لاروس بزرگ .

۳ - Césarée ، در یونانی Kaisareia ، (دایرة المعارف لاروس بزرگ) .

طاطس ، دومطیانس ، ادریانس ، انطونیس : طاطس و شریک وی استمیانس در سال اول فرمانروایی خود به جنگ بیت المقدس که یهودیان آنجا نافرمانی کرده بودند برخاستند [۵۰] و سه هزار تن از ایشان بکشتند و بیت المقدس را سوزانیدند و زنان و فرزندان را اسیر گرفتند .

دومطیانس به سال نهم فرمانروایی خود یوحنا حواری و کاتب انجیل را به جزیره قبطوس تبعید کرد و سپس او را بازگردانید . ادریانوس به تخریب قسمتهایی از بیت المقدس که سالم مانده بود پرداخت ، اما انطونیس فرمان داد تا بیت المقدس را دوباره بساختند و آن را ایلیا نامید .

دقیوس ، دقلطیانس : دقیوس به قتل مسیحیان پرداخت و گروهی را کشت ، و در روزگار او بود که اصحاب کهف^۱ که از مردم افسس بودند ، از او گریختند . در اخبار نصاری روم آمده است که خداوند ایشان را ۳۰۹ سال^۲ پس از مرگ زنده کرد تا یکی از پادشاهان روم را که منکر روز قیامت بود آیه باشد .

دقلطیانس و شریکش مقسمیانس نیز در شهرهای روم به طلب مسیحیان برخاستند و به کشتن و اسیر کردن آنان پرداختند .

قسطنطین ، یولیانس : قسطنطین اول در « رومیه » فرمانروایی کرد ، سپس به بازنطیا (یزانس) رفت و بدان بارویی ساخت و آن را قسطنطینیه نامید و پایتخت قرارداد . آن گاه در نخستین سال فرمانروایی بت پرستی را ترك کرد و به مسیحیت گرایید و به سال هفتم فرمانروایی وی ، مادرش هیلانی

۱ - در برخی از مراجع ، نام پادشاهی که اصحاب کهف از وی گریخته بودند « دقیانوس » ضبط شده ، که شاید تلفظ دیگری از « دقیوس » باشد . از جمله رگ ، قصص الانبیای نیشابوری ، چاپ پنجاه و ترجمه و نشر کتاب ص ۳۴۳ .

۲ - در قرآن نیز به این مدت تصریح شده است ، ولبثوا فی كهفهم ثلث مائة سنین و ازدادوا تسماً « سورة ۱۸ ، كهف ، آیه ۲۵ » یعنی یاران كهف در غار خود سیمصد و نه سال درنگ کردند .

رهاوی (منسوب به شهر رها^۱) که پدر قسطنطین وی را از شهر « رها » به اسارت آورده بود، به فلسطین رفت و کنیسه‌های شام را بنا کرد و به بیت المقدس در آمد و چوب صلیب را که به پندار مسیحیان ، عیسی بدان آویخته شده بود کشف کرد^۲ و بدان دست یافت و عید صلیب برپا کرد و مقاصد قسطنطین را در این خصوص به ثمر رسانید . و به سال نوزدهم از فرمانروایی خود ، ۳۱۲ تن از اسقفان را در نیقیه گرد آورد و ایشان شرایع نصاریت را که قبلاً وجود نداشت ، بنیاد نهادند . آن گاه همه مردمان روم و پس از مدتی مردمان ارمن مسیحی شدند ، و در سال بیست و یکم در همه کشورهای وی کلیساهای متعدد ساخته شد .

اما یولیانس برادرزاده قسطنطین ، مسیحیت را ترك کرد و به بت - پرستی بازگشت ، و در روزگار پادشاهی شاپور به «عراق» حمله کرد و در همان جا کشته شد ، [۵۱] و شاپور یکی از فرماندهان سپاهیان روم (بطارقه)^۳ را به نام یونانیس که مسیحی بود به حکومت روم برگماشت و او رومیان را به سرزمین خودشان باز گردانید .

تیدوسیوس ، مرقیانس ، زنین ، نسطاس : تیدوسیوس ، نسطورس بطریق را که یکی از اسقفان بود و مذهب نسطوریه نصاری ، به وی منسوب است ، لعنت کرد . مرقیانس و زن او بلخاریا نیز یعقوبیه را لعن کردند و ایشان را رانندند، اما زنین^۴ از سرزمین « ارمنیاق » و برآیین یعقوبیه بود . متمردی ، آن گاه که او در قسطنطنیه نبود ، بر وی خروج کرد و آنجا را متصرف شد . زنین

۱ - رها و رهاه به ضم اول شهری بوده است میان موصل و شام ، که از موصل شش فرسخ فاصله داشته ، منسوب آن « رهاوی » است . رک : معجم البلدان .

۲ - متن عربی چنین است : و دخلت بیت المقدس فأثارت عن خشبة الصلیب .

۳ - در متن بطارقه است و آن جمع بطریق (به کسر اول) است معرب از اسم یونانی Patrikios و فرانسوی Patrice (المرجع ذیل بطریق) .

۴ - مجمل (ص ۱۳۵) ، ارسن ارمیاقی (؛)

شتابان به چاره کار برخاست و ملک خود را باز گردانید و وی در زندان بمرد. نسطاس از اوساط الناس و بر مذهب یعقوبیه بود. شهرهایی از جمله عموریه^۱ را بساخت، و به هنگام ساختن عموریه و کندن پی‌های آن گنجی یافت که بدان شهر را بنا کرد و با زیاده آن کلیساها و دیورها ساخت. و خدا دانای تر است. یوسفنیانس، طباریس، موریقس، فوقاس: یوسفنیانس بانی کلیسای شکفت آورده‌ها است. طباریس، کاخهایی را که پادشاهان روم در آن می‌نشستند، برخی را به زر و برخی را به سیم و بعضی را به مس پیوشاند. اما موریقس^۲ هموست که پادشاهان ایران شهرهایی از او گرفتند، و او بود که به خسرو پرویز در برابر بهرام چوین یاری کرد. وی به دست یکی از سپاهیان به نام فوقاس که غفلتاً بدو حمله کرد کشته شد، و فوقاس به پادشاهی رسید.

چون خسرو پرویز از پادشاهی فوقاس آگاه شد، به غیرت و کینه موریقس، شهریزاد^۳ (شهر براز) را به قسطنطنیه فرستاد، و وی مدتی در آنجا بماند که شرح آن به درازا می‌کشد، آن‌گاه مردی از بطارقه (فرماندهان سپاه روم) به نام هرقل به خسرو پرویز یاری کرد و در یکی از جزایر گروهی را فراهم آورد و به شهری که فوقاس در آن بود، حمله برد و او را کشت، و در روزگار اردشیر پسر شرویه پس از تسلط ایرانیان به شام، به عمارت بیت المقدس پرداخت. آن‌گاه تازیان به شام آمدند و پس از آن رومیان دیگر به شام دست نیافتند.

۱ - مجمل (ص ۱۳۵)، معموریه (۱)

۲ - مجمل (ص ۱۳۶)، موریقس.

۳ - ظاهراً صحیح شهر براز است، وی پسر پیرزنی بود از نژاد سواران و

شاهزاده نبود (حاشیه مجمل ص ۹۷ به استناد قول طبری).

فصل پنجم

در نقل مفتار قاضی وکیع در باب سنین تاریخی فرمانروایان روم

[۵۲] وکیع گوید: این تواریخ را از کتاب یکی از پادشاهان روم می‌آورم، که یکی از مترجمان آن را از زبان رومی به عربی برگردانده است. قسطنطین پسر هیلانی ۲۹۷ سال پیش از تاریخ عربی به فرمانروایی رسید و ۳۱ سال فرمان راند. آن‌گاه به ترتیب این کسان به پادشاهی رسیدند: پسرش قسطنطین ۲۴ سال، یلینوس (یولیانس) ۲ سال و ۶ ماه، تیدوس ۱۰ سال و ۶ ماه، بظلیوس ۱۰ سال و ۹ ماه، گردینوس، انطیلوس و تدوس ۶ سال، ارقادس پسر تدوس ۱۳ سال و ۳ ماه، تیدوس پسر ارقادس ۴۲ سال و یک ماه، بسطینوس و البسطنیوس ۲۹ سال، لاوی بزرگ ۱۶ سال، لاوی کوچک یک سال، زنین ۱۷ سال، نسطاس ۲۷ سال و ۴ ماه، انطلیس ۹ سال و ۱۱ ماه، قسطروندس - که ولادت رسول اکرم (ص) در روزگار او بود - ۳۸ سال و ۳ ماه، اصطفانس ۵ سال و ۳ ماه، مرقینوس - که بعثت رسول خدا به روزگار او بود - یک سال و ۴ ماه، فوقاس - که هجرت پیغمبر در پایان زمان او اتفاق افتاد - ۸ سال، هرقل و پسرش ۳۱ سال، و در روزگار هرقل جنگهای شام رخ داد و نیز در زمان او رسول اکرم وفات یافت، قسطنطین پسر هرقل - که زمان وی مصادف

با قتل عثمان و جنگ صفین بود - ۲۵ سال ، قسطنطین پسرزن هرقل ۱۷ سال ، قسطنطین پسر هرقل که در روزگار عبدالملک بن مروان بود ۱۰ سال ، لاوی - که وی را الیون نیز خوانند - ۳ سال ، طبارس ۷ سال ، اسطینوس - که در روزگار عمر بن عبدالعزیز بود - ۶ سال ، اسطاسینوس ۲ سال ، تدوس ۲ سال ، لاوی - که در زمان او حکومت بنی امیه منقرض شد - ۲۵ سال و ۳ ماه ، لاوی پسر قسطنطین ۵ سال ، قسطنطین پسر لاوی ۹ سال و ۱۰ ماه ، قسطنطین ۶ سال و ۷ ماه ، ارینه ، زنی که حکومت را از پدرش گرفت ، ۵ سال ، نفقور معاصر هارون الرشید ۸ سال و ۹ ماه ، استیراد پسر نفقور ۲ ماه ، میخائیل پسر توفیل ۷ سال و ۵ ماه ، توفیل پسر میخائیل معاصر مأمون ۲۲ سال و ۳ ماه ، میخائیل پسر توفیل و مادرش که معاصر متوکل بود ۲۸ سال . حکومت روم تا هنگامی که میخائیل بزرگ و بالغ نشده بود به دست مادرش بود .

آن گاه پادشاهی از این خاندان به سقلاب (صقلب) انتقال یافت . نخست بسیل صقلبی (سقلابی) در روزگار « معتر » به سال ۲۵۳ پادشاهی یافت ، و ۲۰ سال فرمان راند . سپس به ترتیب این کسان پادشاه شدند : الیون پسر بسیل در روزگار « معتمد » به سال ۲۷۳ ، اسکندروس پسر بسیل در زمان مقتدر به سال ۲۹۹ که يك سال و دو ماه فرمان راند و در دبیله درگذشت ، قسطنطین پسر الیون در دوازده سالگی پادشاه شد ، اما قسطنطین بن اندرقس بر وی غلبه یافت . پسر همین پادشاه که در مدینه السلام (بغداد) بود ، پس از مرگ پدر از آنجا گریخت و به سرزمین روم رسید ، چون به سلطنت دست یافت و در دارالبلاط که مقر امارت بود مستقر شد ، یاران قسطنطین بن الیون بر وی غالب آمدند و او را کشتند ، و همین قسطنطین به سال ۳۰۱ مجدداً به پادشاهی رسید . [۵۲]

این سخنان که روایت و کیع قاضی بود با آنچه من در فصل سوم همین باب آورده ام اختلاف بسیاری دارد ، و مطالبی که من از زبان « رومی » شنیدم استوارتر از مطالبی است که از کتاب نقل شده است ، زیرا شاید نقل کننده آن را خوب و درست نخوانده باشد .

ابومعشر منجم نیز در کتاب «الوف» تواریخ یونانیان و روم را آورده است، و آن به شرحی است که در اینجا نقل می‌کنم:

به گمان وی فیلس^۱ آخرین پادشاه یونانیان بوده و در شهر مقدونیه از سرزمین روم می‌نشسته است، و یونانیان نخستین سال پادشاهی او را برای سال‌های بعد تاریخ نهاده‌اند. و رومیان تاریخ خود را از مبدأ فیلس به سه فصل تقسیم کرده‌اند: از نخستین سال سلطنت وی تا پایان ۲۹۴ را به نام سنین یونانی خوانده‌اند، زیرا ملوک و فرمانروایان آنان یونانی و ۱۲ پادشاه بوده‌اند، نخستین ایشان فیلس و دوم اسکندر، و ۹ پادشاه دیگر همه به لقب بطلمیوس نامیده شده‌اند، اما هر کدام نام دیگری نیز که مقایر با نام‌های دیگران بود داشته‌اند. و کلمه بطلمیوس مشتق از «جنک» است^۲. پس از این نه تن، پادشاهی به زنی به نام قلو فطرا^۳ (کلوبائرا) رسید. بجز این ۱۲ پادشاه، گروهی از صاحبان قدرت و نیز علما همین لقب را داشتند که یکی از ایشان بطلمیوس نویسنده کتاب «مجسطی» است.

از سال ۲۹۴ به بعد تا سال ۶۰۷ سنه دیگری است که رومیان آن را سنه اغسطس به نام نخستین پادشاه خودشان نامیده‌اند، و از سال مذکور تا زمان ما به نام سنه دقلطیانس خوانده می‌شود، زیرا پادشاهی به همین شخص رسید و در اعقاب او بماند، و خداست راهنمای صواب.

۱ - در متن عربی هر دو چاپ فیلس به قاف آمده، اما فیلس یا فیلفوس (= فیلیپ) صحیح است. در تاریخ طبری طبع لیدن (ص ۹۹۴) نیز فیلفوس ضبط شده و نیز دك، ترجمه ایران، تألیف گیرشمن ص ۲۲۸.

۲ - دك: ابوالفداء، چاپ قاهره ج ۱ ص ۶۲ و مجمل التواریخ ص ۱۲۵

حاشیه ۵.

۳ - در متن، قلو فطرا (۱)

باب سوم

در ذکر تواریخ سالهای پادشاهان یونانی

بیان سالهای پادشاهان یونان

[۵۵] در کتابی که درباره اخبار یونانیان تصنیف شده و نقل (ترجمه) آن به حبیب بن بهریز رئیس کاهنان^۱ موصل منسوب است، چنین خواندم که: یونانیان در قدیم مبدأ تاریخ خود را سال خروج یونان بن تورس از سرزمین بابل به سوی مغرب، می گرفتند و تا ظهور اسکندر همین تاریخ را داشتند. چون اسکندر پدید آمد و به پادشاهان غلبه یافت، یونان از میان رفت و جزء روم گردید، و غلبه وی به پادشاهان بدین سان بود که درشش سالگی از شهر خود بیرون آمد و با کشتی حرکت کرد و جزایر را به تصرف آورد تا به انتهای فرنگ در اقصای «مغرب» رسید. سپس از آنجا از راه افریقه بازگشت و به مصر و از آنجا به شام آمد، به این فتوحات خرسند نشد و همت بلندش او را بر آن داشت که به سوی مشرق آید. در کشور ایران طمع بست، چون بدان جا نزدیک شد اتفاقاً پادشاه ایران (دارا) به وسیله یکی از مردان خود که از پشت به وی حمله کرد، کشته شد. بدین سان اسکندر به ایران تسلط یافت. آن گاه قصد کشورهای دیگر از قبیل هند و منتهی الیه مشرق را کرد و بدان نواحی دست یافت. سپس به شهر عتیقه (قدیمی)، که به هنگام آباد بودن مقر پادشاهان کلدانی بود، بازگشت

۱ - در متن مطران است و آن به فتح پاکس اول به معنی رئیس کاهنان و بالاتر

از «اسقف» است.

تا آنجا را که ویران کرده بود دوباره آباد کند ، اما چون به نزدیك آنجا رسید به علت سمی که بدو خورانی‌دند درگذشت و در این زمان فقط ۳۲ سال داشت . اسکندر در زمان حیات خود مقرر کرد که مردم تاریخ را از سال‌های پادشاهی وی ، و آغاز آن را بیست و هفتمین سال عمر او قرار دهند ، و بدین‌سان در کتاب‌های خود همین تاریخ را ضبط می‌کردند ، اما پس از مرگش ششمین سال را ، که آغاز حرکت او به سرزمین‌های دیگر بود ، مبدأ نهادند . [۵۶] این بود سخنانی که درباره یونانیان گفته‌اند ، و من از ذکر سنوات آنان پس از اسکندر خودداری کردم ، زیرا در فصل دوم از باب دوم در ضمن تواریخ پادشاهان روم آن‌را آورده‌ام ، و جز در همین کتابی که نقل آن به حبیب بن بهریز منسوب است در جایی دیگر یادی از سنوات یونانیان ندیده‌ام .

باب چهارم در ذکر سالهای قبطیان

ذکر تواریخ سالهای قبطیان

سال‌های قبطیان در کتابها نیامده است و من شرح آن را فقط در زیج (زبجه) یافتم. تزییری در زیج خود گوید: نخستین و قدیم‌ترین تواریخ همان است که بطلمیوس در مجسطی اوساط ستارگان تندرو را بدان نهاده است^۱، یعنی همان سالی که بخت‌النصر به زمین مغرب دست یافت. سپس تاریخی که ثاون زیج خود را بدان نهاد، و آن تاریخ فیلسف است، پس از اینها تاریخ اسکندر و

۱- متن عربی چنین است: «اول التواریخ و اقدمها هو الذی بنی علیه بطلمیوس اوساط الکواکب السریعة السیر فی المجسطی» عبارت مجمل التواریخ در ترجمه همین فقره نیز فارسی و ناقص است. مرحوم بهار گوید (مجله ص ۱۳۹، حاشیه ۵): «معنی اوساط کواکب سریع السیر آن است که سیارات را با آنکه حرکاتشان همه بیک قرار است، لیکن چون از جهت نسبت‌های مختلف مانند نسبت مرکز هر فلکی با فلک دیگر، و محیط هر یک با مرکز زمین، و حرکت بعضی از مرکزها و محیطها و غیره، آن یک حرکت به نظر ما از لحاظ سیکروی و گرانروی مختلف می‌نماید و در اوقات متساوی درجات متساوی نمی‌پیمایند، بنابراین برای سیارات حرکتهای مختلف قائل شده‌اند، از جمله حرکات سه‌گانه طول چون حرکت وسط و حرکت خاصه و حرکت تقویم، و از روی ارساد اندازه گردش هر سیاره را به نسبت با مرکز زمین در مدت معینی معلوم داشته‌اند، و مثلاً مقدار حرکت هر سیاره را در مدت یک سال تعیین کرده و آن مقدار را بر شمار ایام سال قسمت کرده و خارج قسمت را اوساط کواکب نامیده‌اند.»

تاریخ افطونیوس است ، و همین تاریخ اخیر است که بطلمیوس در مجسطی حساب ثوابت (الکواکب البائیه = یابائیه) را بر آن نهاده است . تاریخ قبطیان در کتاب مجسطی از نخستین سالی است که بخت‌النصر به سرزمین مغرب آمد و آغاز آن روز چهارشنبه بود .

زمان بخت‌النصر از زمان یزدگرد پادشاه ایران ۱۳۷۹ سال و ۳ ماه ایرانی فاصله داشته ، و نیز میان اسکندر و یزدگرد ۹۴۲ سال و ۲۵۹ روز به سال سریانی فاصله بوده است .

در روزگاران قدیم قبطیان را پادشاهانی بود که آنهارا فراغه می‌خوانند ، چنانکه ملوک ببطیان را نمارده (جمع نمرود) ، و ملوک یونانیان را بطالسه (جمع بطلمیوس) می‌نامند . همه این اقوام نابود شدند و اخبارشان فراموش شد و آثارشان نیز از میان رفت و از ایشان حدیثی یا تاریخی نماند که گفته یا نوشته باشند .

شاعر عادت روزگار را آن‌گاه که دراز گردد بدین‌سان شرح می‌دهد :

الم تر أن طول الدهر يسلى وینسی مثل ما نسیت جدام^۱

۱ - در مجمل (ص ۱۳۹) به جای الدهر ، اللیل آمده ، جدام در اینجا

مناسبت ندارد ، جدامه یا جدامه آنچه از گندم و جو پس از درویدن و به باد دادن می‌ماند ، و جدام نام قبیله‌ای از یمن بوده است ، شاید مراد شاعر همان قبیله باشد . (نقل به تلخیص از حاشیه مجمل ص ۱۳۹) معنی شعر این است ، آیا نمی‌بینی که درازی روزگار موجب آرامش می‌شود ، و فراموشی می‌آورد چنانکه «جدام» فراموش شد .

باب پنجم

در ذکر تواریخ سالهای اسرائیلیان

ذکر تواریخ سالهای اسرائیلیان

در بغداد به سال ۳۰۸ هـ. ق. مردی از دانشمندان یهود را دیدم که مدعی بود که اسفار تورات را در حفظ دارد ، و از شاگرد وی شنیدم که استادش ۱۲ کتاب از کتابهای پیامبران بنی اسرائیل را می تواند از حفظ بخواند ، آن کتابها اینهاست :

کتاب یوشع بن نون ، کتاب شفطی ، کتاب سمویل ، کتاب سفر الملوك ، کتاب حکمة سلیمان ، کتاب سهیرا ، کتاب قوهلت ، کتاب روٹ ، کتاب شیریت ، کتاب سیرین ، کتاب ایوب ، کتاب جوامع و حکم ایشعیا و ارمیا و حزقیال و دانیال .

از آن دانشمند ، که نامش صدقیا بود ، خواستم که تواریخ اسرائیلیان را برپایه استقصا و به طور اختصار برای من گردآورد ، اینك قول او را در این باب می آورم :

وی گوید : تورات حاکی است که خداوند عزوجل آدم را روز جمعه سه ساعت از روز گذشته آفرید ، آن گاه حوا را شش ساعت از روز گذشته از پیکر او آفرید و هردو را در کنعان که باغ بهشت است جای داد . سپس آدم نافرمانی کرد و آن دو در ساعت نهم از همان روز از بهشت بیرون رانده شدند ،

و خدا ایشان را به کوه مقدس ساکن گردانید، و فرشته‌ای فرستاد تا به آدم زراعت و کوبیدن غله و آرد کردن و بیختن را یاد داد، و به حوا بافتن و رشتن و خمیر کردن و نان پختن را آموخت. [۵۸] عمر آدم ۹۳۰ سال، و ولادت پسرش شیت به سال ۱۳۰ از عمر آدم اتفاق افتاد. شیت ۱۱۲ سال پس از پدرش زنده بود و عمرش به ۹۱۲ سال رسید. آن گاه نوح، ۱۲۶ سال پس از مرگ آدم یعنی ۱۰۵۶ سال پس از روز خلقت آدم، ولادت یافت.

بنابر این از آفرینش آدم تا آغاز تاریخ هجری عرب ۴۳۸۲ سال است، بدین سان که: از آفرینش آدم (ع) تا ولادت نوح (ع) ۱۰۵۶ سال، و ولادت ابراهیم (ع) ۸۵۰ سال پس از وفات نوح (ع) اتفاق افتاد^۱، و از ولادت ابراهیم (ع) تا آمدن یعقوب (ع) به مصر نزد فرزندش یوسف (ع) ۲۹۰ سال است؛ و از همین تاریخ است عمر ابراهیم (ع) تا موقع ولادت اسحاق که ۱۰۰ سال است و مرگ وی ۱۷۰ سال بعد از آن اتفاق افتاد. از ولادت اسحاق تا ولادت یعقوب ۶۰ سال است و پس از آن نیز ۱۲۰ سال زندگی کرد. از ولادت یعقوب تا آمدن وی به مصر ۱۳۰ سال، و پس از آن تا هنگام مرگ ۱۷ سال است، و آمدن یعقوب به مصر ۱۰ سال بعد از وفات اسحاق بود. مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر تا آن گاه که موسی آنان را از آنجا بیرون آورد ۲۱۰ سال بود. و از خروج بنی اسرائیل تا بنای بیت المقدس ۴۸۰ سال بود. مدتی که بیت المقدس آباد ماند ۴۱۰ سال، و مدتی که به حال ویرانی ماند ۷۰ سال بود، سپس باز مدت ۴۲۰ سال آباد و ۵۵۴ سال که نزدیک به زمان ظهور عرب است ویران مانده، و آن گاه در زمان عمر بن خطاب آبادانی خود را باز یافته است.

تا اینجا آنچه نوشتم روایت «صدقیا» از تورات بود، و من در کتاب یکی از راویان چنین خواندم که: نخستین بار بیت المقدس به دست بخت النصر پسر رهام ویران شد، و گویند: بخت النصر بن ویه بن جودرز (گودرز) به فرمان

۱ - در متن چنین است، و من مولد نوح الی مولد ابراهیم علیه السلام کان بعد وفاته بثمان مائة و خمسين.

لهراسب پادشاه ویرانش کرد ، بدینسان که پادشاه آنجا موسوم به یخنیا را گرفت و شهر را ویران ساخت و اسیران را به بابل فرستاد .

اما آبادکننده بیت المقدس پس از هفتاد سال ، پادشاهی است که وی را به عبرانی «کورش» خواندند ، و یهودیان می پندارند که وی بهمن بن اسفندیار است ، ولی این قول با تاریخ ایران سازگار نیست و میان آن دو ، بیش از دویست سال فاصله است ، و از زمان بازگشت اسرائیلیان از بابل به فلسطین تا حکومت اسکندر ۱۴۵ سال ، و نیز از آباد کردن بیت المقدس تا تخریب آن به وسیله ططوس پادشاه روم ، ۴۶۰ سال فاصله است .

در کتابی دیگر خواندم که از بنای بیت المقدس به دست سلیمان تا حکومت اسکندر ۷۱۷ سال فاصله است ، آن گاه فاصله ویرانی آن به دست ایرانیان تا مرگ اسکندر ۲۶۹ سال است . سپس ظهور مسیح (ع) ۶۵ سال پس از حکومت اسکندر و ۵۱ سال پس از فرمانروایی اشکانیان اتفاق افتاد ، و ولادت مسیح در چهل و دومین سال سلطنت اغسطس پادشاه روم بود . سپس تخریب بیت المقدس به دست ططوس پسر اسفیانوس پادشاه روم چهل سال پس از عروج عیسی (ع) وقوع یافت : وی جنگجویان را کشت و زنان و فرزندان را به شهر رومیه برد و بیت المقدس را با خاک یکسان کرد و سنگی بر بالای سنگی فرو-نگذاشت ؛ و از زمان تخریب ططوس تا پایان پادشاهی قسطنطین ۲۷۲ سال فاصله ، و از این زمان تا هجرت ۲۸۵ سال و اندی است . [۶۰] در کتابی ، که تألیف آن به فنجاس بن باطای عبرانی منسوب است ، چنین خواندم که از زمان ولادت موسی (ع) تا رفتن بنی اسرائیل از زمین مصر به صحرای فلسطین یعنی تیه ، ۸۰ سال ، و از زمان قرار یافتن وی در تیه تا آن گاه که یوشع ، بنی اسرائیل را از آنجا بیرون آورد ۴۰ سال بود ، از این رو فاصله ولادت موسی تا مرگ وی ۱۲۰ سال است . چون یوشع بنی اسرائیل را از تیه بیرون آورد ، همراه ایشان حرکت کرد و تابوت میثاق نیز با وی بود ، از رود اردن گذشتند ، آن گاه به راهی رفتند و شهر اریحا را به مدت شش روز محاصره کردند و در روز هفتم

یوشع فرمان داد تا در نای‌ها دمیدند و همه مردم یکباره فریاد کشیدند، در نتیجه باروی شهر فرو افتاد، و داخل شهر شدند و آن را با تمام آنچه داشت، جز زر و سیم و ظروف مسی و آهنی که به بیت‌العال بردند، سوزاندند.

آن‌گاه یوشع بن نون به سوی پادشاه «عای» به نام وشعیه (۴) برخاست و آن شهر را فتح کرد و پادشاه آنجا را به دازد و شهر را سوزانید و ۱۲۰۰۰ تن از مردان و زنان و بچه‌ها را بکشت. از آغاز سرپرستی یوشع به بنی‌اسرائیل یعنی از وفات موسی (ع) تا وفات وی ۲۷ سال است. پس از یوشع، سبط یهودا و سبط شمعون، بنی‌اسرائیل را سرپرستی کردند و با آنان به جنگ کنعانیان و فرزندان رفتند، و آنان را نابود کردند و در «بازق»^۱ ۱۰ هزار تن را کشتند و پادشاه بازق را گرفتند و به اورشلیم بردند و در آنجا بمرد.

آن‌گاه بنی‌اسرائیل گناهای را مرتکب شدند و استری (بغل)^۲ را پرستیدند، و چون کار آنان بالا گرفت، الیاس بن باسین بن عیزار بن هارون بن عمران به سوی ایشان فرستاده شد. وی آنان را به ترك گناهان فراخواند، اما نپذیرفتند. از خدا برای ایشان قحط خواست و مدت سه سال دچار قحط شدند. سپس الیاس از میان ایشان رفت و پنهان شد و الیسع بن اخطوب جانشین او گردید و به تبلیغ پرداخت و آنان همچنان در گناهان غوطه‌ور بودند و تابوت را نیز با خود داشتند و هنگام ترس از آن یاری می‌جستند.

پس از الیسع، ایلاق پادشاه شد، و در این هنگام دشمنانش به جنگ او لشکر کشیدند. [۶۱] وی با بنی‌اسرائیل به مقابله آنان شتافت و «تابوت» پیشاپیش او بود. دشمنان بر تابوت غلبه یافتند و بدین‌سان کار بنی‌اسرائیل پریشان

۱ - متن، بارق، مجمل (ص ۱۴۰)، یارق. طبری و قاموس کتاب مقدس، بازق. رك، حاشیه مجمل ص ۱۴۰.

۲ - در متن در هر دو نسخه چایی «بغل» است اما صاحب مجمل التواریخ (ص ۱۴۱) گوید، بتی را همی پرستیدند نامش بعل بود. .. آن است که خدای تمالی در کلام مجید می‌فرماید، اَتَدْعُونَ بَمَلًّا وَتَدْرُونَ احسن الخالقین؛

شد و از دشمنان شکست خوردند. سپس به سرزمین خود بازگشتند و در همان پریشانی بماندند. این سالهای پریشانی که به سالهای مدبران و قاضیان بنی اسرائیل پس از مرگ یوشع بن نون معروف است ۴۶۰ سال بود. از آن جمله است مدت ۸ سال که خداوند، کوشان پادشاه ارم را به سبب گناهی که مرتکب شده بودند بدیشان مسلط کرد. این کوشان از فرزندان لوط بود که در ناحیه دمشق سکونت داشتند. و نیز از آن جمله است ۴۰ سال آرامش، تسلط عقلون پادشاه زاب^۱ بدیشان و برده گرفتن ایشان را به مدت ۱۸ سال، ۸۰ سال آرامش، تسلط یابین^۲ معروف به ناقش که پادشاه کنعان بود به بنی اسرائیل و به بردگی گرفتن آنها که چهل سال بود، ۴۰ سال آرامش، ۷ سال مدتی که اهل مدین برایشان تسلط یافتند، اینان گروهی از فرزندان لوط بودند که در مرزهای حجاز می نشستند، آن گاه به بردگی گرفتن جدعون بن یواش ایشان را، و تعیین قاضیان در میان آنان، ۴۰ سال، فرمانروایی املک بن جدعون ۳ سال، فرمانروایی تولع بن فوا ۲۳ سال، حکومت «یابین»^۳ اسرائیلی ۲۲ سال، غلبه بنی عمون که گروهی از مردم فلسطین بودند بر بنی اسرائیل ۱۸ سال، حکومت یفتخ مدبر امور بنی اسرائیل ۶ سال، حکومت یحسون که از دیه بیت لحم و از قوم بنی اسرائیل بود ۷ سال، حکومت الون ۱۰ سال، حکومت ابدون ۸ سال، او ۴۰ پسر و ۳۰ نواده داشت که با وی به خران سوار می شدند، غلبه دوم مردم فلسطین بر بنی اسرائیل ۴۰ سال، حکومت شمسون جبار که از بنی اسرائیل بود ۲۰ سال، دوران قناتر پس از شمسون ۱۰ سال، حکومت غالی کاهن ۴۰ سال، وی از مدبران امور بنی اسرائیل بود و در زمان او مردم اسدود

۱- مجمل (ص ۱۴۱): عقلون ملک زاب طبری، عجلون، حاشیه جملون

(لیدن ۲ - ۱ ص ۵۴۶). ر.ک حاشیه مجمل ص ۱۴۱.

۲- در مجمل (ص ۱۴۱)، اس یاس بن کنعان (۱) طبری (ص ۵۴۶)، ثم

سلط علیهم ملک من الکنعانیین یقال له یافین. و ظاهراً «یابین» درست است. ر.ک حاشیه مجمل ص ۱۴۱.

و غزه و عسقلان بر تابوت میثاق دست یافتند، و در بیست و یکمین سال فرمانروایی وی عمر جهان به دوهزار سال رسید.

پس از اغالی کاهن، شمویل پیغمبر مدت ۲۰ سال به تدبیر کار بنی اسرائیل پرداخت. آن گاه شمویل سرطالوت به روغن مالید و او را بر بنی اسرائیل فرمانروا کرد و وی ۴۰ سال در میان ایشان بماند و ناهش به سریانی شاول است. سپس داوود (ع) که جانشین طالوت در جنگ با جالوت بود ۴۰ سال، پس از او سلیمان ابن داوود ۴۰ سال پادشاهی کردند. سپس پسر سلیمان و نواده اش حکومت کردند تا سرانجام بخت النصر به جنگ ایشان برخاست و از اورشلیم تبعیدشان کرد و اسیرانی را که گرفت به بابل برد، و پیش از این سنحاریب^۱ پادشاه موصل به جنگ ایشان آمد، و این جنگ در روزگار ایشعیا^۲ بود که در زمان وی فرزندان سلیمان پادشاه بودند.

همه سال های ایشان تا ویرانی بیت المقدس به دست بخت النصر ۳۹۴ سال و ۶ ماه بود، از جمله این سال هاست حکومت ارجیم پسر سلیمان ۱۷ سال، ایبا پسر ارجیم ۳ سال، اسابن ایبا ۴۱ سال، یهوشافاط پسر اسابن ۲۵ سال، یهورام پسر یهوشافاط ۸ سال، سال های حکومت یهورام جزو سال های پدرش محسوب است، احزیا هو پسر یهورام يك سال، یواش پسر احزیا هو ۴۰ سال، امضیا پسر یواش ۲۹ سال و از جمله آن است اسیر شدنش ۱۴ سال، عزیا پسر امضیا ۵۲ سال، و از جمله آن است مدت ۱۵ سال که در عهد پدرش زنده و در اسارت بود، عثلیا مادر احزیا هو ۶ سال، یوئام ۱۶ سال، حزقیا پسر احاز معاصر ایشعیا ۲۹ سال، منشا پسر حزقیا ۲۵ سال، امون پسر منشا ۲ سال، یوشیا پسر امون ۳۱ سال، یاهواحاز پسر یوشیا ۳ ماه، یهویاقیم ۱۱ سال، یخنیا پسر یهویاقیم که به دست بخت النصر در سرزمین بابل اسیر شد، ۳ ماه. آن گاه بخت النصر هنگام خروج از اورشلیم به سوی بابل، صدقیا را

۱- رك ۱، ص ۳۶ حاشیه ۳ همین کتاب.

۲- اشعیا (قاموس کتاب مقدس).

پادشاه کرد ، اما چون از اورشلیم دور شد صدقیا سر از اطاعت وی بپیچید ، [۶۳] و بخت النصر بدان جا بازگشت و شهر را ویران و هیکل را با زمین یکسان کرد و صدقیا و نیز همه بنی اسرائیل را اسیر گرفت و به بابل برد و حکومت اورشلیم و بیت المقدس به بخت النصر رسید و مدت ۷۰ سال همچنان ویران ماند .

چون بنی اسرائیل به بیت المقدس بازگشتند ، یونانیان و رومیان به ایشان فرمان راندند . و در کتاب دیگری چنین آمده که بخت النصر به اورشلیم و سایر بلاد مغرب ۴۵ سال فرمانروایی کرد ، بدین سان که پیش از آنکه بیت المقدس را ویران کند ۱۹ سال ، و پس از آن ۲۶ سال فرمان راند . آن گاه پسرش اوکردوج ۲۲ سال و سپس بلشصر ۳ سال بدان جا حکومت کردند ، و سرانجام بلشصر به دست دارا پسر دارا که نامش به سریانی داریاوش (داریوش) است کشته شد .

باب هشتم
در ذکر سالهای تاریخ نخیان پادشاهان عراق عرب

ذکر سالیهای تاریخ تخمین پادشاهان عراق عرب

پس از حادثهٔ سیل «عَرم» عرب‌های یمن از شهر مأرب به عراق و شام مهاجرت کردند. تنوخ که قبیله‌ای از قوم «آزْد» بود از مهاجران عراق بود. وجه تسمیهٔ تنوخ چنین است که ملک بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان آزدی از قبیلهٔ بنی نصر بن ازد با گروهی از ازدیان به سوی عراق حرکت کرد، و از سوی دیگر ملک بن فهم بن تیم الله بن اسد بن وبرة بن قضاعه با گروهی از قضاعیان، که از تهامه به بحرین رهسپار شده بودند، به عراق می‌رفت و این دو به هم رسیدند، و ملک بن فهم به ملک بن فهم قضاعی گفت که در بحرین اقامت کنیم و بر ضد دشمنان خود هم پیمان باشیم. پس هم پیمان و هم قسم شدند و بدین جهت آنان را «تنوخ» خواندند، و این امر در روزگار ملوک الطوائف بود، و در همین هنگام وضع عراق، که امیرانی در آنجا فرمان می‌راندند، آشفته بود. آنان از بحرین به سوی عراق بیرون آمدند.

قبیلهٔ ازد با ملک بن فهم ازدی به عراق آمدند و قضاعه با ملک بن فهم قضاعی به شام. از قضاعیان قبیله‌ای به نام سلخ^۱ بن حلوان در شام حکومت کردند [۶۴] و سپس قبیلهٔ دیگر از آنان به نام ضجاعیمه حکومت را به دست گرفتند تا آنکه بنوجفته بدان جا مسلط شدند.

اما ملك بن فهم ازدی از قبیلۀ «تنوخ» در عراق به هنگام ملوك الطوائف فرمان می‌راند ، و در شهر «انبار» می‌نشست ، و در همان جا بود تا آنکه سلیمه بن مالك تیری به وی انداخت ، و او چون دانست که تیرانداز سلیمه است این دو بیت را خواند :

جَزَانِي لِأَجْزَاءِ اللَّهِ خَيْرًا سَلِيمَةٌ إِنَّهُ شَرٌّ أَجْزَانِي
أَعْلَمُهُ الرَّمَايَةَ كُلَّ يَوْمٍ فَلَمَّا اسْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَانِي^۱

و پس از خواندن شعر درگذشت ، و سلیمه بگریخت و به جانب عمان روی آورد ، و نعمان جذیمه پسر ملك بن فهم او را تعقیب کرد^۲ .

پس از ملك بن فهم پسرش جذیمه به حکومت رسید . وی تیزهوش و کاردان و نابودکننده دشمنان و دوراندیش ، و نخستین کسی بود که به همراهی سپاهیان به جنگ پرداخت . وی به قبایل عرب پیایی بناخت ، و او را به سبب عارضهٔ برصی که داشت تازیان به قصد بزرگداشت جذیمهٔ الابرش^۳ و جذیمهٔ الوضاح خواندند .

جذیمه از سرزمین سواد (روستای عراق) به نواحی حیره ، انبار ، رقه ، عین‌التمر ، قطقطانه و سایر قرای مجاور بادیة العرب تسلط داشت و اموال و خراج این نواحی به وی متعلق بود . با طسم و جدیس در منازلشان ، که یمامه و حوالی آنجا بود ، جنگید و با سواران حسان بن تبتع که به یمامه حمله کرده-

۱ - یعنی ، سلیمه به من جزای بدی داد ، خدا جزای خیرش ندهاد . من هر روز تیراندازی به وی می‌آموختم ، چون بازویش توانا شد مرا هدف تیر قرار داد .

۲ - متن عربی ، فمقبه نعمان جذیمه بن مالك بن فهم . و «عقب» به صیغهٔ ثلاثی مجرد باشد یا باب تفعیل ، به معنی تعقیب و به دنبال کسی رفتن است و به معنی «زدن کسی را از پاشنهٔ او» و نیز «جنگ کردن» آمده است . رك ، اقرب الموارد .

۳ - متمم بن نویره شاعر عرب گوید :

وَكُنَّا كُنْدَ مَانِيٍّ جَذِيمَةً حَقْبَةً مِنَ الدَّهْرِ حَتَّى قِيلَ لَنْ نَنْصُدَّعَا

بود مصادف شد ، خواست که با همراهان خود بازگردد ، دسته بزرگی از سواران حسان او را تعقیب کردند و به لشکری از آن وی رسیدند و نابودش ساختند . از جمله جنگ‌های جذیمه ، حملات وی به قبایل عرب است ، شاعر عرب گوید :

أَضْحَى جَذِيمَةُ فِي يَبْرِينَ مَنْزِلَةً قَدْ حَارَ مَا جَمَعْتُ فِي عَصَرِهَا عَادُ^۱

جذیمه عمر درازی کرد تا به شاپور اشکانی پسر اشک پیوست . جذیمه فرمانروای معد و قسمتی از یمن بود ، و بجز زینب مادر مرتع دختری نداشت ، و نام وی (جذیمه ؟) عمرو بن معاویه بن کنده^۲ بود . در پایان عمرش با شام جنگید [۶۵] و عمرو بن طرب^۳ بن حسان بن اذنیه پادشاه عمالقه را بکشت ، و زبّا دختر عمرو بن طرب به انتقام جویی برخاست و جذیمه را کشت . و اذنیه همان کسی است که اشعی در باره وی گفته است :

إِزَالِ اِذْنِيَةَ عَنْ مَلِكِهِ وَ اخْرِجْ مِنْ حَصْنِهِ ذَا يَزْنَ^۴

حکومت جذیمه ۶۰ سال بود ، و پس از او پسرخواهرش عمرو بن عدی به امارت رسید . مادرش رقاش دختر ملک بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان بود . عمرو نخستین کسی از ملوک عرب است که حیره را مقر حکومت ساخت ، و نخستین پادشاهی است که حیره‌ای‌ها در کتاب‌های خود از ملوک عرب در عراق می‌شمارند ، و ملوک عراق که آل نصر هستند بدو منسوب‌اند .

عمرو تا پایان زندگی فرمانروایی کرد و در ۱۵۰ سالگی درگذشت . در حکومت بی نظیر و مستبد بود . جنگ‌ها می‌کرد و غنایمی به دست می‌آورد و

۱ - یعنی ، جذیمه در منزلت به ناحیه یبرین (ریگزاری بسیار مرتفع) رسید ، و آنچه را قوم عاد در عصر خود گردآورده بود فراهم آورد .

۲ - رُكْ : مجمل التواریخ ص ۱۷۸ .

۳ - ظرب (تاریخ بلعمی چاپ وزارت فرهنگ ص ۸۰۹) .

۴ - یعنی اذنیه را از ملک خود بازپس براند ، و ذی یزن (سیف بن ذی یزن) را از قلعه خود بیرون کرد .

اموال از نواحی مختلف به سوی او فرستاده می‌شد و هیئت‌هایی در سراسر مدت حکومتش نزد او می‌آمدند ، و به ملوك الطوائف عراق منقاد و مطیع نمی‌شد ، تا آنکه اردشیر پسر بابك از مردم ایران به سرزمین عراق آمد . در این زمان بر اردوانیان که نبطیان عراق بودند ، پادشاهی به نام اردوان ، و بر ارمانیان که نبطیان شام بودند شخصی به نام بابا حکومت می‌کرد ، و این دو که با یکدیگر در جنگ بودند ، در برابر اردشیر اتحاد کردند و بر آن شدند که روزی اردوان و روز دیگر بابا جنگ کند .

از این رو اردشیر مصلحت چنان دید که با بابا صلح کند تا او از هم پستی اردوان چشم پیوشد ، و در مقابل اردشیر مملکت بابا را به خود او واگذارد . چنین کردند ، و اردشیر با فراغ خاطر به جنگ اردوان شتافت و او را کشت و به متصرفات و اموال و مردانش تسلط یافت ، و بابا بدو خراج داد و از او اطاعت کرد . بدین سان اردشیر عراق را متصرف شد و کسانی را که در آنجا سر به مخالفت برداشتند مقهور کرد ، و سرانجام آنان را مطیع اراده خود ساخت .

اما بسیاری از تنوخیان که در مجاورت عراق به ناحیه صغار بودند با اندیشه وی موافقت نکردند [۶۶] و از ایشان کسانی که از قبایل قضاعه بودند و با مالك و عمر پسران مالك بن زمین آمده بودند و گروهی دیگر از مسکن خود بیرون آمدند و به شام رفتند و به قضاعیان آنجا پیوستند .

گروهی از تازیان به سبب وقوع حوادث یا تنگی معیشت به ریف عراق (نواحی با آب و گیاه) می‌آمدند و در حیره مسکن می‌گزیدند ، و این امر را برای بیشتر آنان عیب می‌دانستند ، از این رو مردم حیره به سه ثلث تقسیم شده بودند : ثلث اول تنوخیان که در خیمه‌ها و خانه‌های مویی و کرکی واقع در مغرب فرات میان حیره و انبار و بالاتر از آن سکونت داشتند ، ثلث دیگر بردگان که در رقعۀ حیره بناهایی ساخته ، در آنجا می‌زیستند و ثلث سوم احلاف (هم پیمانان) که به مردم حیره پیوسته بودند ، اما از تنوخیان چادر نشین (صاحبان خانه های

کرکی=وبر) و از بردگانی که مطیع اردشیر شدند نبود^۱. حیره و انبار در زمان فرمانروایی بخت النصر به عراق ساخته شد. آن گاه حیره پس از مرگ بخت النصر، به سبب رفتن مردم آنجا به انبار، ویران گردید، اما انبار ۵۵۰ سال آبادان بود تا آنکه حیره در روزگار عمرو بن عدی که آنجا را مستقر خود ساخت به تدریج روی به آبادی گذاشت، و ۵۳۰ و اند سال آبادان ماند تا آنکه کوفه ایجاد شد و عرب مسلمان بدان جا آمد. مدت حکومت عمرو بن عدی مجموعاً ۱۱۸ سال بود.

این تاریخ با آنچه در کتاب «مجبّر»^۲ آمده، موافق و با آنچه در کتاب معارف^۳ روایت شده مخالف است. از جمله موارد اختلاف در مدت حکومت ملوک الطوائف ۹۵ سال، و در مدت حکومت پادشاهان ایران ۲۳ سال است، که ۱۴ سال و ۱۰ ماه آن راجع به روزگار اردشیر پسر بابک و ۸ سال و دو ماه راجع به شاپور پسر اردشیر است.

امراء القیس بن عمرو: پس از عمرو بن عدی پسرش امرء القیس البدأ، که «بدأ» در کلام عرب به معنی اول است، ۱۱۴ سال فرمانروایی کرد. [۶۷] مادرش ماویه دختر عمرو و خواهر کعب بن عمرو ازدی است. از مدت حکومت وی ۲۳ سال در زمان شاپور پسر اردشیر، یک سال و ۱۰ ماه در زمان هرمز پسر شاپور،

۱- متن عربی این است: ثم لم یکن من تنوخ الوبر ولا من العباد الذین دانوا لاردشیر، فکانت الحیره... فاعل «لم یکن» یا اسم آن معلوم نیست آیا همان احلاف است؟ معنای عبارت به وضوح معلوم نشد.

۲- تألیف محمد بن حبیب. رک: اواخر همین باب ذیل ملوک کنده، زادیه (ص ۱۱۴).

۳- مراد کتاب معارف «ابن قتیبه» (ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه کوفی دینوری متوفی در ۲۷۰ ه. ق.) است. وی را تألیفاتی بسیار است که از جمله آنها عیون الاخبار، ادب الکاتب و کتاب الشعر و الشعراء معروف است. برای اطلاع از فهرست آثار او رجوع شود به فهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۱۲۱ و ترجمه فارسی آن ص ۱۳۰ و ۱۳۱

۹ سال و ۳ ماه در زمان بهرام پسر هرمز ، ۲۳ سال در زمان بهرام پسر بهرام (بهرام دوم) ، ۱۳ سال و ۶ ماه در زمان بهرام بن بهرام بن بهرام (بهرام سوم) ، ۹ سال در زمان نرسی پسر بهرام بن بهرام ، ۱۳ سال در زمان هرمز پسر نرسی و سرانجام ۲۰ سال و ۵ ماه در زمان شاپور ذوالاکتاف بوده است .

عمرو بن امرء القیس : پس از امرء القیس اول ، پسرش عمرو ۶۰ سال حکومت کرد ، مادرش هند ، دختر کعب بن عمرو بود . از مدت حکومت ۵۱ سال و ۷ ماه در زمان شاپور ذوالاکتاف ، ۵ سال در زمان اردشیر برادر شاپور ، ۴ سال و ۵ ماه در زمان شاپور پسر شاپور بوده است ، و خدا دانایتر است .

امراء القیس بن امرء القیس : پس از عمرو بن امرء القیس ، اوس بن قلام بن بطینان بن جمیهر بن لحيان عملیقی مدت ۵ سال حکومت کرد و او معاصر اردشیر برادر شاپور بود . سپس ححجنا پسر عییل به جنگ اوس بن قلام برخاست . ححجنا از بنی فاران بود که به قول ابن کلبی نسب ایشان به فاران بن عمرو بن - عملیق می رسد . این قبیله بطنی در حیره هستند که به بنی فاران معروف اند . سرانجام اوس به دست ححجنا کشته شد و حکومت به دست خاندان بنی نصر افتاد و «امراء القیس بدن» فرمانروای آنان گردید . وی را محرق (سوزاننده) اول خوانند ، چنانکه در شعر اسود بن یعفر آمده :

ماذا اؤمل بعد آل محرق ؟^۱

او نخستین کسی است که با آتش کیفر داد و عمرو بن طوق را سوزانید . حکومت ححجنا ۲۱ سال و سه ماه بود ، که ۵ سال در زمان شاپور پسر شاپور ، و ۱۱ سال در زمان بهرام پسر شاپور و ۵ سال و ۳ ماه در زمان یزدگرد پسر شاپور بوده است . [۶۸]

نعمان بن امرء القیس : پس از امرء القیس پسرش نعمان اعور سایح

۱ - ظاهراً همان اوس بن قلام است که در همین سطر آمده . و گرنه در شرح

این عنوان نام امرء القیس مذکور نیست .

۲ - یعنی ، پس از آل محرق چه آرزویی می توانم داشته باشم ؟

(سفرکننده) امارت یافت. او بنا کننده خورنق و سدیر، و سوار دلاور قبیله (یاجنک) «حلیمه» بود. مادرش شقیقه دختر ابوریعه بن زهل بن شیبان بن ثعلبه، و برادر شقیقه از طرف پدر، عمرو مزدلف و برادر نعمان اعور از طرف مادرش شقیقه، حسان بن زهیر لخمی بود.

مدت حکومت نعمان تا هنگامی که آن را فرو گذاشت و به سیاحت در زمین پرداخت، ۳۰ سال بود. از این مدت در زمان یزدگرد بن بهرام بن شاپور ۱۵ سال و ۸ ماه، و در زمان بهرام گور پسر یزدگرد ۱۴ سال و ۴ ماه بوده است. نعمان در میان ملوک عرب به مقهور ساختن دشمنان و جنگیدن در نواحی دور دست معروف است. چندین بار به جنگ شام رفت و مردم آنجا را گرفتار مصائب کرد و گروهی را اسیر گرفت و غنایمی به دست آورد. پادشاه ایران دو سپاه به یاری نعمان می فرستاد: یکی شهباء متشکل از افراد ایرانی و دیگری دوسر متشکل از تنوخیان بود، و به وسیله این دو سپاه با عرب هایی که از وی اطاعت نمی کردند می جنگید.

نعمان رأی قاطع داشت و دوراندیش و نگهبان حکومت خود بود. هیچ يك از ملوک حیره از حیث اموال و خدم و حشم و بردگان به پایه او نمی رسید. حیره در زمان ما ساحل فرات است، چه فرات در آن روزگار به اطراف خشکی نزدیک بود و تا نجف امتداد داشت.

چون سی سال از حکومت نعمان گذشت، روزی بر کاخ خورنق نشست و این کاخ به شهر نجف و درختان خرما و بوستانها و باغها و چشمه هایی که از سوی مغرب آن را فرا گرفته اند و به رود فرات که در طرف مشرق آن جاری است، مشرف است. سبزه ها و شکوفه ها و چشمه های جاری و قارچهای برآمده و چریدن شتران و شکار آهوان و خرگوشان، و نیز در رود فرات ملاحان و غواصان و صیادان، و در حیره اموال و خدم و حشم و مردمی که در آن موج می زدند، همه اینها نظر نعمان را جلب کرد. آن گاه به فکر فرو رفت و پیش خود گفت: این همه که امروز مالک آن هستم چه سودی دارد! حال آنکه فردا

شخص دیگری مالک آنها خواهد بود ۱ سپس فرمان داد که حاجبان از دربار دور شوند ، و چون شب فرا رسید ، عباپی پوشید و از آنجا رفت و کس وی را ندید . عدی بن زید در خطاب به نعمان بن منذر گوید : [۶۹]

و تدبیره ربّ الخورنق از اشرف یوماً وللهدی تفکیر
سره حاله و کثره ما یملک و البحر معرضاً و السدیر
فارعوی قلبه و قال ما غبطه حیّ الی الممات یصیر^۱

منذر بن نعمان : پس از نعمان اعور پسرش منذر ۴۴ سال حکومت کرد . مادرش هند دختر زید مناة بن زید بن عمرو غسانی بود . از مدت پادشاهی وی ۸ سال و ۹ ماه در زمان بهرام گور پسر یزدگرد ، و ۱۸ سال و ۳ ماه در زمان یزدگرد پسر بهرام گور ، و ۱۷ سال در زمان فیروز پسر یزدگرد بوده است .

اسود بن منذر : پس از منذر ، پسرش اسود ۲۰ سال پادشاهی کرد . مادرش «هر» دختر نعمان ، از قبیله بنی هیجمانیه از قوم لخم بود . از مدت پادشاهی وی ۱۰ سال در زمان فیروز پسر یزدگرد ، ۴ سال در زمان بلاش پسر فیروز و ۶ سال در زمان قباد پسر فیروز بوده است .

منذر بن منذر : پس از اسود بن منذر ، برادرش منذر که مادرش نیز «هر» بود ، ۷ سال پادشاهی کرد ، و این در روزگار قباد پسر فیروز بود . و خدای داغدار است .

نعمان بن اسود : پس از منذر بن منذر ، برادرزاده اش نعمان بن اسود ۴ سال در زمان قباد حکومت کرد . مادرش ام الملك دختر عمرو بن حجر خواهر

۱- یعنی درباره صاحب خورنق (نعمان) بیندیش، که روزی از قصر نظاره می کرد، و اندیشه موجب راه یافتن است - وضع او و بسیاری دارایی و دریای پهناور (فرات) و قصر سدیر او را شادمان کرد - دلش به حقیقت متمایل شد و گفت : شخص زنده ای که بازگشت او به سوی مرگ است چرا شادمان باشد ؟
(ابیات مذکور در تاریخ یعقوبی «ترجمه فارسی ج ۱ ص ۲۵۶» نیز آمده است) .

حارث بن عمرو بن حجر کندی بود .

ابو یعفر بن علقمه : سپس ابو یعفر ذمیلی منسوب به ذمیل بطنی از قوم لخم ، جانشین نعمان شد و ۳ سال پادشاهی کرد ، و حکومتش در زمان قباد پسر فیروز بود ، و هو اعلم .

امراء القیس بن نعمان : سپس پسر نعمان اعور را که امراء القیس بن نعمان بن امراء القیس خوانند ، به پادشاهی برداشتند . و همو بود که با قبیلۀ «بکر» که یاران «بنی آکل المرار» بودند در جنگ «اواره» در خانه هایشان جنگید ، و آنان را [۷۰] شکست داد ، و قبیلۀ بکر پیش از این پشتیبان پادشاهان حیره بودند و در سختیها به یاری آنان می شتافتند ، و نیز او بود که قصر موسوم به صنبر را به دست سنمار رومی ساخت ، و شاعر درباره آن گوید :

لَيْتَ شَعْرِي مَتَى تَخَبُّ بِهَ النَّاقَةُ نَحْوَ الْعَذِيبِ وَالصَّنْبَرِ

و سراجام سنمار ، بانی قصر ، را کشت . منلمس گوید :

جَزَانِي أَخُو لَخْمٍ عَلَى ذَاتِ يَنْبَنَّا جَزَاءَ سِنْمَارٍ وَ هَاكُنْ ذَا ذَنْبٍ ٢

پادشاهی امراء القیس ۷ سال ، و معاصر با قباد پسر فیروز بود .

منذرين امراء القیس : پس از امراء القیس بن نعمان ، پسرش منذر معروف به منذر بن ماء السماء که زوالقرنین نیز خوانند به پادشاهی رسید . ماء السماء لقب مادر وی بود که به سبب زیبایی بدان ملقب شده بود . و نامش ماویه دختر عوف بن چشم بن هلال بن ربیعۀ بن زید مناة بن عامر ضحیان بن خزرج بن تیم الله بن

۱ - یعنی کاشکی می دانستم که شتر من چه وقت به سوی عذیب (نام جایی) و کاخ صنبر رهسپار می شود .

۲ - یعنی آن مرد لخمی (عمرو بن هند) به سبب آنچه میان ما روی داده بود ، به من کیفر سنمار (معمار رومی) را داد ، حال آنکه وی (سنمار) گناهی نداشت . برای اطلاع از تفصیل قضیه رک : تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۵۷-۲۶۰ (ترجمۀ فارسی) و تاریخ یعنی تصحیح نگارنده ص ۵۱۸ .

نمر بن قاسط بوده است ، و به گفته برخی وی خواهر کلیب و مهلهل است .
 منذر ۳۲ سال پادشاهی کرد ، و از مدت فرمانروایی وی ۶ سال در زمان
 قباد پسر فیروز ، و ۲۶ سال در زمان خسرو انوشیروان پسر قباد بوده است . وی
 به دست حارث اعرج که همان حارث وهاب جفنی است ، در جنگ «عین اباغ»
 کشته شد ، و این همان جنگ است که درباره آن گفته اند :
 مایوم حلیمه بسر^۱ .

اما در کتاب «معارف» چنین آمده است که : کسی که به دست حارث اعرج
 در جنگ حلیمه کشته شد ، منذر بن امرء القیس بود ، و جنگ «عین اباغ» پس از
 جنگ حلیمه ، و مقتول در جنگ عین اباغ ، منذر بن منذر بوده است . وی به
 انتقام خون پدرش به جنگ برخاست و به دست حارث اعرج کشته شد . همچنین
 صاحب معارف گوید : از کسی شنیده ام که کشنده منذر بن امرء القیس ، مره بن
 کلثوم برادر عمرو بن کلثوم ثقفی بوده است .

ملوك كنده

حارث بن عمرو : پس از منذر ، حارث بن عمرو بن حجر آكل المرار کندی
 به امارت رسید . سبب انتقال حکومت از لخمیان به ملوك كنده دوجیز بود :
 یکی [۷۱] چشم پوشی قباد پسر فیروز پادشاه ساسانی از اداره مملکت
 و سستی در امور رعیت بود ، شرح قضیه آنکه پدر وی فیروز با هیاطله ، که در
 یکی از اطراف خراسان سکونت داشتند ، جنگ کرد و قباد نیز با وی بود .
 فیروز کشته شد و قباد اسیر افتاد . سپاهیان ایران به جنگ هیاطله رفتند و سرانجام
 قباد را آزاد ساختند . وی پس از آنکه آزاد شد و به پادشاهی رسید جنگ و
 کشتار را فرو گذاشت و به کار آخرت پرداخت ، و بدین سان حکومتش ضعیف شد
 و ایرانیان به ارتکاب گناهان خوگر رفتند و بدان شادمان شدند ، و از سوی دیگر

۱ - یعنی جنگ حلیمه نهان نیست . حلیمه دختر حرث بن ابی شمر بود ، پدر
 او لشکری به سوی منذر بن ماء السماء فرستاد ، و حلیمه عطری بیرون آورد و آنان را
 عطر آگین ساخت . این مثل را درباره امر معلوم و مشهور گویند . (فرائد الادب المنجد).

«زندقه» که مزدك بن بامدادان^۱ موبد مردم را بدان دعوت می کرد، در میان ایشان شیوع یافت. وی ضعیفان را گرد می آورد و به آنان وعده حکومت می داد. از این دو پادشاهی عرب سست و ناتوان شد، زیرا ملوك عرب به حمایت پادشاهان ایران فرمانروایی می کردند. در این هنگام حارث بن عمرو بن حجر آكل المرار از طرف بكر بن وائل به حکومت تعیین شد. منذر از دارالملك خود در حیره بگریخت و پیش جرساء کلبی آمد و نزد او مقیم شد.

چون قباد چشم از جهان فرو بست و پسرش خسرو انوشروان به پادشاهی رسید، آیینی مخالف آیین پدر در پیش گرفت، و نخست به استیصال زنداقه پرداخت و آنان را کشت و گروهی را اسیر کرد، تا حکومتش نیرو گرفت، و آن گاه منذر را نیز به مملکت خود بازگردانید.

سبب دوم اینکه امرء القیس اول با قبایل ربیعہ جنگ می کرد و آنان را مقهور می ساخت، از جمله ایشان ماء السماء زن ابوحوط خطاثر بود. امرء القیس در یکی از جنگها غفلت کرد و قبیله بكر بن وائل به وی حمله بردند و مردانش را شکست داده، خود او را اسیر گرفتند. اسارت وی به دست سلمه بن مرة بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان بود. سلمه از او فدیة گرفت و آزادش ساخت. اما دشمنی او در دل های قبیله بكر باقی ماند تا آنکه پادشاهی قباد سست شد و در این هنگام قبیله بكر، حارث بن عمرو بن حجر را به حکومت برداشتند و از او پیروی نمودند و به یاری وی برخاستند تا آنکه پادشاه شد و عربان اطاعت او را پذیرفتند.

۱ - چنین است در متن عربی، و نیز در مجمل التواریخ (ص ۷۳) که شاید از حمزه گرفته، و ظاهراً باید مزدك بن بامداد یا مزدك بامدادان باشد، چنانکه در کتاب «ایران قدیم» تألیف بیرنیا ص ۱۷۶ «مزدك پسر بامداد» آمده است. و نیز رك، Christensen, Le Roi Kawādh et le communisme mazdakite. و ترجمه آن «تاریخ سلطنت قباد و ظهور مزدك» از نصرالله فلسفی و احمد بیرشك.

هشام از قول پدرش نقل می‌کند که وی در نوشته نویسندگان^۱ مردم حیره، که ملوک عرب را بر شمرده‌اند، نام حارث بن عمرو را ندیده‌است، و شاید علت ترك این باشد که حکومت او بی‌اجازه پادشاهان ایران بوده، [۷۲] و نیز وی از حیره که دارالملک بود دور بود و قرارگاه معینی نداشت و پیوسته در سرزمین عرب در حرکت بود.

منذر بن امرء القیس: وی بار دوم به حکومت رسید. تفصیل این سخن آنکه خسرو انوشروان چون زندیقان (مزدکیان) را نابود ساخت، بدو خبر رسید که آکل‌المرار به آنان پناه داده‌است. کس به نزد منذر فرستاد و او را پیش خود خواند و با گروهی از امرای خود او را تقویت کرد و پادشاهی حیره را به وی بازگردانید.

امراء القیس شاعر عرب در زمان همین منذر بود، و همو بود که حارث بن ابی‌شمر غسانی او را به طلب سلاح برانگیخت؛ و این حارث، ملقب به حارث اکبر قاتل منذر بود، و قتل وی در حدود ۴۰ سال پیش از ولادت رسول اکرم اتفاق افتاد، زیرا ولادت آن حضرت در سال چهل سلطنت انوشروان بود، و از جمله دلایل در این مورد شعر امرء القیس است که در آن یکی از افراد بنی تمیم را که به پدر او غدر کرده بود سرزنش می‌کند، شعر این است:

لاحمیری وفا ولا عدس^۱ ولا است غیر تحکه الثفر^۲

عدس جد «لقیط» و «حاجب» دو پسر زراره است، و خدا داند.

عمرو بن منذر: او را عمرو بن هند نیز خوانند و به لقب مضط الحجاره^۳ و محرق الثانی ملقب شده‌است. مادرش هند دختر عمه امرء القیس شاعر، و دختر عمرو بن حجر کندی آکل‌المرار بود. هند جز عمرو، دو پسر دیگر به نام قابوس

۱ - متن عربی چنین است، «انه لم یجد الحارث فیمن احصاء کتاب اهل الحیره من ملوک العرب ...» که کتاب را به تخفیف یا تشدید تاء هر دو قسم می‌توان خواند.

۲ - یعنی، نه «حمیری» و فاکرد و نه عدس، و رانکی کفل خران را نمی‌خارد.

۳ - این لقب را به سبب استواری رأی به وی داده‌اند.

و منذر داشت. عمرو بن هند سرانجام به دست عمرو بن کلثوم کشته شد، چنانکه
 اخطل گوید:

أَبْنَى كَلْبٍ إِنْ عَمِيَ اللَّذَّا قَتَلَا الْمُلُوكَ وَفَكَكَا الْأَغْلَا^۱

مراد وی از دو عم، عمرو بن کلثوم کشنده عمرو بن هند، و مرة بن کلثوم
 کشنده نعمان بن منذر است.

عمرو بن هند در پادشاهی قوی بود. با قبیله تمیم در خانه‌های آنان
 جنگید و در جنگ «اواره» به همراه برادرش اسعد بن منذر، صدتن از «بنی
 دارم» را بکشت. [۷۳]

از مدت حکومت عمرو بن هند، ۱۶ سال مصادف با زمان انوشروان
 بود. و ولادت رسول اکرم ۸ سال و ۶ ماه گذشته از حکومت وی اتفاق افتاد،
 و این سال عام الفیل است یعنی سالی که ابرهه اشرم ابویکسوم با پیلان به مکه
 روی آورد، و مصادف بود با ۳۴ سال و هشتمین ماه و به قولی چهل و یکمین
 سال پادشاهی انوشروان پسر قباد. عمرو بن هند پس از این ۷ سال و ۶ ماه
 فرمان راند.

قابوس بن منذر: پس از عمرو بن منذر، برادرش قابوس بن منذر مدت
 چهار سال در زمان انوشروان فرمان راند و به گفته برخی وی اصلاً به حکومت
 نرسیده است، اما چون پدر و برادرش پادشاه بودند، وی را نیز ملك خواندند.
 قابوس نرم رفتار بود و او را قننه العرس خوانند، و گفته‌اند که ناتوان و زبون
 بود و مردی از قبیله یشکر او را کشت^۲.

۱- یعنی، ای بنی کلب، دو عموی من کسانی هستند که پادشاهان را کشتند و
 زنجیرها را گشودند.

۲- چنین روایت است که از ملکان به حیره کسی نمرد (به اجل طبیعی) الا قابوس
 بن منذر، دیگران همه به شکارگاه و در رزم و جنگ بمردند و (کشته) گشتند، از درستی
 هوای آن (مجمعل التواریخ ص ۱۵۲).

فیشهرت^۱: پس از او فیشهرت ایرانی، معاصر انوشروان يك سال پادشاهی کرد.

منذر بن منذر: سپس منذر بن منذر برادر عمرو بن هند ۴ سال پادشاهی کرد، ۸ ماه آن مصادف با سلطنت انوشروان و ۳ سال و ۴ ماه مصادف با زمان هرمز پسر خسرو انوشروان بود. و خدا به نهانی‌ها داناست.

نعمان بن منذر: ابو قابوس نعمان بن منذر پس از پدر حکومت یافت. وی کشته عبيد بن ابرص در جنگ با وی، و نیز کشته عدی بن زید و معاصر نابغه ذیانی جنگجوی شهر قرقیسیا^۲ و بناکننده غریب^۳ بود، و آن دو طربال (بنا)^۴ بود که در روز جنگ آنها را به خون کشتگان آغشته می‌کرد.

برخی از صاحبان اخبار گویند: نعمان که بت پرست بود، آیین نصرانیت را به دعوت عدی بن زید پذیرفت. سبب این امر آنکه وی روزی سوار بر اسب همراه عدی بن زید بیرون آمد. در پشت حیره به گورهای که در کناره رودخانه

۱ - مجمل التواریخ (ص ۱۵۳)، شهر ب، جرجی زیدان گوید، فیشهرت یا زید (حاشیه مجمل). در جای دیگر از کتاب حاضر متن عربی ص ۷۵، «شهرت» آمده.
۲ - قرقیسیا شهری است در محل اتصال رود خابور به فرات نزدیک رقه. حمزه اصفهانی گوید، قرقیسیا معرب کرکیسیا و مأخوذ از کرکیس است، و آن اسپانی است که به مسابقه فرستند (حلبه). به قول برخی این شهر به نام قرقیسیا سیرطهمورت پادشاه ایران نامیده شده است. ر.ک، معجم البلدان ذیل قرقیسیا.

۳ - غریب، دو بنا چون صومعه بودند در بیرون کوفه نزدیک قبر علی بن ابی طالب (ع)، و گفته‌اند، آنها قبر مالک و عقیل است که ندیمان جذیمة الابرش بودند. وجه تسمیه آنها این است که نعمان بن منذر در روز کفر هر که را می‌دید می‌کشت و غریان را به خون وی تفریه می‌کرد. ر.ک، منتهی الارب.

۴ - طربال، این درید گوید، قطعه‌ای از کوه یا دیوار مستطیلی در هواست که کج می‌شود، و بعضی گفته‌اند، قطعه بلندی از دیوار یا صخره بزرگ مشرف از کوه است و طربال شام صومعه‌های آنجا را گویند.

بود رسیدند و آنجا ایستاد . آن گاه عدی گفت : لعنت از تو دور باد ، آیا می دانی

که این قبرها چه می گویند ؟ گفت : نه . گفت : می گویند : [۷۴]

ایها الركب المخبون علی الارض مجنون
مثل ما اتم حینا وکما نحن تکنونون^۱

نعمان گفت : تکرار کن ، گفت : آنها می گویند :

رب ركب قد انا خوا حولنا یشربون الخمر بالماء الزلال
ثم اضحوا لب الدهر بهم وکذاک الدهر حالا بعد حال^۲

آن گاه بازگشت و نصرانی شد .

مادر نعمان ، سلمی دختر وائل بن عطیه زرگر (صانع) از مردم فدک بود .

۲۲ سال پادشاهی کرد ، که از آن ۷ سال و ۸ ماه به روزگار هرمز پسر انوشروان و ۱۴ سال و ۴ ماه به روزگار خسرو پرویز پسر هرمز بود . پرویز او را بکشت و حکومت لخمیان پایان یافت ، و به سبب قتل وی جنگ زی قار واقع شد .

نعمان بن منذر فرزندی داشت از جمله ایشان منذر بود ملقب به مغرور ، که خود این نام برگرفت ، و دیگر هند و حرقه و حریقه و غنقیقیر بودند .

ایاس بن قبیصه : سپس ایاس بن قبیصه طای (طائی؟) به همراهی بحرجان

(نخیرجان؟)^۳ فارسی ۷ سال پادشاهی کرد ، و این در روزگار پرویز بود . رسول

۱ - یعنی : ای کاروانی که بر زمین اسب می بویانید و کوشا هستید ، ما چون شما

زندگی کردیم و شما نیز مانند ما خواهید شد .

۲ - یعنی چه بسا کاروانی که در اطراف ما شتران را خوابانیدند تا شراب با

آب زلال بنوشند . سپس روزگار با ایشان به بازی برخاست ، چنین است روزگار که حالات دیگرگون دارد .

۳ - شاید تصحیف « نخیرجان » باشد ، در کتابهای تاریخ از شخصی به همین

نام اسم برده اند . یاقوت در معجم البلدان (چاپ لیدن ج ۲ ص ۶۳۶ و ۴۲۵) گوید : نخیرجان خزانه دار کسری بود . در تاریخ یعقوبی (ترجمه فارسی ج ۲ ص ۴۱ و حاشیه

آن) و نیز در فتوح البلدان ص ۴۴۴ نخیرخان (نخیرجان؟) آمده است .

اکرم در يك سال و ششمین ماه حکومت ایاس مبعوث شد که مصادف با شانزدهمین و به گفته محمد بن حبیب بیستمین سال پادشاهی خسرو پرویز بود . و خدا به حقیقت امور داناتراست .

زادیه (دادویه) ۱ : سپس زادیه (دادویه) پسر ماهبیان بن مهرابنداد همدانی ۱۷ سال پادشاهی کرد : در روزگار پرویز ۱۴ سال و ۸ ماه و در زمان شیرویه پسر پرویز ۸ ماه و در زمان اردشیر پسر شیرویه يك سال و ۷ ماه ، و در زمان پوران دختر پرویز (پوران دخت) يك ماه بود . [۷۵] هجرت رسول خدا در سال ۲۹ ، و به گفته محمد بن حبیب در سال ۳۳ از پادشاهی خسرو پرویز انجام گرفت ، ۱۵ سال و ۸ ماه پس از حکومت زادیه (دادویه) رسول خدا وفات یافت و ابوبکر جانشین وی شد ، و این تاریخ مصادف با چهارمین ماه پادشاهی اردشیر پسر شیرویه بود .

منذر بن نعمان بن منذر : سپس منذر بن نعمان پادشاه شد ، و تازیان وی را مغرور خوانند و در بحرین روز جوانا^۲ کشته شد ، و حکومت وی و دیگران تا ورود خالد بن ولید به حیره ۸ ماه بود .

شماره پادشاهان آل نصر و جانشینان آنان از بندگان و ایرانیان که در حیره فرمان راندند ، ۲۵ تن بود و مجموعاً مدت ۶۲۳ سال و ۱۱ ماه پادشاهی کردند . هشام گوید : این ۶ تن که ذکر آنان گذشت ، دخیلان حکومت بنی نصر بودند و ایشان عبارت اند از : اوس بن اقلام ، حارث بن عمرو بن حجر کندی ، ابویعفر علقمه ، ایاس بن قبیصه ، شهرت^۳ و زادیه (دادویه) فارسی . و گویند هیچ-

۱ - مجمل (ص ۱۵۳) ، زادیه . مرحوم بهار گوید ، ظاهراً دادویه است .

(حاشیه همان کتاب) ، در صفحه ۷۵ متن عربی کتاب حاضر این نام تکرار شده و روی یاء آن فتحه گذاشته اند که ضبط دادویه را تأیید می کند .

۲ - جواناء نام قلمه ای است از آن عبدقیس در بحرین ، که در روزگار ابوبکر فتح شد ، و برخی آن را جوانا به همزه آورده اند به معنی پناهگاه . رک ، معجم البلدان .

۳ - در صفحه ۱۱۲ «فیهرت» درج شده ، رک ، حاشیه همان صفحه .

يك از ملوك حیره ، در حیره نمرند جز قابوس بن منذر ، و همه در غزوه‌ها و شکارگاهها و دور از وطن مردند ^۱ ، و گفته‌اند که این به سبب خوبی و درستی هوای حیره است ، و عرب گوید : يك شب در حیره بسر بردن از تناول شربتی سودمندتر است .

لادریطوس^۲ : آمدن خالد بن ولید به حیره در زمان پوران دختر پرویز و ۱۲ سال پس از هجرت رسول خدا بود ، و در آخر خلافت ابوبکر ، پوران به سلطنت رسید و پس از آمدن خالد به حیره ۷ ماه پادشاهی کرد : ۳ ماه در روزگار ابوبکر و ۴ ماه در زمان عمر .

یزدگرد پسر شهریار : سپس یزدگرد پسر شهریار بن پرویز ۱۹ سال فرمان راند ، بدین سان که در مداین پیش از آمدن عرب و رفتن وی از آنجا ۴ سال [۷۶] که مصادف با خلافت عمر بود ، و پس از آن تا کشته شدنش در مرو ۱۵ سال پادشاهی کرد که ۵ سال و ۸ ماه در خلافت عمر و ۹ سال و ۴ ماه در خلافت عثمان بوده است .

۱- رك ، حاشیه ۲ ص ۱۱۱ همین کتاب ، و مجمل ص ۱۵۳ .

۲ - شرحی که ذیل این نام آمده با خود عنوان مربوط به نظر نمی‌رسد .

باب پنجم دو کراسهای تیخ غنایان، ملوک عرب شام

ذکرسالهای تاریخ غسانیان ، ملوک عرب شام

آل جفنه از طرف قیاصره برعرب شام حکومت داشتند ، چنانکه آل نصر از طرف اکاسره (پادشاهان ساسانی) برعرب عراق حاکم بودند . اصل آل جفنه ازقبیلۀ ازد ساکن یمن بود . این قبیلۀ شکستن بند عرم را- که به لغت حمیر به «بند آب» اطلاق می شود - نزدیک دیدند و از سیل ترسیدند وپراکنده شدند ، گروهی از ایشان به شام رسیدند و به آبی موسوم به غسان فرود آمدند و از آن آب بخوردند و از این رو غسان خوانده شدند . سپس ثعلبه بن عمرو غسانی ایشان را به بادیۀ شام برد ، و ملوک آنجا از طرف قیاصره تعیین می شد .

سلیح بن حلوان : چون قبیلۀ غسان در جوار قبیلۀ سلیح بن حلوان فرود آمدند ، بدیشان خراج تعیین کردند ، و مأمور گرد آوردن آن سبیط از قبیلۀ ثعلبه بن عمرو بن عوف بن ضجعم بن حماطه بود . سبیط برای گرفتن خراج نزد ثعلبه آمد ، او مهلت خواست ، سبیط گفت : یا باید خراج زودتر بدهی یا خانواده ترا اسیر می گیرم . ثعلبه که مردی حلیم بود ، گفت : آیا می خواهی ترا نزد کسی بفرستم که دشواری خراج را حل کند ؟ گفت : آری . ثعلبه او را نزد برادرش جذع بن عمر که حیلۀ گر بود فرستاد . سبیط نزد او آمد و همان سخن را تکرار کرد . جذع با شمشیری به نیام زرین بیرون آمد و گفت : اگر به گردآوری خراج پردازم مرا حقی هست ؟ سبیط گفت : آری . جذع شمشیر را

به سوی او برد و گفت بگیر. غلاف شمشیر به دست سبیط ماند و جذع با خود شمشیر که از غلاف کشیده بود وی را زد و کشت، و عبارت «خَذَّ مِنْ جِذْعِ مَا عَطَاكَ» مثل شد. آن گاه میان سلیح و غسان جنگ افتاد^۱ و غسانیان قوم سلیح را از شام بیرون کردند و خود پادشاهان آنجا شدند. و خدا به حقایق امور آگاه تر است. [۷۷]

جفنه بن عمرو: نخستین پادشاه غسانی، جفنه بن عمرو مزریق بن عامر ماء السماء بن حارثه غطریف بن امرء القیس بطریق بن ثعلبه بن مازن بن ازد ابن غوث بود. سبب آنکه عمرو را مزریق لقب دادند، به پندار قبیله ازد، این بود که وی در هر روز از سالهای پادشاهی خود دو جامه فاخر پاره می کرد^۲ تا دیگری آنها را نپوشد، و فرزندان او مزرقه خوانده شدند. و گفته اند وجه تسمیه این بود که در روزگار او قبیله ازد هنگام گریز از سیل عرم پراکنده و دسته دسته شدند، و تازیان به دوری و پراکندگی ازد از سرزمین سبا مثل زدند و گفتند: «زَهَبَتْ بَنُو فُلَانٍ بِأَدَى سَبَا»، و گفته اند که: سیل عرم ۴۰۰ سال پیش از اسلام بود. اما عامر که به ماء السماء ملقب شد، سبب آن بود که در روزگار وی «ازد» به گرسنگی افتادند. وی آذوقه ایشان را تا نزول باران متکفل شد، گفتند: عامر برای ما عوض باران آسمان است.

جفنه بن عمرو که بر عرب شام فرمان می راند، از طرف نسطورس پادشاه روم به حکومت تعیین شده بود. وی به هنگام پادشاهی خود ملوک قضاعه را که از قبیله سلیح بودند و ضجاعمه خوانده می شدند بکشت، و قبیله قضاعه و رومیانی که در شام بودند مطیع وی شدند، و جلیق^۳ و قریه و استخرهایی ساخت، آن گاه از دنیا رفت. پادشاهی او ۴۵ سال و ۳ ماه بود.

عمرو بن جفنه: پس از جفنه، پسرش عمرو بن جفنه ۵ سال فرمان راند

۱- بدین معنی از «مزق» دانسته اند یعنی شکافتن.

۲- جلیق به کسر اول و تشدید و کسر دوم، نام سراسر ولایت غوطه، و به گفته برخی نام خود دمشق یا قریه ای از آن بوده است. رک: معجم البلدان.

و دیرهایی را از قبیل دیرحالی و دیر ایوب و دیر هنداد بساخت .

ثعلبه بن عمرو: پس از عمرو بن جفنه ، پسرش ثعلبه بن عمرو بن جفنه ۱۷ سال پادشاهی کرد ، و ناحیه عقه و نیز صرح غدیر (کوشک غدیر) را در اطراف حوران به جانب بلقاء بساخت .

حارث بن ثعلبه : پس از او پسرش حارث بن ثعلبه ۲۰ سال فرمان راند و هیچ بنایی نساخت .

جبله بن حارث : سپس پسر او جبله بن حارث مدت ۱۰ سال پادشاهی کرد و پلها و راهها و نیز ناحیه قسطل^۱ را ساخت . [۷۸]

حارث بن جبله : پس از جبله ، پسرش حارث بن جبله ۱۰ سال پادشاهی کرد . مادرش ماریه ذات القرطین دختر عمرو بن جفنه بود . حارث در بلقاء می نشست و در آنجا رود حفیر و استخری میان دعبان و قصر ابیر و معان را بنا کرد^۲ .

منذر بن حارث : پس از حارث ، پسرش منذر اکبر پسر ماریه به پادشاهی رسید . وی دو ناحیه حربا و زرقا را در نزدیکی غدیر بنا کرد ، و ۳ سال فرمان راند .

نعمان بن حارث : پس از منذر ، نعمان بن حارث بن ماریه ۱۵ سال و ۶ ماه پادشاهی کرد ، و بمرد .

منذر بن حارث : پس از نعمان ، برادرش منذر اصغر ابوشمر بن حارث بن ماریه ۱۳ سال فرمان راند ، والله اعلم .

جبله بن حارث : پس از منذر ، برادرش جبله بن حارث بن ماریه ۳۴ سال

۱ - یاقوت گوید ، قسطل به فتح اول و سوم نام جایی است نزدیک بلقا از سرزمین دمشق در راه مدینه . (معجم البلدان) .

۲ - متن عربی چنین است ، و بنیها الحفیر و مصنعة بین دعبان و قصر ابیر و معان . در مجمل التواریخ آمده ، و حفیر را بنا کرد و دیگر بنا میان قصر اشراف و دعبان کرد . معنی چندان روشن نیست و ترجمه ما در متن قابل تردید است .

سلطنت کرد و از دنیا رفت. وی در «حارب» می نشست و قصرهای حارب و محارب و منیعه را بنا کرد.

ایهم بن حارث: آن گاه ایهم بن حارث بن ماریه ۳ سال پادشاهی کرد و دیرهای ضخم و نبوه و سعف را بساخت، و از دنیا رفت.

عمرو بن حارث: پس از او برادرش عمرو بن حارث بن ماریه ۲۶ سال و دو ماه سلطنت کرد. وی در سدیر می نشست و قصرهای فضا و صفاء العجالات و منار را بساخت و بمرد.

جفنة الاصغر: سپس جفنة الاصغر بن منذر بن حارث بن ماریه ملقب به «محرَق» ۳۰ سال پادشاهی کرد، و او را بدان سبب محرق گویند که حیره را سوزانید. آل محرق نیز بدو منسوب اند. عدی بن زید در خطاب به نعمان بن منذر در این باره گوید:

سَمَا صَقَرٌ فَأَشْفَلَ جَانِبَيْهَا وَالْهَالِكُ الْمَرْوَحُ وَالْغَرِيبُ
فَبِتَنٍ لَدَى الثَّوِيَّةِ مَلْجَمَاتٍ فَصِيحَنَ الْعِبَادِ وَهُنَّ سَبَبُ^۱

وی سفردوست و رام پیما بود ۳۰ سال پادشاهی کرد و بمرد و خدا داناتراست. [۷۹]

نعمان بن منذر: پس از جفنة اصغر، نعمان اصغر بن منذر اکبر بن حارث بن ماریه يك سال فرمان راند و هیچ بنایی نساخت.

نعمان بن عمرو: سپس نعمان بن عمرو بن منذر ۲۷ سال پادشاهی کرد. قصر سویداء و حارب را بساخت. پدرش عمرو سلطنت نکرد، لیکن همراه سپاهیان جنگ می کرد، و هموست که نابغه در این شعر وی را ستوده است:

۱ - یعنی: چرخ (پرندۀ شکاری) به هوا برخاست و دوسوی آنجا را فراگرفت، و مردان آسایش دهنده و غریب ترا سرگرم کردند - در نزد ثویه زنانی سوار براسب (یا بر دارندۀ دیگهای خوراك) شب به روز آوردند، و به بندگان فریاد زدند در حالی که آنان آزاد بودند (ثویه نام جایی نزدیک کوفه و به گفته برخی ویرانه ای در جانب حیره بود که نعمان آنجا را زندان قرار داده بود).

عَلَى لَعَمْرُو نِعْمَةٌ بَعْدَ نِعْمَةٍ لَوْلَا لَيْسَتْ بِذَاتِ عَقَارِبٍ^۱

و از منذر پندر عمرو چنین یاد کرده است : « و قصر لصیداء التي عند حارب » .
جبله بن نعمان : پس از نعمان ، پسرش جبله بن نعمان پادشاه شد . وی
در صفین می نشست ، و صاحب « عین اباغ » بود . منذر بن ماء السماء به دست او
کشته شد . پادشاهی او ۱۶ سال بود .

نعمان بن ایهم : سپس نعمان بن ایهم بن حارث بن ماریه ۲۱ سال پادشاهی
کرد و اثری بجا نگذاشت و از دنیا رفت .

حارث بن ایهم : پس از وی برادرش حارث بن ایهم ۲۲ سال و ۵ ماه
فرمان راند و اثری بجا نگذاشت و درگذشت .

نعمان بن حارث : سپس نعمان بن حارث ۱۸ سال سلطنت کرد و استخرهای
« رصافه » را که به دست یکی از ملوک لخم ویران شده بود مرمت کرد^۲ .

منذر بن نعمان : پس از وی پسرش منذر بن نعمان ۱۹ سال پادشاهی کرد
و چیزی بجا نگذاشت و بمرد .

عمرو بن نعمان : برادر منذر بود و ۳۳ سال و ۴ ماه سلطنت کرد و چیزی
بجا نگذاشت و درگذشت .

حجر بن نعمان : برادر عمرو بود و ۱۲ سال پادشاهی کرد .

حارث بن حجر : پسر حجر بود و ۲۶ سال پادشاهی کرد . [۸۰]

جبله بن حارث : پسر حارث بود و ۱۷ سال و یک ماه فرمان راند .

حارث بن جبله : پسر جبله بود که او را حارث بن ابی شمر نیز خوانند .

۱ - یعنی عمرو (بن حارث اصغر ، پندر نعمان) را برمن حق نعمت تازه ای است
چنانکه پدرش را برمن حقی بود ، و این نعمتها بی عقارب (بی آزار و منت گذاری) بود .
رك ، دیوان نابغه ذبیانی چاپ دارصادر ، داربیروت ۱۳۷۹ هـ . ق . ص ۹ .

۲ - صاحب مجمل (ص ۱۷۶) آورد ، و صهاریع الرصافه آباد کرد ، در متن کتاب
نیز « صهاریع الرصافه » آمده ، صهاریع جمع صهریع یعنی حوض و استخر . رك ، اقرب
الموارد ذیل « صهرج » ، و « رصافه » علم بالغلبه برای محله ای در بغداد است .

بنی کنانه را کشتار کرد . در جایه می نشست و ۲۱ سال و ۵ ماه سلطنت کرد ،
والله اعلم .

نعمان بن حارث : پسر حارث و کنیه او ابوکرب و لقبش قطام^۱ بود .
بناهایی مشرف به غور اقصی^۲ بساخت . نابقه در این شعر بدو گریسته است :
بَکَى حارث الجولان من فقد ربه وجوران منه خاشع متضائل
مدت ۳۷ سال و ۳ ماه پادشاهی کرد ، والله اعلم .

ایهم بن جبلة : پس از نعمان ، ایهم بن جبلة بن حارث بن ابی شعر ۲۷ سال
و ۲ ماه فرمان راند . وی صاحب « تدمر » و قصر برکه و ذات انمار بود ، و
بنی القبرین^۳ جسرو عامله را کشتار کرد ، نابقه در این باره گوید :
ضلت حلومهم عنهم و غرهم سن المعیدی فی رعی و تعزيب^۴

منذر بن جبلة : سپس برادر ایهم ، منذر بن جبلة ۱۳ سال سلطنت کرد ،
و خدا دانایتر است .

شراحیل بن جبلة : پس از او برادرش شراحیل بن جبلة ۲۵ سال و ۳ ماه
فرمان راند .

۱ - مجمل (ص ۱۷۲) ، قطان .

۲ - مرادغور اردن در شام است که میان بیت المقدس و دمشق قرار دارد . رک،
معجم البلدان .

۳ - مجمل (ص ۱۷۲) ، « و غزا کرد به بنی القین برخبر و غایله ... » که قطعاً
منلوط است . در چاپ بیروت چنین است ، « والموقع بین القبرین ، جسرو عامله . مرحوم
بهار در حاشیه همان کتاب گوید ، بنی القین آن است که بلقین گویند (قاموس) و ظاهراً
حمزه هم غلط دارد و باید متن چنین باشد ، بنی القین و جسرو عامله حقیقت امر
معلوم نشد .

۴ - یعنی ، قبیله « معیدی » خردهای خود را از دست دادند ، و اینکه در
چرانیدن گلهها مراقبت کردند و در چراگاه با گلهها خوابیدند ، آنان را مغرور کرد . (رک،
دیوان نابقه ذبیانی ص ۱۴) .

عمرو بن جبلة : سپس برادر شراحیل عمرو بن جبلة ۱۰ سال و ۲ ماه پادشاهی کرد . [۸۱]

جبلة بن حارث : سپس برادر زاده عمرو ، موسوم به جبلة بن حارث ابن جبلة بن ابی شمر ۴ سال فرمانروایی کرد . این بود آنچه بر ما معلوم شد ، و دانش نزد خداست .

جبلة بن ایهم : پس از او جبلة بن ایهم بن جبلة بن حارث بن ماریه آخرین پادشاه غسانی ۳ سال فرمان راند . وی نخست مسلمان بود ، اما آیین نصرانیت پذیرفت و به روم پناه برد .

همه ملوک بنی جفنه از قوم غسان ۳۲ تن بودند و ۶۱۶ سال پادشاهی کردند .

باب هشتم در ذکر سالهای تیغ ملوک حمیر از عرب مین

ذکر سالیهای تاریخ ملوک حمیر از عرب یمن

یَعْرَبُ بْنُ قَحْطَانَ با فرزندان خود به سرزمین یمن آمد و در آنجا سکونت گزید. وی نخستین کسی است که به زبان عربی سخن گفت، و هم نخستین کسی است که فرزندانش به وی تحیت پادشاهی و نیز «آیت اللعن» و «انعم صباحاً»^۱ گفتند. یمانیان همه از نسل او هستند. پسر یعرب بن قحطان، یثجب، و پسر یثجب، سبا بود که ملوک حمیر از فرزندان همین «سبا» هستند. و سبب آنکه وی را سبا خواندند، این بود که نخستین کسی از فرزندان قحطان بود که اسیر گرفت^۲. این سخنان که نقل شد از گفتار یمانیان درباره آغاز تاریخ خود بود. در اخباری که هیشم بن عدی از قول ابن عباس آورده است، چنین خواندم که: تاریخ عرب عاربه از هنگام «ارم» است، و اینان ده فرقه بودند به نامهای عاد، ثمود، طسم، جدیس، عمالیق، عبیل، امیم، وبار، که قبیله است، جاسم و قحطان. تاریخ این فرقه‌ها بر مبدأ سالیهای ارم بود تا آن‌گاه که همه آنها یکی پس از دیگری نابود شدند، و گروه اندکی از ایشان بجا ماندند که «ارمان» نامیده می‌شدند، و روزگاری بر همان تاریخ زندگی کردند تا آنکه

۱ - یعنی رحمت خدا از تو دور مباد، صبح بخیر.

۲ - به این تعبیر «سبا» از «سبی» یعنی اسیر کردن گرفته شده است. مؤلف در سطور بعد این وجه تسمیه را ناروا شمرده است.

اردوان ملك ببط در اواخر پادشاهی اشکانیان با ایشان جنگ کرد و در همین اثنا اردشیر پسر بابک پادشاه ایران بدیشان رسید و هردو گروه را نابود ساخت. [۸۲] در اخباری به روایت عیسی بن داب خواندم که : در روزگار جمشید پادشاه ایران ، هود به قوم عاد و صالح به قوم ثمود پیغمبر شدند ، و در زمان فریدون ، ابراهیم (ع) و در زمان منوچهر (منوشهر) ، موسی (ع) به پیغمبری برانگیخته شدند. پادشاه یمن در زمان منوچهر ، شمر بن املوک و در طاعت او بود ، همچنین پسرش در اطاعت پادشاه ایران بود . شمر شهر ظفار را در یمن بساخت و همه عمالیک را از یمن بیرون کرد .

تسلط بنی قحطان به سرزمین یمن در زمان کیقباد بود . از جمله آنان عبد شمس بن یثجب بن یعرب بن قحطان به مردم یمن فرمانروایی کرد و در شهرها و ولایات آن سرزمین بگشت و بقایای عاد را تبع کرد و همه آنان را اسیر و برده گرفت و بدین سبب او را « سبا » خواندند . و من (حمزه اصفهانی مؤلف کتاب) نمی دانم که این داب (روایت کننده داستان) با توجه به اینکه از علم نسب آگاه است ، چگونه این وجه را گفته است ، زیرا « سبی » مهموز نیست اما « سبا » مهموز است ، نظیر این است قول بعضی درباره طی که در وجه تسمیه آن گفته اند : چون وی نخستین کسی بود که آبشخورها را طی کرد بدان نام خوانده شد ، و من عهده دار صحت این دو تعبیر نتوانم شد ، و خدا داناتر است .

حمیر بن سبا : نخستین پادشاه از فرزندان قحطان ، حمیر بن سبا بود . وی تا هنگامی که پیر شد و درگذشت پادشاه بود . سپس فرزندان او به امارت رسیدند ، اما به بیرون از سرزمین یمن تسلط نداشتند ، تا قرنهای گذشت و حارث رایش که تبع اول است به سلطنت رسید . پیش از رایش دو پادشاه در یمن فرمان راندند : یکی در سبا و دیگری در حضرموت ، و همه یمانیان تحت اطاعت ایشان نبودند ، اما در زمان رایش همه تابع و مطیع او شدند و بدین سبب آنان را تبع خواندند . پادشاهی حمیر بن سبا ۱۵۰ سال بود .

حارث رایش: حارث بن قیس بن صیفی بن سبای اصغر حمیری نخستین پادشاهی بود که به جنگ پرداخت و از دشمنان غنایمی گرفت و آنان را به یمن آورد، و بدین سان قوم حمیر در روزگار او شادکم و توانگر شدند و اورا رایش (شادکم و توانگر) خواندند. میان رایش و حمیر (بن سبا) ۱۵ پدر فاصله هست. در عصر وی لقمان بن عاد صاحب کرکسان (لبدالنسور^۱) درگذشت. [۸۳]

رایش نخست به دورترین ناحیه یعنی هند لشکر کشید و سپس با ترکان در آذربایجان جنگ کرد و جنگجویان آنان را کشت و فرزندان شان را اسیر گرفت. پادشاهی او ۱۲۵ سال بود.

ابرّه ذوالمنار: سپس ابره^۲ ذوالمنار پسر حارث رایش پادشاه شد، و چون وی نخستین کسی بود که در راهها و مسافتهایی که برای جنگ طی می کرد منارها (آتشگاهها) نصب کرد تا به هنگام بازگشت بدانها راه یابد، بدین سبب او را ذوالمنار گفتند^۳. مدت پادشاهی او ۱۸۳ سال بود.

افریقس بن ابره: پس از ابره، افریقس بن ابره^۴ بن رایش فرمانروایی کرد و به قصد جنگ با قوم بربر به سرزمین «مغرب» لشکر کشید و در آنجا شهر «افریقیه» را - که به نام خود اوست - ساخت، و در آن بلاد تا آنجا که آباد بود همه را تصرف کرد و ۱۶۴ سال فرمان راند.

عبد ذوالاذعار: پس از او برادرش ذوالاذعار بن ابره به سلطنت رسید. در زمان حیات پدرش با بلاد نسناس جنگ کرد. پادشاهی وی ۲۵ سال بود.

۱ - تفصیل داستان لقمان ولید و نسر در تاریخ طبری آمده است. ر.ک: طبری ج ۱، ص ۲۴۰، و مجمل التواریخ ص ۱۵۵.

۲ - در مجمل (ص ۱۵۵) چنین آمده، و هر جایگاه که رسید میلهها فرمود کردن به راه اندر، تا آثار سفر او بدانند، و بازگشتن در بیابانها آسان تر بود، و به شب اندر آتش کردی بر میلهها، تا لشکر بدان هنجار راه کردند و از این سبب او را ذوالمنار لقب کردند، و اندر این معانی شعر گفتند، مطلعش این است،

ولقد بلغت من البلاد مبالغا يا ذوالمنار (ذوالمنار؟) فما ير ام لحافكا

هَداد بن شراحیل : سپس هداد بن شراحیل پدر بلقیس مدت ۷۵ سال پادشاهی کرد و هیچ بنایی نساخت .

بلقیس دختر هداد : پس از هداد دخترش بلقیس پادشاه شد و مدت ۲۰ سال در یمن سلطنت کرد . آن گاه با سلیمان پسر داود (ع) ازدواج کرد و سلیمان او را به فلسطین برد . قوم حمیر چنین پندارند که بلقیس در زمان فرمانروایی خود در سرزمین سبا سدّ موسوم به «عرم» را ساخت ، اما این بنا پیش از حکومت تبا بعه (تبّعان) بود . گروهی از یمنیان نیز به خلاف قول حمیریان بنای عرم را از لقمان بن عاد دوم می دانند ، و گویند : گذشت روزگار آن را ویران ساخت تا آنکه بلقیس آن را مرمت کرد . و نیز گویند : عرم پس از بلقیس مدتی پابرجا بود تا سیل عرم آن را ویران کرد ، و این امر ۴۰۰ سال پیش از اسلام بود ، و خدا به حقیقت امور داناتراست .

ناشر ینعم : پس از بلقیس ، عمویش ناشر ینعم بن شراحیل به پادشاهی یمن رسید ، و به سبب اینکه در دوران فرمانروایی به خلاف عهد زوال حکومت ، به مردم انعام می کرد او را « ینعم » خواندند . وی ۸۵ سال سلطنت کرد ، والله اعلم . [۸۴]

شمر یرعش : آن گاه یرعش ابوکرب بن افریقیس بن ابرهه بن رایش به سلطنت رسید ، و به سبب لرزشی که داشت وی را یرعش خواندند .

راویان اخبار یمن در وصف آثار شمر مبالغه کرده و چنین پنداشته اند که لقب او ذوالقرنین بود و این لقب به او اختصاص داشت نه به اسکندر رومی ، و چون اسکندر نیز مانند شمر سرزمینهای دور دستی را فتح کرده است ، راویان اخبار در صدر اسلام به اشتباه لقب مذکور را به اسکندر داده اند ، خاصه که کلمه «ذو» در آغاز «ذوالقرنین» عربی است نه رومی ، و نیز «ذو» سرآغاز القاب پادشاهان روم است از قبیل : ذونواس ، ذوکلاع ، ذوجدن ، ذویزن و جز آن که در اینجا مجال ذکر آنها نیست .

اما سبب تسمیه او به ذوالقرنین این است که وی دو گیسو داشت فروخته

برپشتش . وی فتوحات بسیاری کرد و به سوی مشرق لشکر کشید و بلادخراسان را به تصرف آورد و نیز باروی شهر سغد (صغد) را ویران ساخت و بدین سبب آن را شمر کند خواندند یعنی «شمر ویران کرد»^۱ و در تعریب کلمه ، سمرقند گفتند .

در بنایی نیز نوشته‌ای به زبان حمیری پیدا شده است که بدین جمله آغاز می‌شود: «بِسْمِ اللَّهِ ، هَذَا مَا بَنَاهُ شَمِرُ بْنُ عَرْشٍ لَسِيدَةُ الشَّمْسِ» . و به گفته برخی از راویان ، شمر در زمان گشتاسب پادشاه بود ، و گروهی دیگر بر آنند که وی پیش از گشتاسب بوده و به دست رستم بن دستان کشته شده است . پادشاهی او ۳۷ سال بود .

ابومالك : پس از شمر ، پسرش ابومالك فرمانروایی کرد . اعشی درباره او گوید :

و خَانَ النِّعَمِ ابَا مَالِكٍ وَايَ امْرِئٍ لَمْ يَخْنَهُ الزَّمَنُ^۲

پادشاهی او ۵۵ سال بود ، و دانش نزد خداست .

اقرن بن ابی مالک : سپس اقرن بن ابی مالک که همان تبع دوم است ، در زمان بهمن پسر اسفندیار بن گشتاسب مدت ۵۳ سال فرمانروایی کرد ، والله اعلم .
ذوجیشان بن اقرن : وی پسر ابومالك بود و در روزگار دارا پسر دارابن بهمن و نیز پس از او مدت ۷۰ سال سلطنت کرد . [۸۵] ذوجیشان دوقبیلۀ طسم و جدیس را در یمامه کشتار کرد ، و این امر پیش از اسکندر اتفاق افتاد . توضیح

۱ - حمزه جزء دوم را «کند» فعل ماضی از مصدر کردند (= حفر کردن) دانسته است ، اما این وجه تسمیه درست نیست . کند یا کنت و قند به معنی مکان و محل و شهر در امکنه ماوراءالنهر دیده می‌شود : اوزکند ، بیکند ، خواکند ، سمرقند ، و یا قوت در معجم البلدان ذیل اوزکند گوید ، شنیدم که «کند» به زبان مردم ماوراءالنهر قریه است .
رک : برهان قاطع مصحح دکتر معین ذیل کند .

۲ - یعنی نعمت و لذت دنیا به ابومالك خیانت کرد ، و کدام کس است که زمانه به او خیانت نکرده باشد !

آنکه جماعات بسیاری از طسم و جدیس و قبایل دیگر در عمان و بحرین زندگی می کردند و نیرومند و عاقل بودند و جمعاً هفت قبیله همچون ربیع و مضر بودند بدین سان : عاد ، ثمود ، صحار ، جاسم ، وبار ، طسم و جدیس . همه اینان منقرض شدند جز بقایایی از طسم و جدیس که تا روزگار ذوجیشان بماندند ، و این پادشاه به آنان بتاخت و هلاکشان کرد . اعشی در این باره گوید :

الم تروا ارمأ وعاداً	افناهم اللیل والنهار
وانقرضت بعدهم ثمود	بماجنی فیهم قدار
وجاسم بعدها و طسم	قداوحشت منهم الدیار
وحل بالحي من جدیس	یوم من الشر مستطار
ومر دهر علی صحار	فهلکت جهرة صحار
ومتعت بعدهم وبار	ولا صحار ولا وبار
بادوا و خلوا رسوم دار	فاستوطننت بعدهم تزار
کان لهم سؤدد وحلم	و نجدة شانها وقار
اخذت علیهم صروف	دهرله علی اهله عثار

۱ - یعنی آیا قبایل ارم و عاد را ندیدید که گذشت شب و روز آنان را نابود ساخت ؟ - و پس از ایشان ثمود نیز بهسبب گناهی که «قدار» مرتکب شد (و شتر صالح را می کرد) منقرض گردید . - سپس دیار قبیله جاسم و قبیله ثمود از سکنه خالی ماند - و قبیله جدیس را نیز وقته روز ترسناک فراگرفت . - و روزکاری بر قبیله صحار گذشت و آن نیز آشکارا نابود شد - آن گاه قبیله وبار از روزگار بهره یافت ، اما نه صحار ماند و نه وبار . - همه نابود شدند و پس از خود نشانه ها و اطلال باقی گذاشتند و قبیله تزار در جای ایشان متوطن شدند . - آنان را بزرگواری و بردباری و نیکی و یاری همراه با وقار بود . - حوادث دهر بدیشان خیانت کرد ، آری روزگار براهل روزگار شر و هلاکت می آورد .

کسانی که پس از نوجیشان مانده بودند، در روزگار اسکندر به حکومت رسیدند و این در زمان نضر بن کنانه بود.

تبع بن اقرن بن شمر یرعش: او را تبع اول خوانند و پس از نوجیشان ۱۶۳ سال پادشاهی کرد.

کلی کرب بن تبع: پس از «تبع» پسرش کلی کرب ۳۵ سال پادشاهی کرد، و خدا داناتر است.

اسعد ابو کرب: پس از «کلی کرب» پسرش اسعد ابو کرب معروف به تبع اوسط مدت ۱۲۰ سال پادشاهی کرد. وی سختگیر بود و جنگهای بسیار می کرد، سرانجام قوم «حمیر» به سبب وقوع جنگهای بسیار که در آنها ایشان را رنجه می داشت، به اندیشه قتل وی افتادند. از پسرش حسان بن تبع خواستند که در قتل وی با ایشان همدستانان و یاری کند [۸۶] تا پادشاهش کنند، و چون نپذیرفت خود، او را کشتند اما پشیمان شدند و در تعیین پادشاه بعدی اختلاف کردند و ناچار حسان را به پادشاهی برداشتند.

برخی از یمنیان بر آنند که «تبع» که ذکر آن در قرآن آمده^۱ - همین شخص است و عتاب خدا متوجه او نیست بلکه به قوم تبع است، و همچنین گویند: چنانکه در ایران ملوک الطوایفی بودند که از طرف اسکندر تعیین شده بودند در یمن نیز از طرف وی ملوکی که آنان را اقبال و ذوون^۲ خوانند، فرمان می رانند، و چنانکه اردشیر ملوک طوایف ایران را بر انداخت، اسعد بن عمر نیز پادشاهان یمن را منقرض کرد.

۱ - اشاره است به آیه «اهم خیر ام قوم تبع والذین من قبلهم اهلکنهم انهم کانوا مجرمین» (سوره ۴۴ «دخان» آیه ۳۷) یعنی آیا بنی اسرائیل بهترند یا قوم تبع و پیشینیان که آنان را هلاک کردیم، زیرا ایشان گناهکار بودند. در سوره «ق» آیه ۱۴ نیز از این قوم یاد شده است.

۲ - اقبال جمع قیل پادشاهان یمن است، و ذوون جمع ذو، اشاره است به نامهای ذوالمنار، ذوجیشان و جز آن که القاب همان پادشاهان است.

حسان بن تبع : پس از اسعد ، پسرش حسان بن تبع پادشاه شد . وی به سوی قوم جدیس در یمامه رفت و آنان را نابود ساخت ، و کشتندگان پدرش را یکی بعد از دیگری به دست می آورد و می کشت تا آنکه وی را دشمن داشتند و نزد برادرش عمرو بن تبع آمدند و او را به قتل حسان واداشتند ، اما هردی از بزرگان آنان به نام ذورعین وی را از کشتن برادر بازداشت و از فرجام بد این کار او را بیم داد . عمرو پذیرفت و سرانجام حسان را کشت . پادشاهی حسان ۷۰ سال بود ، و خدا دانایتر است .

عمرو بن تبع : پس از حسان ، عمرو به پادشاهی رسید ، اما به سبب بیماریهای گوناگون و پیایی همواره در خانه و بر بستر بیماری بود ، و چون بیرون می آمد ، وی را بر تخت روان (برانکار) و بردوش مردان حرکت می دادند ، و بدین سبب او را « موئبان » و « ذوالاعواد » خواندند . موئبان مشتق از وثاب است که به زبان حمیری به بستر و رختخواب گویند ، و ذوالاعواد (صاحب چوبها) به مناسبت نشستن او بر تخت روان گفته اند . اسود بن یعفر در شعر خود از او یاد کرده است :

ولقد علمتُ سَوَى الذِّی نَبَّأَتَنِی اَنَّ السَّیْلَ سَیْلٌ ذِی الْاَعْوَادِ ۱

در کتابهای اخبار یمن چنین خواندم که : ذوالاعواد در زمان شاپور پسر اردشیر بود ، و چهار پادشاه که بعد از او فرمان راندند و نیز خواهرشان « ابضعه » در زمان هرمز پسر شاپور بودند .

پادشاهی عمرو ۶۳ سال بود ، و خدا دانایتر است . [۸۷]

عبید کلال : سپس عبید بن کلال بن مئوب به پادشاهی رسید . او دین مسیح داشت و آن را نهان می کرد . مدت پادشاهی ۷۴ سال بود .

تبع بن حسان بن تبع : پس از عبید ، تبع بن حسان بن تبع بن کلی کرب بن تبع بن افرن موسوم به تبع اصغر به حکومت رسید و آخرین پادشاه تبعان بود .

۱ - هر آینه ، بجز آنکه مرا بدان آگاه ساختی دانستم که راه راه ذوالاعواد (عمرو بن تبع) است .

خواهرزاده‌اش حارث بن عمرو بن حجر کندی را به قبیلهٔ معد^۲ امیر کرد و او را بدان‌جا فرستاد. تبع بن حسان صاحب حبرین (دارندهٔ دو کیش) و صاحب مکه و مدینه بود. همو بود که خانهٔ کعبه را بیوشانید، سپس با حبرین به یمن بازگشت و دین یهود را پذیرفت و مردم را بدان فراخواند و بدین‌سان دین یهود در یمن نفوذ کرد. وی میان یمن و ربیعہ پیمان بست. مدت ۷۸ سال پادشاهی کرد، و خدا به حقایق امور آگاه‌تر است.

مرثد بن عبید: سپس مرثد بن عبید کللال برادر تبع ۴۱ سال پادشاهی کرد، و پس از وی سلطنت حمیریان به سستی و انحطاط گرایید.

ولیعہ بر مرثد: پس از مرثد پسرش ولیعہ ۳۷ سال حکومت کرد.

ابرهه بن صباح: سپس ابرهه بن صباح به پادشاهی رسید. وی دانا و با سخاوت بود، و چون می‌دانست که حکومت به دست بنی‌معد – که قریش از آنان بودند و فرمانروایی داشتند – خواهد افتاد، معدیان را گرامی داشت.

در کتابهای اخبار یمن چنین خوانده‌ام که ابرهه در زمان شاپور نوالاکتاف پسر هرمز بود، و پس از او ابرهه صهبان بن محرث در زمان یزدگرد پدر بهرام گور، که هم زمان با منذر بن عمرو لخمی بود، حکومت کرد، و مرگ منذر چند روز پس از مرگ بهرام اتفاق افتاد. و صهبان در سراسر پادشاهی یزدگرد و نیز پسرش بهرام گور بر یمن پادشاهی می‌کرد، و پس از او صباح بن ابرهه بن صباح در زمان یزدگرد پسر بهرام گور به پادشاهی رسید، و صهبان و صباح در يك وقت ۱۵ سال سلطنت کردند. [۸۸]

حسان بن عمرو: سپس حسان بن عمرو بن تبع به پادشاهی رسید. خالد بن جعفر بن کلاب با قوم خود که اسیر شده بودند نزد او آمد و حسان آنان را آزاد ساخت، و بدین سبب خالد وی را مدح گفت. پادشاهی او ۵۷ سال بود.

ذو شنافر: پس از حسان، ذوشنافر به حکومت رسید. وی از خاندان پادشاهی نبود و درشتخو و سخت‌دل و آدم‌کش بود. هرگاه که می‌شنید ملوک

یمن پسری دارند کس می فرستاد تا پسر را بیاورند و با وی کار زشت می کرد ، و آیین ایشان چنان بود که هرکسی که با وی کار زشت کنند نشاید که پادشاه شود . پسری بود به نام زونواس ، که او را به سبب دوگیسو که بردوش وی آویزان می شد بدین نام می خواندند . نوشناتر او را نزد خود آورد تا با وی کار زشت کند . زونواس کاردی با خود داشت ، چون به وی نزدیک شد شکم او را شکافت و سرش را برید و بدین سان نوشناتر به قتل رسید . مدت پادشاهی او ۲۷ سال بود .

زونواس : سپس زونواس در روزگار فیروز پسر یزدگرد و در زمان قصی بن کلاب پادشاه شد . وی را صاحب اخدود^۱ خوانند . مردمان یمن را به مذهب یهود فرا خواند ، و آن چنان بود که به هنگام عبور از یشرب (مدینه) یهودیت را پسندید و یهودی شد . آن گاه یهودیان یشرب وی را بر آن داشتند که به جنگ نجران رود و نصاری آنجا را که مذهب نصرانیت را از فرستاده آل جفنه پادشاهان شام اخذ کرده بودند ، کیفر دهد . زونواس با گروهی بدانجا رفت و فرمان داد تا گودالهایی کنند و در آنها آتش بیفروختند و مسیحیان را بدان آتش عرضه کردند و هرکسی را که از مذهب خود برنگشت به گودال آتش انداخت ، و بدین سان گروه بسیاری را کشت ، و آن گاه به پایتخت خود در یمن بازگشت .

اما یکی از مردم یمن به نام زوثعلبان از دریاگذشت و نزد پادشاه حبشه که کیش نصرانیت داشت ، رفت و او را از کشتاری که زونواس درباره نصاری روا داشته بود آگاه ساخت . پادشاه حبشه در این باره به قیصر روم نامه نوشت و از او اجازه خواست تا سوارانی به یمن بفرستد . قیصر فرمان داد که وی زوثعلبان

۱ - یعنی صاحب گودال ، در قرآن مجید آمده ، قُتِلَ اَسْحَابُ الْاُخْدُودِ ، النّارِ

ذاتِ الْاَوْقُودِ ، اَذْمُ عَلَیْهَا قُمُودٌ ، وَهُمْ عَلٰی مَا یَفْعَلُوْنَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ شُهُودٌ ، یعنی نابود باد یاران گودال ، که آتشی شعله ور برافروختند و برکناره آن نشستند ، و ایشان عذاب را که درباره مؤمنان می کردند ناظر بودند (سوره ۸۵ «بروج» آیه ۱ - ۷) .

را در کشور حبشه جانشین خود کند و خود به یمن رود و در آنجا بنشیند . پادشاه حبشه با هفتاد هزار سوار عزیمت یمن کرد و زونواس منهزم شد و بگریخت . [۸۹] وی کسانی را به تعقیب او فرستاد ، اما زونواس چون از خشکی گذشت و به دریا رسید ، خود را در دریا انداخت تا بگذرد و از آن به بعد کسی او را ندید . پادشاهی او بیست سال بود . و خدا به حقایق امور دانایتر است .

ذو جدن : آن گاه ذو جدن جانشین زونواس شد ، او را نیز شکست دادند و تعقیب کردند ، وی به دریا پناهنده شد و خود را در آب انداخت . مدت حکومت ذو جدن و زونواس ۲۸ سال بود .

پادشاهان حمیر مجموعاً ۲۶ تن بودند که مدت ۲۰۲۰ سال فرمان راندند ، و پس از ایشان سه تن از حبشه و هشت تن از ایران بدانان حکومت کردند ، و سرانجام حکومت آنجا به دست قریش افتاد .

باید دانست که در میان همه سالهای تاریخی ، تاریخ اقیال یعنی ملوک حمیر از همه سقیم تر و مغشوش تر است ، زیرا سالهای حکومت آنان بسیار دراز و شماره پادشاهان اندک بوده است .

ابرهه بن اشرم : سپس ابرهه حبشی حکومت یمن را به دست گرفت ، او همان صاحب فیل است که حمله اش موجب هلاک وی شد^۱ . ولادت رسول خدا (ص) در زمان حکومت او اتفاق افتاد .

یکسوم بن ابرهه : پس از او پسرش یکسوم پادشاه شد و سیرت حبشه را در یمن پیش گرفت و کار نابسامان شد .

مسروق : پس از یکسوم ، مسروق حکومت یافت ، تا آنکه سیف بن ذی یزن از پادشاه ایران پناه و یاری خواست و به عراق آمد . راویان اخبار در مقدار حکومت حبشه بر یمن اختلاف کرده اند ، و من آنچه می خواهم بنویسم

۱ - متن عربی چنین است : «صاحب الفیل الذی صار کیده فی تضلیل» که اشاره است به آیه اَلَمْ تَرَ کَیْفَ قَتَلَ رَبُّکَ بِاصْحَابِ الْفِیلِ ، اَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ (سوره ۱۰۵ «فیل») .

از یکی از کتابهای فتوح است . در آنجا چنین خواندم که پیروزی حبشه بر یمن در روزگار قباد پسر فیروز بود ، و حرکت سیف بن ذی یزن به سوی عراق برای استمداد و گردآوری سپاه در روزگار خسرو انوشروان پسر قباد بود . از این رو فرمانروایی حبشه ۷۲ سال بوده است که در روزگار پادشاهی ارباط ۲۰ سال و در زمان ابرهه کشتنده ارباط ۲۳ سال ، و یکسوم بن ابرهه ۱۷ سال ، و مسروق ۱۲ سال است .

اما آمدن وهرز به یمن ۱۰ سال پس از جنگ فجار ، و پنج سال پیش از بنای کعبه بود . [۹۰] و در این هنگام رسول خدا (ص) سی سال داشت . زیرا ولادت او ۲۵ روز پس از داستان فیل و در سال چهل و یکم از پادشاهی خسرو انوشروان بود . چون از پادشاهی خسرو پرویز ۱۹ سال گذشت ، عامل وی در یمن موسوم به باذان به او نوشت : « در کوههای تهامه صاحب دعوتی پدید آمده است که در نهان مردم را به سوی خود می خواند و پیروانش اندک اند و عربها جز گروهی اندک که آیین او را پذیرفته اند او را بیمناک کرده و به جنگش برخاسته اند » . پس از آن هجرت انجام گرفت که مصادف با سال ۳۲ از پادشاهی خسرو پرویز بود . آن گاه رسول خدا (ص) در سال ۳۸ از سلطنت وی به او نامه نوشت و عبدالله ابن حذیفه سهمی را به سوی او فرستاد ، و در همین سال خسرو پرویز درگذشت و پیغمبر اکرم پس از او ۴ سال زندگی کرد ، و وفات پیغمبر مصادف با ماهی بود که یزدگرد پسر شهریار بن خسرو پرویز در آن ماه به پادشاهی رسید . سیف بن ذی یزن از طرف خسرو انوشروان بر یمن فرمانروا گردید و وهرز با او بود . سیف گروهی از بقایای حبشیان را از خادمان خود قرار داده بود . روزی این خادمان در شکارگاه او را با نیزه های خود کور کردند و سپس کشتند و به قتل کوهها گریختند .

بدین سان پادشاهی حمیر پایان یافت و حکومت یمن به دست عمال پادشاهان ایران افتاد . آن گاه زمان هجرت فرا رسید و در این هنگام « باذان » عامل خسرو پرویز با دو تن از سران لشکر خود به نامهای فیروز و دادویه در

آنجا بودند . این دوتن مسلمان شدند .

در روزگار قدیم از ایرانیان ۱۶ مرزبان به نواحی متفرق از سرزمین عرب حکومت می کردند که نامهای ایشان چنین است :

سخت : که به ناحیه کنده و حضرموت و نواحی مجاور آن روزگاری

حکومت کرد ، و من نمی دانم او که بود و در چه زمانی به حکومت رسید .

سنداده^۱ : که جانشین « سخت » شد و مدت درازی در « ریف » نشست و بناهایی در آنجا ساخت که از جمله قصر « ذی الشرفات » بود . شاعر عرب درباره این قصر گوید : [۹۱]

اهل الخورنق والسدير وبارق والقصر ذی الشرفات من سندان^۲

که در این بیت دال به ضرورت به ذال تبدیل شده است . و خدا داناتر است .

الها مرزبن آدرکمر^۳ : امیر لشکریان ایران در جنگ ذی قار و از سران

سپاه خسرو پرویز بود .

فنا برزین و هوتکهان (و یونگهان ؟) : حکومت نواحی متصل به ریف

واقع در بادیه از حد حیره تا حدود بحرین را داشت ، و عربان او را خنابرزین می خوانند .

ساسان بن روزه : وی در روزگار قدیم از جانب پادشاهان ایران بر تغلبیه^۴

و مصر و عمان و یثرب و تهامه حکومت داشت و خراج افریقیه و سرزمین نوبه نیز به وی می رسید .

روزبه بن ساسان : او نیز بر نواحی پدرش فرمانروایی کرد و حکومتش

در میان تازیان به درازا انجامید . و خدا داناتر است .

انوش ناد بن حشمتنده : حکومت ناحیه ای از سرزمین عرب را در

۱ - مجمل (ص ۱۷۹) ، سینداد .

۲ - مردم خورنق و سدير و بارق ، و قصر ذی الشرفات که ساخته سندان است . . .

۳ - چنین است در تاریخ طبری ، مجمل (ص ۱۷۹) ، الها مرزبن آدرکوف (؟)

۴ - مجمل (ص ۱۸۰) ، تغلبه (؟)

روزگار خسرو انوشروان و در برخی از زمان هرمز پسر کسری، به دست داشت و خدا داناتر است.

مکعب: نام وی دادفروز بن حششقان (جشنسفان)، و صاحب «مشقر»^۱ بود. به وادی بحرین و عمان تایمامه و یمن و نواحی آن تا غرین^۲ و توابع آن حکومت داشت. سبب تسمیه وی به مکعب آن است که کعب عربها را بیرون می کرد...^۳ و چون خراج خود را نزد او می آوردند، می گرفت و آنان را از آشامیدن آب فرات باز می داشت، و مدتی بماند تا به عبدالله بن عامر بن کریر پیوست. ابوعبیده بر آن است که دادفروز پیش از ظهور اسلام مکعب خوانده می شد، سپس آن را به مکعب تغییر دادند.

وهرز: نامش خرزاد پسر نرسی بود، و وهرز نام مرتبه ای از مراتب بزرگان مردم است. همو بود که بلاد یمن را فتح کرد و آن را از دست حبشیان باز گرفت و با ۶۰۰ تن، ۳۰ هزار تن را کشت.

حکومت یمن پس از مرگ سیف بن ذی یزن به دست وهرز، سپس به ترتیب به دست ولیسجان، خرزادان شهر، نوشجان، مروزان، پسراو خر خسرو و باذان پسر ساسان جرون افتاد.

باذان پس از آنکه از جانب خسرو پرویز [۹۲] حکمران سرزمین یمن شده بود، به پادشاهی آنجا رسید، و جنگهای رسول خدا با قبایل عرب در روزگاراو

۱ - مشقر بروزن مجرب، نام قلعه ای میان نجران و بحرین که قبیله طسم آن را ساخته، و بر بالای پشته ای رو بروی قلعه بنی سدوس است، و به گفته برخی نام قلعه بزرگی در بحرین است. برای تفصیل رجوع کنید به معجم البلدان.

۲ - نام دو بناست که در بیرون کوفه بود. رک، منتهی الارب و معجم البلدان ذیل غریان.

۳ - متن عربی چنین است، کان ینزع کما بال العرب «اذا خرجوا من الحدو»، معنی قسمت اخیر معلوم نشد، شاید مراد این باشد، آن گاه که از آواز خوانی برای شتران و راندن آنها باز می ماندند.

انجام گرفت .

دادویه پسر هرمز بن فیروز : پس از بازان ، دادویه به پادشاهی رسید . مادرش خواهر بازان بود . دادویه کشته کذاب عیسی و فیروز دیلمی در روزگار ابوبکر بود .

این هشت تن از ایرانیان که یاد کردم ، پس از انقراض حکومت حمیریان ، به یمن فرمانروایی کردند . نخستین ایشان وهرز و آخرین آنان دادویه بود . از زمان دادویه ، قریش به یمن تسلط یافت ، و بازماندگان هشت پادشاه مذکور تا کنون در شهر و مخالفین یمن^۱ باقی هستند . و خدا به صواب دانایان است .

۱- سرزمین یمن به قطعه‌هایی موسوم به محفد که شامل چند قلعه یا قصر بوده، تقسیم می‌شده ، و حوزه‌ای که از مجموع چند محفد با قرای آنها تشکیل می‌یافت مخالف نامیده می‌شد ، و امیر هر حوزه‌ای را قیل می‌خواندند . رک ، تاریخ اسلام تألیف دکتر فیاض چاپ سوم ص ۲۷ .

باب نهم و ذکر سالهای تاریخ ملوک کهنه

ذکر سالیهای تاریخ ملوک کنده

حجر آکل المرار : حجر آکل المرار بن عمرو بن معاویه بن ثور بن مرتع به قبیله معد از قوم کنده حکومت کرد . وی در آغاز از طرف تبع که به سوی عراق حرکت کرده و در سرزمین معد فرو آمده بود ، به حکومت منصوب شد ، و چون تبع در گذشت ، « حجر » به سبب حسن سیرتی که داشت ، در کشور خود همچنان حکومت می کرد تا سرانجام عقلش تباه شد و در گذشت . پادشاه شام در آن زمان زیاد بن هیوله سلیمی و ملک اعظم در میان آل جفنه بود ، و « زیاد » در برخی از اطراف صاحب قدرت شده بود ، از این رو « حجر » وی را کشت^۱ . و اخبار این باب از کتاب اخبار کنده نقل شده است .

حارث مقصور بن عمرو: پس از « حجر » ، حارث مقصور به پادشاهی رسید ، و به سبب موافقتی که با قباد پسر فیروز بر ضد زندقه (آیین مزدک) نشان داد ، حکومتش استوارتر و کارش والاتر شد ، و فرزندان خود را به قبیله های بکر ، تمیم ، قیس ، تغلب و اسد حاکم فرستاد ، تا آنجا که هر کس از قبایل نزار به نجد

۱ - عبارت مبهم است ، متن عربی چنین است : و ملک الشام یومئذ زیاد بن الهیوله السلیحی والملك الاعظم فی بنی جفنه و زیاد کالمتغلب علی بعض الاطراف فقتله حجر . در مجمل (ص ۱۷۸) منشوش^۲ از این است ، و دما بن الهیوله السلیحی را بکشت و زیاد صاحب (۱) متغلب بود در پادشاهی آل جفنه .

می‌آمد ، زیر تسلط و حمایت حارث قرار می‌گرفت ، [۹۳] جز کسانی که از نجد دور می‌شدند . بدین سان حارث بر قبایل معد فرمان می‌راند تا آن‌گاه که انوشروان به پادشاهی رسید و منذرین ماء السماء را به حکومت آنجا تعیین کرد . چون منذر به حیره نزدیک شد ، حارث کندی گریخت . سواران منذر به تعقیب او پرداختند و ناگهان پسرش را گرفتند و کشتند ، اما به حارث دست نیافتند ، و او بی‌هیچ وقفه‌ای می‌گریخت تا در مسحلان به دست قبیله بنی کلب کشته شد .

پس از قتل حارث ، فرزندان او اختلاف کردند و یکدیگر را کشتند و کار او پریشان شد ، و منذرین ماء السماء بازماندگان را تتبع کرد و همه ایشان را کشت ، و پس از انقراض فرمانروایی آنان ، ریاست قوم کنده به دست بنی جبلة ابن عدی بن ربیعة بن معاویة الاکرمین افتاد ، و سپس معدی کرب بن جبلة و سرانجام قیس بن معدی کرب به آنان حکومت کردند . در روزگار قیس دین اسلام در مکه ظهور کرد ، آنگاه اشعث بن قیس به ریاست آنان رسید ، و همو بود که با هفتاد تن از بزرگان کنده نزد پیغمبر آمد و همه اسلام را پذیرفتند .

باب دهم

ذکر سالهای یانچ قریش، ملوک عرب و دوره اسلام

فصل نخست

ذکر قسمتی از تاریخ معدیان پیش از تاریخ هجرت

سالهای تاریخ معدیان از عرب جاهلیت و اسلام به ده دوره تقسیم می‌شود، بدین قرار: سال در آمدن اسماعیل به مکه، سال پراکندگی فرزندان معد، سال ریاست عمرو بن لحي، سال مرگ کعب بن لوی، سال غدر، عام الفیل، سال فجار، سال مرگ هشام، سال بنای کعبه، سال هجرت. [۹۴]

اما سال پراکندگی فرزندان معد، در این سال آنان به تفرق آغاز کردند و از این رو آن را تاریخ گرفتند، سپس هرگاه که قومی از سرزمین تهامه دور می‌شد آن را تاریخ می‌نهادند و این کار دراز شد^۱.

سال ریاست عمرو بن لحي، سالی است که وی دین ابراهیم (ع) را در آن سال (به بت پرستی) تغییر داد^۲.

۱ - در مجمل (ص ۲۲۵ سطر آخر) چنین آمده: «و فرزندان معد از تهامه به هرگاهی کسی به جایگاه دیگر شدی ایشان آن روز را تاریخ کردند و این کار دراز گشت برایشان، چنانکه ملاحظه می‌شود عبارت منشوش و نارساست.

۲ - و هو اول من جعل الاصنام علی الکعبه و عبدها (ابوالفداء ج ۱ ص ۷۹- ۸۰ به نقل حاشیه مجمل ص ۲۲۵).

سال مرگ کعب بن لوی را نیز مدت درازی تاریخ گرفتند ، و زیرین بکار گوید : میان مرگ کعب و عام الفیل ۵۲۰ سال فاصله بود .

در سال غدر که آن را حجة الغدر نیز خوانند ، پادشاهی از ملوک حمیر پوششی برای کعبه فرستاده بود . گروهی از بنی یربوع به فرستادگان او ، بیش از آنکه به حرم برسند ، حمله کردند و آنان را کشتند و پوشش را غارتیدند . چون این خبر به قبایلی که در موسم گرد آمده بودند رسید ، با یکدیگر به جنگ برخاستند و از این رو سال مذکور حجة الغدر نامیده شد . زیرین بکار گوید : این واقعه ۲۰۰ سال پیش از مبعث بوده است .

اما عام الفیل ، سال ولادت رسول خداست . این سال ، مصادف با سی و چهارمین سال پادشاهی انوشروان و هشتمین سال حکومت عمرو بن هند و پادشاه روم یعنی قسطروندس ، و ۴۰ سال پیش از مبعث بود . و سال مبعث مصادف با بیستین سال و به گفته برخی شانزدهمین سال پادشاهی خسرو پرویز بود . پادشاه حیره در این زمان ایاس بن قبیصة طائی با همکاری بحر جان (نخیر جان؟) ^۱ فارسی بود ، و دو سال و چهار ماه از حکومت آن دو گذشته بود . و در یمن در این روزگار ، باذان فرمان می راند و در همین سال وی از یمن نAFE به خسرو پرویز فرستاد ، گروهی از بنی تمیم بدان حمله بردند و بغارتیدند . فرستاده پادشاه ایشان را از عقوبت هلك ترسانید ، اما آنان گفتند : «اَكَلَّةٌ وَ مَوْتَةٌ» (خوردن است و مرگ) ، و این جمله مثل گردید ، و آنان نخستین گویندگان این سخن بودند . خسرو پرویز ، داد فروز بن حشاشان را که عربها «مکمبر» ش خوانده اند بدیشان فرستاد ، و این لقب بدان سبب بود که او دست بنی تمیم را که نAFE را غارتیده بودند می برید ^۲ [۹۵] و در روز صفه بدو آن رسید که رسیدنی بود . شرح قضیه آن که اسیران روز صفه پیوسته در زندان مکمبر در بحرین بودند تا آنکه غلاب حضرمی که از طرف رسول اکرم حاکم بحرین

۱ - ر.ک. حاشیه ۳ صفحه ۱۱۳ .

۲ - در صفحه ۱۴۲ از همین کتاب ، برای مکمبر وجه تسمیه دیگری آورده است .

تعیین شده بود ، آنان را بیرون کرد .

اما عام فجار ، همان فجار دوم ، و بیست سال پس از عام الفیل بود ، و درمیان دو فجار روز جبله است .

سال مرگ هشام ، که همان هشام بن مغیره مخزومی است ، مبنای تاریخ قریش قرار گرفته و این امر برای بزرگداشت وی بوده است ، چنانکه بنای کعبه را نیز برای بزرگداشت آن ، تاریخ گرفتند و تا آغاز خلافت عمر که تاریخ هجری تأسیس شد آن را کار می‌بستند .

وکیع قاضی از ابن ابی السّری و او از ابن کلبی روایت کرد که بنای کعبه ۱۸ سال و ۸ ماه پس از آغاز پادشاهی نعمان بن منذر و ۱۱ سال پس از آغاز پادشاهی خسرو پرویز و به گفته برخی ۶ سال - که همین قول درست است - و در رأس سال بیست و پنجم از عام الفیل بود .

جاحظ گوید : در تاریخ عرب پیش از اسلام سه چیز مشهورتر است : آمدن فیل ، مرگ هشام و بنای کعبه . قریش می‌گفتند : فلان واقعه در سال مرگ هشام یا زمان آمدن فیل یا در روزگار بنای کعبه بوده است ، چنانکه قبایل دیگر عرب می‌گفتند : فلان واقعه در زمان فطحل یا سال خنان یا سال جحاف یا سال سیل عرم اتفاق افتاده . و چون قدیم‌تر از آن را می‌خواستند چنین تعبیری می‌کردند : آن‌گاه که سنگ‌ها تر^۱ بود یا سنگ‌ها نرم بود چون گل ، یا تخته سنگ‌تر بود چون گل .

وکیع قاضی از علی بن محمد بن حمزه علوی ، و او از دما و او از ابی-عبیده روایت کند که : عام الفیل ، ۶ سال پس از روز (واقعه) جبله بود . بدین‌سان که روز جبله یکسال پس از روز رحرحان ، و روز ذی نجب یک سال پس از روز جبله ، و عام الفیل چهار سال پس از روز ذی نجب بود .

۱- متن عربی چنین است ، اذا السلام رطاب . و سلام (به کسر سین) جمع سلمه (به فتح اول و کسر دوم) به معنی سنگ است ، اما درمجم‌التواریخ (ص ۲۲۶) «ریگ» معنی شده است (۱) .

نیز وکیع از ابن السری و او از هشام کلبی روایت کند که [۹۶]: روز فیل ۱۷ سال پس از روز جبله بود، و در روز جبله «کبشه» دختر عروۃالرجال بن عتبة بن جعفر بن کلاب، عامر بن طفیل را به دنیا آورد. و این عامر در آخرین سال عمر رسول خدا (ص) نزد آن حضرت رفت، یعنی در تاریخ ۱۱ سال هجری، و رسول خدا در این زمان ۶۳ سال، و عامر ۸۰ سال داشت.

و نیز وکیع از حارث و او از ابن محمد و او از ابن سعد و او از هشام کلبی روایت کرد که از کسی چنین شنیدم که: معد بن عدنان در روزگار مسیح علیه السلام بود، و قصی بن کلاب در زمان فیروز پسر یزدگرد، و عبد مناف در زمان قباد پسر فیروز، و ولادت رسول خدا (ص) دو سال پس از آن بود که سیف بن ذی یزن در عهد سلطنت انوشروان برای لشکرکشی به حبشه بیرون آمد، چه غلبه حبشه بر یمن در پایان پادشاهی قباد پسر فیروز بود، و مدت دو سال طول کشید تا «سیف» نزد قیصر و سپس به نزد انوشروان رفت، و مدتی بردر او بماند تا نزد او بار یافت و پس از آن به یمن بازگشت، و ولادت رسول اکرم سالها پس از این اتفاق افتاد.

فصل دوم

در بیان روایات منقول درباره روز و ماه هجرت پیغمبر

و مبادی امر رسول اکرم از ولادت و بعثت

محمد بن جریر طبری در کتاب خود موسوم به «الکتاب المذیل» درباره ولادت و بعثت و هجرت رسول اکرم بحث کافی کرده و از رنج دیگران کاسته است ، و من (حمزه اصفهانی) آن مطالب را از کتاب مذکور با حذف اسناد در اینجا می آورم ، و اسناد را بدان سبب ذکر نکردم که طبری خود از ثقات معروف و کتابش نیز مشهور است و در بلاد مختلف رفته است . وی گوید : در وقت ولادت رسول اکرم (ص) روایات مختلف است و بر سه گونه آمده که نزدیکترش از دورترش ۸ روز فاصله دارد . بنا به روایتی رسول خدا [۹۷] در شب دوم از ربیع الاول ، و بنا به روایت دیگر در شب هشتم و بنا به روایت سوم در شب سیزدهم همان ماه ولادت یافته ، اما اگر چه راویان در روزهای ربیع الاول اختلاف کرده اند ، در دو امر دیگر اختلافی ندارند : یکی اینکه ولادت در نیمه اول ماه ربیع الاول است نه در نیمه دوم ، و دیگر اینکه در روز یکشنبه بوده است لا غیر ، چه روایات با آنکه مختلف اند جز روز مزبور را ذکر نکرده اند .

همچنین درباره سالهای پادشاهانی که رسول خدا در زمان ایشان به دنیا

آمده ، نیز اختلاف است : به گفته بعضی ولادت در سال چهارم پادشاهی انوشروان ، و به قولی در سال چهارم و یکم ، و به قول دیگر در چهل و سوم اتفاق افتاده است . و برخی گویند در سال هجدهم پادشاهی عمرو بن هند یا کمتر یا بیشتر از آن وقوع یافته . درباره مرگ پدر رسول خدا نیز در حدود ۳۰ ماه اختلاف است : گروهی بر آنند که وقتی پدرش مرد ، پیغمبر (ص) در شکم مادر بود ، و بعضی روایت کنند که پدرش پس از ولادت وی ۲۸ ماه زنده بوده است . درباره مرگ مادرش نیز دو سال اختلاف است : بنا به روایتی مادرش ۶ سال و بنا به روایت دیگر ۸ سال پس از ولادت درگذشت .

در سفر شام آن حضرت که با عموی خود ابوطالب بدان سفر رفته بود ، نیز چهار سال اختلاف است : به گفته برخی این سفر در ۹ سالگی و به قول دیگر در ۱۲ سالگی^۱ اتفاق افتاده است . و نیز در باره رفتن پیغمبر (ص) با عموی خود به جنگ «فجار» ، يك سال اختلاف است : بعضی آن را در ۲۰ سالگی و برخی در ۲۱ سالگی می دانند . در سفر دوم وی به شام که به پیشنهاد خدیجه انجام شد ، نیز چند ماه اختلاف است ، به روایت قومی در ۲۵ سالگی و به روایت دیگر پس از ۲۵ سال و چند ماه اتفاق افتاده . و ازدواج پیغمبر (ص) يك ماه پس از این مسافرت انجام گرفته ، و پسری که از خدیجه داشته پیش از مبعث درگذشته است . [۹۸]

در سن آن حضرت ، آن گاه که در بنای کعبه حضور داشت ، نیز ۱۰ سال اختلاف است : بعضی آن را در ۲۵ سالگی و برخی در ۳۵ سالگی دانسته اند . در زمان آغاز نبوت او نیز چند روز - که به يك ماه نمی رسد - اختلاف است : سیرت نویسان آغاز نبوت را در سال بیستم پادشاهی خسرو پرویز و در سال ۹۲۱ از سالهای اسکندری و در سال چهارم از فرمانروایی ایاس بن قیصه پادشاه حیره که بحر جان^۲ فارسی نیز با وی در پادشاهی شریک بود ، و در دوران حکومت باذان بن مهران بر یمن ، نوشته اند .

۱ - چنین است در متن ، اما فرق ۹ و ۱۲ سال ، سه سال است نه چهار سال (۱)

۲ - یا نخیرجان . رک ، ص ۱۱۳ حاشیه ۳ .

گروهی بر آنند که در چهل سالگی به نبوت رسید و تا شش سال کسی را به دین خود دعوت نکرد و دعوت خود را پنهان می‌داشت و در سال هفتم بدین کار آغاز کرد ، و سه سال در حصار «شعب» گذرانده ، و پس از آن به مدینه هجرت کرده است .

در سال هجرت هم يك سال و ۳۰ روز اختلاف است ، و به گفتهٔ برخی وی در شب دوم ، و به قولی در شب هشتم ربیع الاول به مدینه آمد ، و در میان این دو تاریخ نیز روایات مختلف دیگر است .

سیرت نویسان چنین نوشته‌اند که هجرت در سال ۳۲ از پادشاهی خسرو پرویز پادشاه ایران ، که در این زمان ۵ سال و ۶ ماه و ۱۵ روز از سلطنت وی باقی مانده بود ، و ۹۳۳ سال پس از پادشاهی اسکندر ، و ۹ سال گذشته از پادشاهی هرقل ملک روم ، و ۵ سال و ۸ ماه گذشته از حکومت دادویه ایرانی بر حیره ، و ۱۶۰ سال گذشته از حجة الفدر ، و ۱۴ سال گذشته از مبعث و ۵۳ سال گذشته از عمر پیغمبر (ص) و عام الفیل ، و ۱۰ سال و دو ماه مانده از عمر او ، انجام گرفت ، و همهٔ مطالبی که گفته شد در بیان تاریخ هجرت بود . [۹۹] اما مبدأ سالهای اسلامی ، از دو ماه قبل از هجرت تعیین شده است ، زیرا مسلمانان مبدأ تاریخ را از محرم آن سال نهادند که در همان زمان پیغمبر (ص) در مکه بود ، و هجرت در ربیع الاول یا ربیع الثانی انجام گرفت .

از کارهای مهم رسول خدا (ص) پس از هجرت ، جنگ بدر و سپس مکاتبه با خسرو [پرویز] ، قیصر ، حارث بن ابی شمر ، هودة بن علی ، مقوقس و نجاشی بود .

در عواقب کار پیغمبر چون مبادی آن اختلاف کرده‌اند ، از جمله در زمان وفات وی ۱۰ روز اختلاف است : به روایتی روز دوشنبه دوم ماه ربیع الاول ، و به روایت دیگر روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وفات کرده است . در سالهای عمر آن حضرت نیز ۶ سال اختلاف است : گروهی آن را ۶۵ و گروه دیگر ۶۰ سال^۱

۱ - چنین است در متن اما تفاوت ۶۵ و ۶۰ مدت ۵ سال می‌شود نه ۶ سال (۱)

می‌دانند ، و در میانهٔ این دو رقم ۶۲ و ۶۳ نیز گفته‌اند . در رنگ موی وی نیز از حیث سیاهی و سفیدی اختلاف است : برخی گفته‌اند که در ریش و عنقهٔ (میان لب زیرین و زنج) او ده و اند موی سفید بود ، و بعضی برآن‌اند که با روغن و زعفران یا با حنا و وسمه خضاب می‌کرده‌است . و خدا دانای‌تر است .

فصل سوم

در ذکر قسمتی از وقایع به تاریخ هجرت که پس از وفات پیغمبر اتفاق افتاد

راویان سیرت گفته‌اند: یزدگرد در سال یازدهم هجرت یعنی سال وفات رسول خدا به پادشاهی برخاست و در سال چهارم پادشاهی وی عربان با ایرانیان در سرزمین عراق جنگیدند . و به سال پنجم غرب مداین را ، که همان شهر نهرسیر (۴) و مسکن یزدگرد بود ، فتح کردند و این واقعه در صفر سال ۱۶ هجرت اتفاق افتاد ، و چون یزدگرد را از آنجا برانندند در گنجینه‌هایش [۱۰۰] صد میلیون درم یافتند . نخستین جنگی که میان ایرانیان و عربان در گرفت به ناطف (۴) برکناره فرات از ناحیه کوفه و در روز شنبه سی‌ام ماه رمضان سال ۱۳ هجری بود ، و فرماندهی سپاه عرب را ابو عبید بن مسعود ثقفی برعهده داشت. يك سال بعد جنگ مهران اتفاق افتاد، و آن چنان بود که عمر پس از جنگ ابو عبید با ایران، يك سال به اندیشه عراق نبود . در این هنگام از یمن هفت صد خانواده از قبیله ازد نزد او آمدند و از او اجازه خواستند که در یکی از اطراف سکونت کنند ، و مراد ایشان شام بود، چه زندگی در آنجا برای آنان آسان تر می نمود . عمر فرمان داد که به عراق روند . آنان عازم آنجا شدند و در عذیب و قادسیه فرود آمدند ، و به دنبال آن جریر بن عبدالله بجلی در ناحیه بحیله نزد ایشان آمد .

سپس جنگ رستم پسر خرهرمز آذری^۱ با سعد بن ابی وقاص ، و چند ماه پس از آن جنگ بحر جان (۲) واقع شد . آن گاه عربان از عذیب بازگشته ، به سابطا فرود آمدند و راهها را شناختند . سپس به کناره دجله بازگشتند و در شهر نهرسیر که نزدیک مداین بود سکونت گزیدند ، و رود دجله پیشاپیش آنان بود . مدت ۲۸ ماه بدان جا مقیم بودند تا آنکه به سبب دلتنگی از اقامت ، آنجا را ترك گفتند و از دجله گذشتند و در قسمت شرقی مداین به دیهها و شهرها فرود آمدند .

مداینی گفته است که یزدگرد در این واقعه تدبیرها به کار برد . چه وی خرزاد بن خرهرمز آذری را به مداین گماشت و برادرش رستم بن خرهرمز را به جنگ سعد بن ابی وقاص فرستاد ، و نیز مهران را به مقابله جری بن عبدالله بجلی ، و سهرک را به مقابله عثمان بن ابی العاص ثقفی از جانب فارس ، و هرمزان را به مقابله ابوموسی اشعری از جانب خوزستان ، و ذوالحاجب را به مقابله نعمان بن مقرن مزی در آب نهاوند فرستاد . آن گاه خواص سپاهیان خود و نیز خانواده و حشم را گرد آورد و با خود به اصفهان برد تا در آنجا متحصن شود . در این هنگام اخبار فتوح عرب در نواحی مختلف به وی رسید ، از آنجا به مرو خراسان رفت و کاری که شدنی بود به وقوع پیوست .

فصل چهارم

در بیان برخی از دلالات نجومی بر برتری اسلام به سایر ادیان و شرایع

شاذان بن بحر کرمانی حکایت کرد که وی به ابومعشر گفت : محمد بن موسی خوارزمی معتقد بود کواکب را تقویم کرده است در آن سالی که میلاد رسول اکرم (ص) اتفاق افتاده بود ، و همچنین ماهی که می گویند در آن متولد شده بود ، و تقویم کواکب را در تمام این ماه شب به شب به عمل آورد و در طالعهای این مدت طالعی که بر پیغمبری و دین و دولت دلالت کند ، نیافت مگر طالع سحری (طامی که در وقت سحر بود) در وجه اول میزان (ده درجه اول میزان)^۱ . ابومعشر گفت : من نیز همچنان سنجیدم و طالع گرفتم هیچ زمانی بجز وجه اول میزان با مذهب و ملت مناسبت نداشت .

من که شاذان بن بحر هستم بدو گفتم : آیا به دلایل این طالع اعتماد داری ؟ گفت : آری ، آنچه از این قبیل دلایل در گذشته بوده است راست آمده ، و آنچه باقی مانده است نیز نسبت به گذشته معتبر است .

۱- «وجه» اصطلاح نجومی است که بروج را قسمت می کنند ، هر برجی به سی درجه ، و هر ده درجه را به کوکی منسوب می دارند ؛ مثلاً وجه اول میزان یعنی ده درجه اول میزان ، علی القاعده متعلق به ماه می شود .

سپس ابومعشر گفت : محمد بن عبدالله بن طاهر معتقد بود که یکی از اسرار نجوم که بر او کشف شده، این است که ستاره عطارد^۱ با رأس اوج^۲ دلالت بر شرف نبوت می کند . پیشینیان هم شبیه گفتار عبدالله بن طاهر را گفته اند ، بدین قرار که کوکب با رأس اوجش قوی ترین احوال و دلالات است ولیکن دلالتش را بر نبوت از کسی جز محمد بن عبدالله بن طاهر نشنیدم .

عطارد در میلاد پیغمبر (ص) به حساب زیج هند سند در دهم درجه عقرب در آخر رجوع بود و بعد از وقوفی که برای استقامت است نبود ، اما بدین حالت نزدیک بود ، و چون این حالت را داشت دلالت می کرد بر اینکه طایفه و عشیره او در آغاز امر بر وی می شورند و با او مخالفت می کنند ، اما سرانجام بدو می گروند و بدانچه فرموده است گردن می نهند^۳ . اگر به عوض وقوف عطارد برای استقامت ، وقوف برای رجوع می بود ، سربلندی اقوام و عشیره او دایم می شد

۱- ستاره عطارد در طالع اشخاص دلیل بر عقل و درایت و پیشوایی و سروری است ، و چون عطارد قوی حال باشد دلالت می کند بر اینکه صاحب طالع پیشوایی عظیم الشان باشد که پیروانش گفته های او را به جان و دل بپذیرند .

۲- رأس نقطه ای است از مدار عطارد ، و همچنین است اوج . مقابل رأس را ذنب و مقابل اوج را حضيض گویند .

۳- متن عربی چنین است : ولو كان يدل وقوع عطارد لاستقامة و وقوفه للرجوع محتمل است که صحیح عبارت چنین باشد ، ولو كان يدل وقوع عطارد لاستقامة و وقوفه للرجوع لثم امتناعهم . توضیحاً باید گفت که عطارد در مدار خود دو نقطه اقامت دارد که آن را دو نقطه وقوف نیز می گویند ، یکی وقوفی که بعد از آن حرکت عطارد مستقیم می شود ، و این حالت را «وقوف لاستقامة» می خوانند . دیگر اقامتی که برای رجوع است و آن را «وقوف للرجوع» می گویند . و به طور کلی به عقیده قدما عطارد در مدار خود گاهی راجع است گاهی مستقیم ، و گاهی چنان می نماید که در يك نقطه بی حرکت واقع شده است و این حالت را وقوف یا اقامت خوانند .

و هرگز او را نمی‌پذیرفتند^۱. و نیز در زایجهٔ میلاد رسول اکرم گفته‌اند که ستارهٔ زهره در برج عقرب و سماک اعزل در درجات طالع بود، و برج عقرب همان برج قران است که دلیل بر انقراض دولت ایرانیان و انتقال سلطنت از آنان به تازیان گردید^۲، و آفتاب در برج عقرب و ستارهٔ بهرام در برج خرچنگ بود، و این حالت دلالت می‌کند بر اینکه دولت و سلطنت از مبدأ میلاد تا ۲۲۰ سال در تزیاید است، آن گاه سلطنت در تزیاید نیست ولیکن نشر مذهب تا سال ۳۶۰ از مبدأ میلاد که در حدود ۳۰۰ سال بعد از وفات آن حضرت می‌شود، روز بهروز در تزیاید است. آن گاه به کاهش روی می‌نهد و دولت اقوام عربی از جهت مغرب رو به ضعف می‌گذارد. و خدا داناتر است.

۱- مقصود این است که از روی احکام نجومی در زایجهٔ طالع این‌طور استدلال می‌کنند که اگر عطارد در حالت وقوف برای استقامت باشد، آن شخص پیشوا در آغاز امر با مخالفت قوم و عشیرهٔ خود روبرو می‌شود، اما بعدها تسلیم می‌شوند و بدو می‌گروند. ولی اگر عطارد در حالت وقوف برای رجوع باشد قوم و عشیرهٔ آن شخص بر حالت انکار باقی می‌مانند و هرگز از او اطاعت نمی‌کنند.

۲- مقصود از «قران»، قران علوین (مشرقی و زحل) یا قران کواکب سببه است که با الواف ابو معشر مربوط می‌شود، و این نوع قرانات را دلیل بر حوادث عظیم عالم می‌گیرند، از آن جمله است قرانی که قبل از ظهور دولت اسلام در برج عقرب اتفاق افتاد، و آن را دلیل بر زوال دولت عجم و انتقال سلطنت به عرب گرفتند (حواشی این فصل از افادات استاد جلال‌الدین همایی است).

فصل پنجم

در ذکر سالهای پادشاهان قریش

ملوك قریش به داشتن تاریخ هجرت بر سایر پادشاهان امتیاز پیدا کرده‌اند، زیرا این تاریخ به خلاف سایر تواریخ درست بود، و آن را چنان نهاده بودند که به مرور روزگاران در آن تباهی و نادرستی رخ ندهد. مبدأ آن یکی، اما مبدأ تاریخ ایرانیان و دیگران سر آغازهای بسیار داشت، زیرا هر پادشاهی که بر تخت سلطنت می‌نشست تاریخ را از روز پادشاهی وی می‌نهادند، و چون وی می‌مرد، تاریخ را از جانشین وی شروع می‌کردند و تنها تا پایان عمر او معتبر می‌دانستند، از این رو سالهای آنان چنان بی اعتبار و فاسد شد که نمی‌توان از آن امید صلاح داشت.

رسول خدا (ص) در سالی که هجرت کرد ماههای محرم و صفر و ۸ روز از ربیع الاول همان سال گذشته بود، و آن حضرت پس از آن ۹ سال و ۱۱ ماه و ۲۲ روز زندگی کرد، و چون مسلمانان خواستند تاریخ هجری را بنیاد نهند، ۶۸ روز [۱۰۳] به عقب بازگشتند و مبدأ آن را از هلال محرم سال اول نهادند، و از اول محرم تا آخرین روز عمر رسول خدا (ص) برشمردند و ۱۰ سال و دو ماه گردید.

خلافت ابوبکر ۲ سال و ۳ ماه و ۸ روز ، و عمر ۱۰ سال و ۶ ماه و ۱۸ روز ، و عثمان ۱۱ سال و ۱۱ ماه و ۲۲ روز و علی بن ابی طالب ۴ سال و ۹ ماه ، و تا زمان وقوع بیعت معاویه ۶ ماه و ۳ روز ، و خلافت معاویه ۱۹ سال و ۳ ماه و ۲۵ روز ، یزید ۳ سال و ۸ روز ، معاویه بن یزید ۳ ماه و ۲۲ روز. عبدالله بن زبیر ۹ سال و ۱۱ ماه و ۳ روز ، عبدالملک بن مروان ۱۲ سال و ۴ ماه و ۵ روز ، ولید بن عبدالملک ۹ سال و ۷ ماه و ۲۹ روز ، و پس از او سلیمان بن عبدالملک ۲ سال و ۷ ماه و ۲۹ روز ، عمر بن عبدالعزیز ۲ سال و ۵ ماه و ۱۳ روز ، یزید بن عبدالملک ۴ سال و یک روز ، هشام بن عبدالملک ۱۹ سال و ۸ ماه و ۲۰ روز ، پس از او ولید بن یزید یک سال و ۲ ماه و ۲۱ روز ، یزید بن ولید ۲ ماه و ۹ روز ، ابراهیم بن ولید ۲ ماه و ۱۱ روز ، مروان بن محمد ۵ سال و یک ماه بود. خلافت سفاح ۴ سال و ۸ ماه و یک روز ، و تا زمان بیعت به منصور ۱۲ روز ، خلافت منصور ۲۱ سال و ۱۱ ماه و ۸ روز ، و تا آن گاه که خبر به مهدی رسید ۸ روز ، خلافت مهدی ۱۰ سال و یک ماه و ۱۲ روز ، و تا آن گاه که خبر به هادی رسید ۵ روز ، خلافت هادی یک سال و یک ماه و ۵ روز ، رشید (هارون) ۲۳ سال و ۲ ماه و ۱۷ روز [۱۰۴] ، تا آن گاه که خبر به امین رسید ۱۰ روز ، خلافت امین ۴ سال و ۵ ماه و ۲ روز ، مأمون ۲۰ سال و ۵ ماه و ۲۲ روز ، پس از او معتصم ۸ سال و ۸ ماه و ۲ روز ، واثق ۵ سال و ۹ ماه و ۶ روز ، متوکل ۱۴ سال و ۹ ماه و ۹ روز ، منتصر ۶ ماه و ۲ روز ، مستعین ۳ سال و ۹ ماه و یک روز ، معتز ۳ سال و ۶ ماه و ۲۵ روز ، مهتدی ۱۱ ماه و ۲۰ روز ، معتمد ۱۴ سال و ۴ ماه ، معتمد ۱۰ سال و ۸ ماه و ۲۳ روز ، پس از او مقتدر ۲۴ سال و ۲ ماه و ۱۰ روز ، «قاهر» یک سال و ۵ ماه و ۲۱ روز ، «راضی» ۷ سال ، «متقی» ۵ سال ، مستکفی ۱۶ ماه بود .

فصل ششم

در بیان نوروژها به سال هجری

و بیان آنکه هر نوروژ در چه روزی از ماههای

عربی اتفاق افتاده ، و نیز ذکر سالهای بی نوروژ

سال ۱ : یکشنبه اول ذوالقعدة ، مطابق با	سال ۲ : دوشنبه ۱۱ ذوالقعدة
۱۸ حزیران ^۱ (مصادف با سی و چهارمین	۳ : سه شنبه ۲۲ ذوالقعدة
سال پادشاهی خسرو پرویز) .	۴ : چهارشنبه ۳ ذوالحجه

۱- در متن عربی چاپ مطبعة کاویانی برلین ، طابع در نقطه گذاری این فصل (که مقدار ۱۵ صفحه است) اشتباه کرده ، و بدین سان آورده ، «واظهار ما لم یکن فیہ النیروز سنة احدى من الهجرة و هی سنة اربع و ثلثین من ملک ابرویز . کان النیروز یوم الاحد لمهل ذی القعدة لثمان عشر من حزیران سنة اثنتین . کان النیروز یوم الاثنین . . . سنة ثلث .» یعنی پیدا شده است که جمله از «کان النیروز» آغاز می شود ، حال آنکه از «سنة احدى» و «سنة اثنتین» ... شروع می شود ، بدین ترتیب همه سنوات مذکور منطوط شده ، و عجیب آنکه در آخر فصل یک فقره بی «سنة» مانده و طابع نتوانسته است از این قرینه به اشتباه نقطه گذاری توجه کند ، و عجیب تر آنکه در چاپ بیروت طابع عرب هم صرفاً از چاپ برلین پیروی کرده و بدین نکته متوجه نشده است ! در ترجمه حاضر این اشتباه برطرف گردید .

سال ۳۰ : یکشنبه ۸ رمضان	سال ۵ : پنجشنبه ۱۴ ذوالحجه
۳۱ : دوشنبه ۱۹ رمضان	۶ : جمعه ۲۵ ذوالحجه
۳۲ : سه‌شنبه ۱ شوال	۷ : نوروز نداشت
۳۳ : چهارشنبه ۱۱ شوال	۸ : شنبه ۶ محرم
۳۴ : پنجشنبه ۲۲ شوال	۹ : یکشنبه ۱۷ محرم
۳۵ : جمعه ۳ ذوالقعدة	۱۰ : دوشنبه ۲۸ محرم
۳۶ : شنبه ۱۴ ذوالقعدة	۱۱ : سه‌شنبه ۹ صفر
۳۷ : یکشنبه ۲۵ ذوالقعدة	۱۲ : چهارشنبه ۲۰ صفر
۳۸ : دوشنبه ۶ ذوالحجه	۱۳ : پنجشنبه اول ربیع‌الاول
۳۹ : سه‌شنبه ۱۷ ذوالحجه	۱۴ : جمعه ۱۲ ربیع‌الاول
۴۰ : چهارشنبه ۲۸ ذوالحجه	۱۵ : شنبه ۲۳ ربیع‌الاول
۴۱ : نوروز نداشت	۱۶ : یکشنبه ۴ ربیع‌الآخر
۴۲ : پنجشنبه ۹ محرم	۱۷ : دوشنبه نیمه ربیع‌الآخر
۴۳ : جمعه ۲۰ محرم	۱۸ : سه‌شنبه ۲۶ ربیع‌الآخر
۴۴ : شنبه ۱ صفر	۱۹ : چهارشنبه ۷ جمادی‌الاولی
۴۵ : یکشنبه ۱۲ صفر	۲۰ : پنجشنبه ۱۸ جمادی‌الاولی
۴۶ : دوشنبه ۲۳ صفر	۲۱ : جمعه ۲۹ جمادی‌الاولی
۴۷ : سه‌شنبه ۴ ربیع‌الاول	۲۲ : شنبه ۱۰ جمادی‌الآخر
۴۸ : چهارشنبه ۱۵ ربیع‌الاول	۲۳ : یکشنبه ۲۱ جمادی‌الآخر
۴۹ : پنجشنبه ۲۶ ربیع‌الاول	۲۴ : دوشنبه ۲ رجب
۵۰ : جمعه ۷ ربیع‌الآخر	۲۵ : سه‌شنبه ۱۳ رجب
۵۱ : شنبه ۱۸ ربیع‌الآخر	۲۶ : چهارشنبه ۲۴ رجب
۵۲ : یکشنبه ۲۹ ربیع‌الآخر	۲۷ : پنجشنبه ۵ شعبان
۵۳ : دوشنبه ۱۰ جمادی‌الاولی [۱۰۷]	۲۸ : جمعه ۱۶ شعبان
۵۴ : سه‌شنبه ۲۱ جمادی‌الاولی	۲۹ : شنبه ۲۷ شعبان

سال ۵۵ : چهارشنبه ۲ جمادی الاخری
 » ۵۶ : پنجشنبه ۱۳ جمادی الاخری
 » ۵۷ : جمعه ۲۴ جمادی الاخری
 » ۵۸ : شنبه ۵ رجب
 » ۵۹ : یکشنبه ۱۶ رجب
 » ۶۰ : دوشنبه ۲۷ رجب
 » ۶۱ : سه‌شنبه ۸ شعبان
 » ۶۲ : چهارشنبه ۱۹ شعبان
 » ۶۳ : پنجشنبه ۱ رمضان
 » ۶۴ : جمعه ۱۱ رمضان
 » ۶۵ : شنبه ۲۲ رمضان
 » ۶۶ : یکشنبه ۳ شوال
 » ۶۷ : دوشنبه ۱۴ شوال
 » ۶۸ : سه‌شنبه ۲۵ شوال
 » ۶۹ : چهارشنبه ۶ ذوالقعدة
 » ۷۰ : پنجشنبه ۱۷ ذوالقعدة
 » ۷۱ : جمعه ۲۸ ذوالقعدة
 » ۷۲ : شنبه ۹ ذوالحجه
 » ۷۳ : یکشنبه ۲۱ ذوالحجه
 » ۷۴ : نوروز نداشت
 » ۷۵ : دوشنبه ۱ محرم
 » ۷۶ : سه‌شنبه ۱۲ محرم
 » ۷۷ : چهارشنبه ۲۳ محرم
 » ۷۸ : پنجشنبه ۴ صفر
 » ۷۹ : جمعه ۱۵ صفر

سال ۸۰ : شنبه ۲۶ صفر
 » ۸۱ : یکشنبه ۷ ربیع الاول
 » ۸۲ : دوشنبه ۱۸ ربیع الاول
 » ۸۳ : سه‌شنبه ۲۹ ربیع الاول
 » ۸۴ : چهارشنبه ۱۰ ربیع الاخر
 » ۸۵ : پنجشنبه ۲۱ ربیع الاخر
 » ۸۶ : جمعه ۲ جمادی الاولى
 » ۸۷ : شنبه ۱۳ جمادی الاولى
 » ۸۸ : یکشنبه ۲۴ جمادی الاولى
 » ۸۹ : دوشنبه ۵ جمادی الاخری
 » ۹۰ : سه‌شنبه ۱۶ جمادی الاخری
 » ۹۱ : چهارشنبه ۲۷ جمادی الاخری
 » ۹۲ : پنجشنبه ۸ رجب
 » ۹۳ : جمعه ۱۹ رجب
 » ۹۴ : شنبه ۱ شعبان
 » ۹۵ : یکشنبه ۱۱ شعبان
 » ۹۶ : دوشنبه ۲۲ شعبان
 » ۹۷ : سه‌شنبه ۳ رمضان
 » ۹۸ : چهارشنبه ۱۴ رمضان
 » ۹۹ : پنجشنبه ۲۵ رمضان [۱۰۹]
 » ۱۰۰ : جمعه ۶ شوال
 » ۱۰۱ : شنبه ۱۷ شوال
 » ۱۰۲ : یکشنبه ۲۸ شوال
 » ۱۰۳ : دوشنبه ۹ ذوالقعدة
 » ۱۰۴ : سه‌شنبه ۲۰ ذوالقعدة

- سال ۱۰۵ : چهارشنبه ۱ ذوالحجه
 د ۱۰۶ : پنجشنبه ۱۲ ذوالحجه
 د ۱۰۷ : جمعه ۲۳ ذوالحجه
 د ۱۰۸ : نوروز نداشت
 د ۱۰۹ : شنبه ۴ محرم
 د ۱۱۰ : یکشنبه ۱۵ محرم
 د ۱۱۱ : دوشنبه ۲۶ محرم
 د ۱۱۲ : سه‌شنبه ۷ صفر
 د ۱۱۳ : چهارشنبه ۱۸ صفر
 د ۱۱۴ : پنجشنبه ۲۹ صفر
 د ۱۱۵ : جمعه ۱۰ ربیع‌الاول
 د ۱۱۶ : شنبه ۲۱ ربیع‌الاول
 د ۱۱۷ : یکشنبه ۲ ربیع‌الآخر
 د ۱۱۸ : دوشنبه ۱۳ ربیع‌الآخر
 د ۱۱۹ : سه‌شنبه ۲۷ ربیع‌الآخر
 د ۱۲۰ : چهارشنبه ۵ جمادى‌الاولی
 د ۱۲۱ : پنجشنبه ۱۶ جمادى‌الاولی
 د ۱۲۲ : جمعه ۲۷ جمادى‌الاولی [۱۱۰]
 د ۱۲۳ : شنبه ۸ جمادى‌الآخری
 د ۱۲۴ : یکشنبه ۱۹ جمادى‌الآخری
 د ۱۲۵ : دوشنبه ۱ رجب
 د ۱۲۶ : سه‌شنبه ۱۱ رجب
 د ۱۲۷ : چهارشنبه ۲۲ رجب
 د ۱۲۸ : پنجشنبه ۳ شعبان
 د ۱۲۹ : جمعه ۱۴ شعبان
- سال ۱۳۰ : شنبه ۲۵ شعبان
 د ۱۳۱ : یکشنبه ۶ رمضان
 د ۱۳۲ : دوشنبه ۱۷ رمضان
 د ۱۳۳ : سه‌شنبه ۲۸ رمضان
 د ۱۳۴ : چهارشنبه ۹ شوال
 د ۱۳۵ : پنجشنبه ۲۰ شوال
 د ۱۳۶ : جمعه ۱ ذوالقعدة
 د ۱۳۷ : شنبه ۱۲ ذوالقعدة
 د ۱۳۸ : یکشنبه ۲۳ ذوالقعدة
 د ۱۳۹ : دوشنبه ۴ ذوالحجه
 د ۱۴۰ : سه‌شنبه ۱۵ ذوالحجه
 د ۱۴۱ : چهارشنبه ۲۶ ذوالحجه
 د ۱۴۲ : نوروز نداشت
 د ۱۴۳ : پنجشنبه ۷ محرم [۱۱۱]
 د ۱۴۴ : جمعه ۱۸ محرم
 د ۱۴۵ : شنبه ۲۹ محرم
 د ۱۴۶ : یکشنبه ۱۰ صفر
 د ۱۴۷ : دوشنبه ۲۱ صفر
 د ۱۴۸ : سه‌شنبه ۲ ربیع‌الاول
 د ۱۴۹ : چهارشنبه ۱۳ ربیع‌الاول
 د ۱۵۰ : پنجشنبه ۲۴ ربیع‌الاول
 د ۱۵۱ : جمعه ۵ ربیع‌الآخر
 د ۱۵۲ : شنبه ۱۶ ربیع‌الآخر
 د ۱۵۳ : یکشنبه ۲۷ ربیع‌الآخر
 د ۱۵۴ : دوشنبه ۸ جمادى‌الاولی

سال ۱۷۵ : دوشنبه ۲۹ ذوالحجه	سال ۱۵۵ : سه شنبه ۱۹ جمادی الاولی
• ۱۷۶ : نوروز نداشت	• ۱۵۶ : چهارشنبه ۱ جمادی الاخری ^۱
• ۱۷۷ : سه شنبه ۱۰ محرم	• ۱۵۷ : پنجشنبه ۱۱ جمادی الاخری
• ۱۷۸ : چهارشنبه ۲۱ محرم	• ۱۵۸ : جمعه ۲۲ جمادی الاخری
• ۱۷۹ : پنجشنبه ۲ صفر	• ۱۵۹ : شنبه ۳ رجب
• ۱۸۰ : جمعه ۱۳ صفر	• ۱۶۰ : یکشنبه ۱۴ رجب
• ۱۸۱ : شنبه ۲۴ صفر	• ۱۶۱ : دوشنبه ۲۵ رجب
• ۱۸۲ : یکشنبه ۵ ربیع الاول	• ۱۶۲ : سه شنبه ۶ شعبان
• ۱۸۳ : دوشنبه ۱۶ ربیع الاول	• ۱۶۳ : چهارشنبه ۱۷ شعبان
• ۱۸۴ : سه شنبه ۲۷ ربیع الاول	• ۱۶۴ : پنجشنبه ۲۸ شعبان [۱۱۲]
• ۱۸۵ : چهارشنبه ۸ ربیع الاخر	• ۱۶۵ : جمعه ۹ رمضان
• ۱۸۶ : پنجشنبه ۱۹ ربیع الاخر	• ۱۶۶ : شنبه ۲۰ رمضان
• ۱۸۷ : جمعه ۱ جمادی الاولی	• ۱۶۷ : یکشنبه ۱ شوال
• ۱۸۸ : شنبه ۱۱ جمادی الاولی	• ۱۶۸ : دوشنبه ۱۲ شوال
• ۱۸۹ : یکشنبه ۲۲ جمادی الاولی	• ۱۶۹ : سه شنبه ۲۳ شوال
• ۱۹۰ : دوشنبه ۳ جمادی الاخری	• ۱۷۰ : چهارشنبه ۴ ذوالقعدة ^۲
• ۱۹۱ : سه شنبه ۱۴ جمادی الاخری	• ۱۷۱ : پنجشنبه ۱۵ ذوالقعدة
• ۱۹۲ : چهارشنبه ۲۵ جمادی الاخری	• ۱۷۲ : جمعه ۲۶ ذوالقعدة
• ۱۹۳ : پنجشنبه ۵ رجب	• ۱۷۳ : شنبه ۷ ذوالحجه
• ۱۹۴ : جمعه ۱۷ رجب	• ۱۷۴ : یکشنبه ۱۸ ذوالحجه

۱- در حدود ۱۱ روز فاصله پیدا شده ۱ متن عربی ، اول یوم من جمادی الاخری (در چاپ آلمان و بیروت) .

۲- در متن عربی ص ۱۴۲ در ولایت جعفر بن محمد بر خراسان تاریخی که در سال ۱۷۰ تعیین می کند نوروز در چهارشنبه ۱۴ روز به آخر ذوالحجه مانده بوده است (یعنی روز ۱۶) ، پس با اینجا ۴۲ روز تفاوت دارد . (از افادات مجتبی مینوی) .

- سال ۲۲۰ : سه‌شنبه ۲۲ ربیع‌الآخر
 د ۲۲۱ : چهارشنبه ۳ جمادی‌الاولی
 د ۲۲۲ : پنجشنبه ۱۴ جمادی‌الاولی
 د ۲۲۳ : جمعه ۲۵ جمادی‌الاولی
 د ۲۲۴ : شنبه ۶ جمادی‌الآخری
 د ۲۲۵ : یکشنبه ۱۷ جمادی‌الآخری
 د ۲۲۶ : دوشنبه ۲۸ جمادی‌الآخری
 د ۲۲۷ : سه‌شنبه ۹ رجب [۱۱۵]
 د ۲۲۸ : چهارشنبه ۲۰ رجب
 د ۲۲۹ : پنجشنبه ۱ شعبان
 د ۲۳۰ : جمعه ۱۲ شعبان
 د ۲۳۱ : شنبه ۲۳ شعبان
 د ۲۳۲ : یکشنبه ۴ رمضان
 د ۲۳۳ : دوشنبه ۱۵ رمضان
 د ۲۳۴ : سه‌شنبه ۲۶ رمضان
 د ۲۳۵ : چهارشنبه ۷ شوال
 د ۲۳۶ : پنجشنبه ۱۸ شوال
 د ۲۳۷ : جمعه ۲۹ شوال
 د ۲۳۸ : شنبه ۱۰ ذوالقعدة
 د ۲۳۹ : یکشنبه ۲۱ ذوالقعدة
 د ۲۴۰ : دوشنبه ۲ ذوالحجه
 د ۲۴۱ : سه‌شنبه ۱۳ ذوالحجه
 د ۲۴۲ : چهارشنبه ۲۴ ذوالحجه
 د ۲۴۳ : نوروز نداشت
 د ۲۴۴ : پنجشنبه ۵ محرم

- سال ۱۹۵ : شنبه ۲۸ رجب
 د ۱۹۶ : یکشنبه ۱۹ شعبان
 د ۱۹۷ : دوشنبه ۲۰ شعبان
 د ۱۹۸ : سه‌شنبه ۱ رمضان
 د ۱۹۹ : چهارشنبه ۱۲ رمضان
 د ۲۰۰ : پنجشنبه ۲۳ رمضان
 د ۲۰۱ : جمعه ۴ شوال
 د ۲۰۲ : شنبه ۱۵ شوال
 د ۲۰۳ : یکشنبه ۲۶ شوال
 د ۲۰۴ : دوشنبه ۷ ذوالقعدة
 د ۲۰۵ : سه‌شنبه ۱۸ ذوالقعدة
 د ۲۰۶ : چهارشنبه ۲۹ ذوالقعدة
 د ۲۰۷ : پنجشنبه ۱۰ ذوالحجه [۱۱۴]
 د ۲۰۸ : جمعه ۲۱ ذوالحجه
 د ۲۰۹ : نوروز نداشت
 د ۲۱۰ : شنبه ۲ محرم
 د ۲۱۱ : یکشنبه ۱۳ محرم
 د ۲۱۲ : دوشنبه ۲۴ محرم
 د ۲۱۳ : سه‌شنبه ۵ صفر
 د ۲۱۴ : چهارشنبه ۱۶ صفر
 د ۲۱۵ : پنجشنبه ۲۷ صفر
 د ۲۱۶ : جمعه ۸ ربیع‌الاول
 د ۲۱۷ : شنبه ۱۹ ربیع‌الاول
 د ۲۱۸ : یکشنبه ۱ ربیع‌الآخر
 د ۲۱۹ : دوشنبه ۱۱ ربیع‌الآخر

سال ۲۷۰ : سه‌شنبه ۲۱ شوال	سال ۲۴۵ : جمعه ۱۶ محرم
۲۷۱ : چهارشنبه ۲ ذوالقعدة	۲۴۶ : شنبه ۲۷ محرم
۲۷۲ : پنجشنبه ۱۳ ذوالقعدة	۲۴۷ : یکشنبه ۸ صفر
۲۷۳ : جمعه ۲۴ ذوالقعدة	۲۴۸ : دوشنبه ۱۹ صفر
۲۷۴ : شنبه ۵ ذوالحجه	۲۴۹ : سه‌شنبه ۱ ربیع‌الاول
۲۷۵ : یکشنبه ۱۶ ذوالحجه	۲۵۰ : چهارشنبه ۱۱ ربیع‌الاول [۱۱۶]
۲۷۶ : دوشنبه ۲۷ ذوالحجه	۲۵۱ : پنجشنبه ۲۲ ربیع‌الاول
۲۷۷ : نوروز نداشت	۲۵۲ : جمعه ۳ ربیع‌الآخر
۲۷۸ : سه‌شنبه ۸ محرم	۲۵۳ : شنبه ۱۴ ربیع‌الآخر
۲۷۹ : چهارشنبه ۱۹ محرم	۲۵۴ : یکشنبه ۲۵ ربیع‌الآخر
۲۸۰ : پنجشنبه ۱ صفر	۲۵۵ : دوشنبه ۶ جمادی‌الاولی
۲۸۱ : جمعه ۱۱ صفر	۲۵۶ : سه‌شنبه ۱۷ جمادی‌الاولی
۲۸۲ : شنبه ۲۲ صفر	۲۵۷ : چهارشنبه ۲۸ جمادی‌الاولی
۲۸۳ : یکشنبه ۳ ربیع‌الاول	۲۵۸ : پنجشنبه ۹ جمادی‌الآخری
۲۸۴ : دوشنبه ۱۴ ربیع‌الاول	۲۵۹ : جمعه ۲۰ جمادی‌الآخری
۲۸۵ : سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الاول	۲۶۰ : شنبه ۱ رجب
۲۸۶ : چهارشنبه ۶ ربیع‌الآخر	۲۶۱ : یکشنبه ۱۲ رجب
۲۸۷ : پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الآخر	۲۶۲ : دوشنبه ۲۳ رجب
۲۸۸ : جمعه ۲۸ ربیع‌الآخر [۱۱۸]	۲۶۳ : سه‌شنبه ۴ شعبان
۲۸۹ : شنبه ۹ جمادی‌الاولی	۲۶۴ : چهارشنبه ۱۵ شعبان
۲۹۰ : یکشنبه ۲۰ جمادی‌الاولی	۲۶۵ : پنجشنبه ۲۶ شعبان
۲۹۱ : دوشنبه ۱ جمادی‌الآخری	۲۶۶ : جمعه ۷ رمضان
۲۹۲ : سه‌شنبه ۱۲ جمادی‌الآخری	۲۶۷ : شنبه ۱۸ رمضان
۲۹۳ : چهارشنبه ۲۳ جمادی‌الآخری	۲۶۸ : یکشنبه ۲۹ رمضان [۱۱۷]
۲۹۴ : پنجشنبه ۴ رجب	۲۶۹ : دوشنبه ۱۰ شوال

- سال ۳۲۰ : دوشنبه ۹ ربیع الآخر
 د ۳۲۱ : سه شنبه ۲۰ ربیع الآخر
 د ۳۲۲ : چهارشنبه ۱ جمادی الاولی
 د ۳۲۳ : پنجشنبه ۱۲ جمادی الاولی
 د ۳۲۴ : جمعه ۲۳ جمادی الاولی
 د ۳۲۵ : شنبه ۴ جمادی الاخری
 د ۳۲۶ : یکشنبه ۱۵ جمادی الاخری
 د ۳۲۷ : دوشنبه ۲۶ جمادی الاخری
 د ۳۲۸ : سه شنبه ۷ رجب
 د ۳۲۹ : چهارشنبه ۱۸ رجب [۱۲۰]
 د ۳۳۰ : پنجشنبه ۲۹ رجب
 د ۳۳۱ : جمعه ۱۰ شعبان
 د ۳۳۲ : شنبه ۲۱ شعبان
 د ۳۳۳ : یکشنبه ۲ رمضان
 د ۳۳۴ : دوشنبه ۱۳ رمضان
 د ۳۳۵ : سه شنبه ۲۴ رمضان
 د ۳۳۶ : چهارشنبه ۵ شوال
 د ۳۳۷ : پنجشنبه ۱۶ شوال
 د ۳۳۸ : جمعه ۲۷ شوال
 د ۳۳۹ : شنبه ۸ ذوالقعدة
 د ۳۴۰ : یکشنبه ۱۹ ذوالقعدة
 د ۳۴۱ : دوشنبه ۱ ذوالحجه
 د ۳۴۲ : سه شنبه ۱۱ ذوالحجه
 د ۳۴۳ : چهارشنبه ۲۲ ذوالحجه
 د ۳۴۴ : نوروز نداشت

- سال ۲۹۵ : جمعه ۱۵ رجب
 د ۲۹۶ : شنبه ۲۶ رجب
 د ۲۹۷ : یکشنبه ۷ شعبان
 د ۲۹۸ : دوشنبه ۱۸ شعبان
 د ۲۹۹ : سه شنبه ۲۹ شعبان
 د ۳۰۰ : چهارشنبه ۱۰ رمضان
 د ۳۰۱ : پنجشنبه ۲۱ رمضان
 د ۳۰۲ : جمعه ۲ شوال
 د ۳۰۳ : شنبه ۱۳ شوال
 د ۳۰۴ : یکشنبه ۲۴ شوال
 د ۳۰۵ : دوشنبه ۵ ذوالقعدة
 د ۳۰۶ : سه شنبه ۱۶ ذوالقعدة
 د ۳۰۷ : چهارشنبه ۲۷ ذوالقعدة
 د ۳۰۸ : پنجشنبه ۸ ذوالحجه
 د ۳۰۹ : جمعه ۱۹ ذوالحجه [۱۱۹]
 د ۳۱۰ : شنبه ۱ محرم
 د ۳۱۱ : نوروز نداشت
 د ۳۱۲ : یکشنبه ۱۱ محرم
 د ۳۱۳ : دوشنبه ۲۲ محرم
 د ۳۱۴ : سه شنبه ۳ صفر
 د ۳۱۵ : چهارشنبه ۱۴ صفر
 د ۳۱۶ : پنجشنبه ۲۵ صفر
 د ۳۱۷ : جمعه ۱ ربیع الاول
 د ۳۱۸ : شنبه ۱۲ ربیع الاول
 د ۳۱۹ : یکشنبه ۲۳ ربیع الاول

سال ۳۴۵ : پنجشنبه ۳ محرم
 » ۳۴۶ : جمعه ۱۴ محرم
 » ۳۴۷ : شنبه ۲۵ محرم

سال ۳۴۸ : یکشنبه ۶ صفر
 » ۳۴۹ : شنبه ۱۷ صفر
 » ۳۵۰ : سه‌شنبه ۲۸ صفر

فصل هفتم

[۱۲۱] در بیان برخی از حوادث عبرت انگیز

که در سالهای هجری اتفاق افتاد

در «کتاب اصفهان» در این باب سخنان بسیاری آمده است و من اندکی از آن را در اینجا می آورم :

محمد بن موسی خوارزمی در کتاب تاریخ خود نوشته است که : بد سال ۹۴ هجری دهم آزار زلزله هایی در جهان آغاز شد و چهل روز ادامه یافت و بناهای بلند و نیز خانه های شهر انطاکیه را ویران ساخت . آن گاه به سال ۹۸ بار دیگر زلزله ها به وقوع پیوست و ۶ ماه دوام یافت .

و محمد بن جریر طبری گوید : در سال ۲۲۲ هجری در ولایات سرخس و مرو رود قسمی از موش به شمار فراوان ظاهر شد . مردم از دفع آنها ناتوان شدند و موش زبانهای بسیار رسانید و غلات ولایات مذکور را تباه کرد ، و سپس با وقوع مرگ و میر ، موشها نیز از میان رفتند . و نیز در سال ۲۲۵ در اهواز زمین لرزه واقع شد و چهار شبانه روز دوام یافت و کوهی را که مشرف بدانجا بود بشکافت .

شخص دیگری گوید : در سال ۲۳۴ به هنگام خلافت « متوکل » باد سخت و سمومی - که پیش از آن نظیرش دیده نشده بود - وزید و مردم را بیمناک

ساخت. این باد مدت پنجاه و اند روز از سوم حزیران (روز عرفه) تا آخرین روز تموز دوام داشت و کوفه و بغداد و واسط و بصره را فراگرفت و از آنجا به عبادان (آبادان) سرازیر شد و از واسط به اهواز رفت و رهگذران و قافله‌ها را کشت و کسی از آفت باد، جان بدر نبرد. آن‌گاه به اهواز بازگشت و به سوی همدان حرکت کرد و ۲۰ روز در آنجا بوزید و کشتزارها را سوزانید. سپس همدان را ترك کرد و چون تیری به موصل رسید و بیابان سنجار را فراگرفت، و مردمان یا ستوران را که از آنجا می‌گذشتند و نیز درختان را نابود ساخت و در موصل همچنان می‌وزید و مردم را از رفت و آمد باز می‌داشت، و بدین‌سان بازارها تعطیل شد و حمل‌خوار بار و کالا در میان دیهها و شهر متوقف گردید. در سال ۲۴۱ باد سردی از سرزمین ترك برخاست و به سرخس سرازیر شد و مردمان را بکشت، زیرا سرمای باد ایشان را فرو می‌گرفت و به زکام مبتلا می‌شدند و می‌مردند. این باد از سرخس به نیشابور گذشت و از آنجا بازگشت و به سوی ری رفت و از آنجا به همدان سپس به حلوان رسید و در اینجا دوشعبه شد: شعبه‌ای در طرف راست به سامره و شعبه دیگر در طرف چپ به بغداد رفت و مردم را به سرفه و زکام شبیه به صدام^۱ مبتلا کرد. آن‌گاه از بغداد به واسط و از آنجا به بصره و از آنجا به اهواز رسید.

در همین سال یعنی ۲۴۱ به روایت محمد بن جریر مردم قومس (کوهس) به زمین لرزه و فروشدن به زمین دچار آمدند و این دوبلا عموم مردم شهر امارت (دارالاماره؟) را فراگرفت، و سپس آتشی از هوا بدیشان رسید و مردم بسیاری را بسوزانید. و خبر این حادثه از یمن به پادشاهی موسوم به سقرا در مسیر جبل رسید.

امام عبدالله بن محمد بن موسی بن محمد بن ابراهیم گوید: به هنگام خلافت «مستعین» مشتری و مریخ و زهره و عطارد در برج سرطان گرد آمدند و در زیر شعاع خورشید، در آخر برج مقترن شدند، و چنین اتفاق افتاد که ماه

۱- صدام به کسر اول، درد نیم سر (مذهب الاسماء) بیماری است ستور را.

نیز با آنها قران یافت، در نتیجه ابر و باران شدید و ظلمات و رعد و برق، زمین را فراگرفت و ۶ ساعت تمام از روز دوام داشت. هوا چنان سرد شد که مردم سامره جامه پوشیدند، و این واقعه در تموز (ماه اول تابستان) بود. به دنبال ابر و باران، قوس قزح در سمت مشرق پدید آمد و سپس قوس قزح دیگری در اندرون آن نقش بست، و این به سبب آبهای فراوانی بود که از ابر ریخته بود. هر حادثه مفراطی که در فضا پدید آید و خارق‌العاده باشد در عالم هستی کیفیات مفراطه به وجود می‌آورد. [۱۲۳]

شخص دیگری گوید: به سال ۲۵۸ در اهواز و عراق بیماری وبا شیوع یافت که از ناحیه «عسکر مکرم» برخاسته و طولاً به قرقسیا^۱ از ولایت فرات و عرضاً به حلوان و حدود آن رسیده بود، و آغاز آن از صحرای عرب بود. این بیماری چنان شدت یافت که سلطان از بغداد به شمارش دفن شدگان فرمان داد و معلوم شد که تعداد آنها هر روز مابین ۵۰۰ تا ۶۰۰ تن است.

محمد بن جریر طبری گوید: در همین سال در صیمره ویرانی بزرگی روی داد که قسمت اعظم شهر فرو افتاد و بیش از بیست هزار تن کشته شدند. همو گوید: به سال ۲۷۶ نهر الصله شکافته شد و در حوضی منقور از سنگ، هفت قبر پدید آمد. بدن‌ها و کفن‌های مردگان سالم مانده بود و از آنها بوی مشک به مشام می‌خورد و نوشته‌ای نیز بدان‌جا بود که چگونگی آن معلوم نشد. در میان مردگان جوانی زیبا رو بود که در لگن خاصره‌اش ضربتی دیده می‌شد.

همچنین گوید: به سال ۲۷۸ آب نیل خشک شد و این واقعه برای مردم آنجا بی‌سابقه بود و در جمله اخبار اعم گذشته نیز مانند آن را نشنیده بودند.

و نیز گوید: به سال ۲۸۰ خورشید کسوف کرد و تاریکی چندین ساعت

۱- قرقسیا معرب کرکیسیاست که مأخوذ از کرکیس (فرستادن اسبان مسابقه) است. (معجم البلدان یا قوت به نقل از حمزة اصفهانی).

همه جا را فراگرفت. آن گاه به هنگام عصر در ناحیه دنبل باد سیاهی وزید و تا ثلث شب ادامه یافت. سپس زلزله و خسوف رخ داد، و جزگروه اندکی همه هلاک شدند، و به سلطان آگاهی رسید که در يك روز بیشتر از سی هزار تن بر اثر ویرانی کشته شده‌اند. این بلا پنج روز ادامه یافت و به دستور سلطان^۱ مردگان پنج روزه را شمردند و شماره آنها به صد و پنجاه هزار تن رسید.

طبری همچنین گوید: به سال ۲۸۴ منجمان گفتند که اقالیم جهان به وسیله طوفان از هم جدا خواهد شد، اما پیش بینی آنان تحقق نیافت، و در این سال مردم دچار قحط شدند و آبهای جهان بخشید.

و نیز گوید: به سال ۲۸۵ ده روز مانده از ربیع الاول، در کوفه و نواحی آن باد زردی برخاست و سپس سیاه شد و يك شبانه روز همچنان می‌وزید و به دنبال آن بارانی سخت با رعدهای مهیب و برقه‌های پیایی بیارید و در احمدآباد و نواحی آن سنگهای سفید و سیاه با وزنهای مختلف فرو افتاد، که در میان آنها برخی مانند سنگ عطر (فهر العطر)^۲ بود. واقعه باد و باران در بصره نیز روی داد، اما در آنجا سنگ نیفتاد بلکه تگرگ بارید که دانه‌های آن ۱۵۰ درم بود. طبری همچنین گوید: به سال ۳۰۵^۳ از مرو نامه‌ای به سلطان رسید حاکی از این که گروهی از بازوی شهر مرو به وسیله نقبی گذشته و غاری کشف کرده و به اطافی رسیده‌اند و در آنجا هزار سر آدمی در سگ‌ها دیده‌اند که در گوش هر يك از آنها رقعهای است و نام صاحب سر را در آن نوشته‌اند.

اما حوادثی خارق‌العاده که از اصفهان یاد می‌کنم هشت واقعه است و در

۱- «سلطان» در تاریخ طبری و کتب دیگر آن عهد به معنی دارالخلافه و دولت و دستگاه حکومت به کار می‌رفته است. (از افادات مجتبی مینوی).

۲- فهر (به کسر اول) در نزد پزشکان سنگ رقیقی است که بدان داروها را بسایند (المنجد).

۳- تاریخ طبری که در دست ماست تا ۳۰۲ بیشتر ندارد، این اثر نسخه‌ای دیده بود که تا ۳۰۳ داشته و می‌گوید این قسمت الحاقی است (نقل از استاد مینوی).

میانۀ سالهای ۲۹۱ تا ۳۴۴ اتفاق افتاده . از آن جمله به سال ۲۹۱ در ماه خرداد روز خرداد غلات پیش از فصل درو رسیده بود . باد سردی وزید و همه را تباه کرد و سنبلها همه بی دانه گردید و مردم نظیر این حادثه را در فصل گرما ندیده و نشنیده بودند .

به سال ۳۱۰ در رودخانه زرین رود (زاینده رود) بیش از اندازه و به خلاف عادت مدروی داد . آب چنان بالا آمد که بر پشت پلها رسید و مردم نتوانستند از آنها بگذرند و نامه ها را به چوبه تیرها می بستند و آنها را از دروازه شهر (اصفهان) به ناحیه و رزق آباد می انداختند . مردم شهر بر جان خود سخت بیمناک شدند ، زیرا آب رودخانه یکسوی بارو را فرا گرفته و قسمتی از آن را سوراخ کرده بود . اما پس از مدتی آب پایین آمد و رو به کاهش گذاشت .

در اواخر سال ۳۲۳ و آغاز سال ۳۲۴ گرسنگی به مردم اصفهان مسلط شد و به اوج شدت رسید و از مردم دو شهر اصفهان^۱ بیش از دویست هزار تن کشته شدند .

من حوادث این سال را در کتاب اصفهان استقصا کردم و در اینجا اندکی از آن حوادث را آورده ام .

به سال ۳۳۰ روز بیستم آبان ماه برف بارید و در اصفهان نزول برف در چنین ماهی بی سابقه بود .

به سال ۳۳۲ صبح نوروز مردم اصفهان زمین را از برف پوشیده دیدند به طوری که ناچار از روفتن آن شدند ، و نظیر این برف به هنگام بهار تا آن زمان دیده نشده بود ؛ و به دنبال برف [۱۲۵] سرمای سختی پدید آمد و مردم در حالی نوروز را آغاز می کردند که درختان آسیب دیده بود . این آسیب به

۱- در قدیم اصفهان شامل دویشت به نامهای یهودیه و شهرستان بوده است که از یکدیگر دو میل فاصله داشته اند . یهودیه بزرگتر از شهرستان و در حدود دو برابر آن بوده است . رک : صوره الارض ابن حوقل ترجمه نگارنده ، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ .

همه سرزمین‌های مشرق رسید و در آن سال مردم بی‌میوه ماندند .

به سال ۳۳۳ در بغداد گرسنگی سختی اتفاق افتاد و مردمان پراکنده شدند و مرکب آنان را گرفت ، چه مردان به شهرهای دیگر رفتند و زنان در خانه‌ها ماندند . دختران پرده‌نشین بیست بیست با اثکا به یکدیگر از خانه‌ها بیرون آمده ، در راه‌ها حرکت می‌کردند و فریاد می‌زدند : الجوع الجوع ! و چون یکی می‌افتاد همه بر روی خود می‌افتادند و می‌مردند . در بغداد مردی شوشی توانگر به نام یحیی بن زکریا بود ، هزار دوشیزه را در خانه خود پناه داد و در تمام مدت گرسنگی آنان را اطعام کرد و سپس همه آنان را به همسری داد و جهیزشان را نیز فراهم کرد .

به سال ۳۳۴ ، ملخ^۱ در روستای تیمره بزرگ فراوان شد و مردم از تحصیل غلات نومید شدند و به اندیشه جلاوطن افتادند . در این هنگام دسته پرنده‌گان از نوع باز که بزرگتر از گنجشک بودند به روستا آمدند و بر درختان بیشه‌ای واقع در حوالی ضیعه‌ای از آن پسران معمر، نشستند . گروهی از مردم آن ضیعه که آنها را دیده بودند ، به من نقل کردند که یکی از آن پرنده‌گان صبحگاهان به بالای درختی در آن بیشه می‌پرید و پیاپی جیک جیک می‌کرد و پرنده‌گان دیگر به دسته‌های متعدد تقسیم می‌شدند و هر دسته به یکی از ضیعه‌های روستا سرازیر شده ، ملخها را می‌خوردند ، تا چینه دان آنها از ملخ پر می‌شد آن‌گاه به سوی آب رفته ، به وسیله آن خود را سرد می‌کردند و پس از بیرون آمدن از آب محتوی چینه‌دان خود را دفع می‌کردند و تا شامگاهان همچنین ملخها را می‌خوردند و سپس به سوی درختان بیشه باز می‌گشتند و سحرگاهان کار خود را از سر می‌گرفتند . سرانجام در یکی از روزها بیشه را ترك کردند و تاکنون کسی آنها را ندیده است .

۱- در متن عربی «قُلَّ» است و آن به ضم اول و تشدید و فتح دوم معانی ملخ

بی‌پر ، مورچه ، کرمکی سرخ بال ، کرمی خرد مانند کته ، کرمی چون ملخ گنده بوی آمده (رك ، آندراج) و در ترجمان البلاغه به «ملخ پیاده» معنی شده است .

در ماه محرم از سال ۳۴۴ در اصفهان بیماری خون و صفرا پدید آمد و مردم بدان مبتلا شدند ، و در همه خانه‌های [۱۲۶] دو شهر (دوبخش اصفهان) مردان و زنان و کودکان را فرو گرفت . این بیماری دو تا هفت و گاهی تا ده روز طول می کشید و گاهی در خانه‌هایی که ساکنانش بیشتر از بیست تن بودند همه را فرو می گرفت ، بهترین چاره این بیماری رگ زدن (فصد) بود .

این مرض از اهواز به اصفهان آمد و بدان جا نیز از بغداد آمده بود . از بغداد به واسط و از آنجا به بصره رسید و در این شهر بیماری وبا نیز بدان پیوست تا آنکه هر روز میان هزار و هزار دویست تن می مردند . و از بصره به اهواز رسید و از آنجا به دو سو حرکت کرده ، در طرف راست به سوی ارجان و از آنجا به سایر ولایات فارس ، و در طرف چپ به اصفهان رفت و سرانجام بر طرف شد .

در همین سال یعنی ۳۴۴ سه روز مانده از ربیع الاخر ، در روز آذر از مرداد ماه به هنگام ظهر بارانی همراه با رعد و برق بیارید و آب از ناودانها جاری شد و در همین حال آفتاب به روی زمین می تابد و ابری آن را نبوشانده بود . شبانگاه ابر تراکم شد و باران پس از آنکه رو به کاهش گذاشته بود ، دوباره شدت یافت و تبدیل به رگبار همراه با رعد و برق ترس آور گردید ، و سراسر شب همچنان می بارید . آن گاه در ثلث اول شب غرضی ترس آور از آسمان برخاست و هنگام صبح به سبب پر شدن جویها ، راهها از سیلاب بسته شده بود . روز بعد یعنی روز اشتاد شبانگاه از افق ناحیه مغرب برق بدرخشید ، و چون آتشی فروزان دوام یافت و به سوی جنوب دایر مواری حرکت می کرد تا در پایان شب به مشرق شتاء (۴) رسید . این برق پیاپی بی آنکه آرام گیرد می درخشید و رعد نداشت . صبح روز بعد یعنی در «روز آسمان» مردم مشاهده کردند که سراسر رودخانه پراز آب آمیخته به گل بدبو بود که در سرخی و تیرگی نظیر آن دیده نشده بود ، و بنا به تخمین بعضی از مردم در رودخانه بجز چشمه‌ها ، سی آسیاب آب بود ؛ سپس افزونی گرفت و از رودخانه بالا رفت و جزایر را فرا گرفت و

هنگام ظهر به حد نهایت رسید و مردم آب رودخانه را به هزار آسیاب تخمین زدند و همچنان [۱۲۷] مدت ۱۴ روز در زیادت و تیرگی بماند .

هرگاه نظیر این گونه حوادث خارق العاده تدوین نشود تباهی می یابد و گفتار حکایت کننده آن پذیرفته نمی شود .

به سال ۳۵۰ يك طرف از بنای موسوم به «سارویه» که در اندرون شهر «جی» قرار داشت ویران شد و خانه ای پدید آمد که در آن در حدود ۵۰ بار پوست بود . این پوستها به خطی که کسی مانند آن را ندیده بود نوشته شده بود ، و معلوم نشد که این پوستها چه زمان در این بنا نهاده شده است .

درباره وضع این محل شکفت آور از من پرسیدند . کتابی از ابومعشر منجم که به «کتاب اختلاف الزیجه» ترجمه شده بود ، نزد مردم بردم . ابومعشر در آنجا می گوید : پادشاهان برای حفظ دانشها و به سبب علاقه شدیدی که در سراسر روزگار به بقای آنها داشتند و نیز به سبب ترس از اینکه حوادث جوی و یافات زمینی آنها را نابود کند ، لوحهایی برای نوشتن مطالب برگزیدند که در مقابل حوادث پایداترو از تعفن و پوسیدگی مصون باشد ، و آن پوست درخت خدنگ موسوم به توز^۱ بود . مردم هند و چین و ملل دیگری که در مجاورت آنان بودند از آنان پیروی کردند . و همچنین این پوست را به سبب استواری و لغزندگی که داشت به کمان هایی که بدان تیر می انداختند می پیچیدند و مدت بسیاری بر کمانها می ماند .

چون پادشاهان مذکور برای نگهداری دانش های خود و ثبت آنها بهترین لوحها را یافتند ، در سراسر زمین و شهرها و اقلیم ها بگشتند تا زمینی پیدا کنند که از زلزله و خسوف بدور و خاکش سالم و کم عفونت و گل آن چسبنده تر و پایداتر باشد و چون بنایی از آن بسازند روزگاری بجا بماند . بلاد و سرزمین های مختلف را یازمودند و در زیر گنبد آسمان شهری جامع به اوصاف مذکور جز «جی» - که در زمانهای بعد حدود آن تعیین شد - ندیدند . آن گاه به

۱- بروزن روز عرب توژ . رك ، فرهنگ فارسی دکتر معین .

قهنبدز (کهن دژ) که در اندرون شهر «جی» بود، آمدند و دانش‌های خود را در آنجا به ودیعه نهادند که تا زمان ما باقی است و «سارویه» نامیده می‌شود.

به وسیله این بنا مردم دانستند که چه کسانی بدانجا آمده‌اند. شرح این سخن آنکه سالها قبل از زمان ما قسمتی از این بنا ویران شد و در آنجا خانه‌ای ساخته از گل سخت پدید آمد. در آن خانه کتابهای بسیاری از پیشینیان که بر پوست توز نوشته شده و انواع دانشهای گذشتگان به خط فارسی قدیم بر آنها مندرج بود به دست افتاد و برخی از آن نوشته‌ها توسط کسی که به اهمیت آن پی برده بود خوانده شد.

از جمله آنها نامه‌ای از آن یکی از پادشاهان گذشته ایران بود که در آن نوشته بود: «طهمورث پادشاه دوستدار دانش‌ها و دانشمندان بود. پیش از آنکه حادثه غربی آسمانی رخ دهد، وی آگاه شده بود که بارانهای فراوان بیابی و بیرون از حد و عادت خواهد بارید و از نخستین روز پادشاهی تا آغاز وقوع این حادثه ۲۳۱ سال و ۳۰۰ روز بود، و منجمان از هنگام آغاز پادشاهی وی را از این حادثه که از مغرب شروع شده نواحی مشرق را فرا می‌گیرد بیم می‌دادند. طهمورث فرمان داد که مهندسان بهترین ناحیه کشور او را از حیث سلامت خاک و هوا برگزینند. آنان محل بنای معروف به سارویه را برگزیدند که هم اکنون در اندرون شهر «جی» باقی است. آن‌گاه این بنای استوار را به فرمان او ساختند، و پس از آنکه آماده شد دانشهای فراوانی را که در رشته‌های گوناگون بود، از خزانه خود بدانجا انتقال داد و آنها را بر پوست توز نوشتند و در جانی از آن بنا قرار دادند تا پس از رفع حادثه برای مردم باقی بماند.

در این بنا کتابی منسوب به یکی از حکمای پیشین نیز وجود داشت که سالها و ادوار معلوم برای استخراج اوساط کواکب و علل حرکات آنها در آن آمده بود، و مردم روزگار طهمورث و ایرانیان پیش از وی آن را «سالها و ادوار هزارات» می‌خواندند. بیشتر دانشمندان و پادشاهان هند که روزگاری وجود داشتند و نیز پادشاهان پیشین ایران و کلدانیان قدیم که همان بابلیان خرگاه.

نشین در دوران اول بودند، اوساط کواکب را از سالها و ادوار مذکور استخراج می کردند، زیرا طهمورث از میان زیج های روزگار خود آن را برای نگهداری برگزید، چه همه آنها را آزمودند و به نظر او و کسان دیگری که در زمان او بودند، این کتاب صحیح ترین و مختصر ترین آنها بود، و منجمان که در آن روزگار در حضور پادشاهان می بودند از آنها زیجی استخراج کردند و «زیج شهریار» ش نامیدند یعنی شاه و امیر زیجها.

این زیج در مواردی که پادشاهان می خواستند حوادث جهان را بدانند، مورد استفاده قرار می گرفت و همین نام (زیج شهریار) در روزگار گذشته و نو برای اهل فارس باقی ماند، و نیز در نزد اکثر ملل از آن روزگار تا زمان ما دارای اعتبار گردید و چنان پنداشتند که احکام نجومی تنها بر کواکبی که در آن زیج تعیین شود درست است.

تا اینجا آنچه گفته شد قول ابومعشر در وصف بنای پابرجای اصفهان بود. وی یکی از سراهای این بنا را که کما بیش از هزار سال پیش فرو ریخته، ستوده و از آن به زیج شهریار تعبیر کرده است. اما سرائی که به سال ۳۰۵ هجری فرو ریخت سرائی دیگر بود که محلش معلوم نشد و به نظر می آمد که بی روزنه بوده است، و پس از فرو ریختن، کتابهای بزرگ و مکتوب که خواندن آنها ممکن نشد و خط آنها نیز به خطوط ملتهای دیگر شباهت نداشت به دست آمد. باری این بنا یکی از آثار پابرجای بلاد مشرق است چنانکه بنای مصر موسوم به هرم یکی از آثار پابرجای سرزمین مغرب است. و خدا داناتر است.

فصل هشتم

در بیان آشوبی که به عهد بنی‌عباس در بغداد اتفاق افتاد

در این آشوب قسمتی از بغداد ویران شد و ساکنانش جلای وطن کردند تا آنکه خداوند باز ماندگان را با ابوالحسین بویه یاری داد .

حکومت بنی‌عباس به سال ۲۳۲ آغاز شد و در مدت ۱۷۷ سال، ۱۸ تن با ثبات نسبی خلافت کردند ، زیرا حوادث دوران حکومت آنان اندک مدت و زودگذر بود، تا آنکه در پایان سال ۳۰۸ هجری به روزگار سیزدهمین سال خلافت «مقتدر» فتنه و آشوب در دارالخلافت آغاز شد و هیبت خلافت از دل لشکریان و رعیت برفت و خزانه از اموال تهی گشت و حتی ذخایر بیت المال نیز تباہ شد ؛ و این فتنه مدت ۲۵ سال دوام یافت .

سال ۳۰۸ :

در روز جمعه ۶ روزمانده از ذوالقعدة سال ۳۰۸ فتنه آغاز شد و مردم بر سلطان شوریدند ، و سبب آن بود که سلطان غلات سواد (ناحیه واقع در میان دجله و فرات) را به مقاطعه حامد بن عباس داده بود . قیمت غلات گران شد و دسترسی به طعام بر عامه مردم حتی بر بیشتر خواص نیز دشوار گردید . چون دو تن خطیب به بالای منبرها واقع در مشرق و مغرب مسجد رفتند ، عوام حمله

کرده، آن دو راه به آخر مسجد انداختند^۱. آن گاه به مقصوره‌ها [محرابها] هجوم بردند و منبرها را شکستند و از سلطان بیزاری نمودند. مأموران در راهها به آشوبگران حمله کردند و بقیه روز جمعه و نیز شنبه و اوایل یکشنبه را با ایشان به جنگ پرداختند. آن گاه بازار باب‌الطاق را آتش زدند، و بدین سان عوام شکست یافتند و با کشته شدن گروهی از لشکریان و رعایا فتنه از میان برخاست.

سال ۳۱۱:

در ۶ روز مانده به آخر ربیع‌الاول از سال ۳۱۱ قمرمطیان^۲ به بصره درآمدند و امیر آنجا سبک مفلحی و نیز گروهی از مردم را بکشتند و از اموال آنجا هر چه می‌توانستند برپشت گیرند برداشتند و به بحرین بردند. در بغداد بر عاملان و کاتبان بسی ستم کردند. ابن فرات وزیر سلطان و پسرش محسن اموال را منحصراً در اختیار خود گرفتند و در بیت‌المال گردآوردند و به ستمکاری و تعذیب و کشتن مردم پرداختند، و چنین کاری در دولت اسلامی بر عاملان و کاتبان هرگز روا نداشته بودند. در این دوره، مصادره از حدودی که پیش از آن بود تجاوز کرد و مصادره حامد بن عباس به دو میلیون و هفت صد هزار دینار بالغ شد^۳.

سال ۳۱۲:

در ده روز مانده به آخر محرم از سال ۳۱۲ قمرمطیان در بادیه به

۱- متن عربی چنین است، فلما صعد الخطیبان منبری الجانب الشرقي وجانب- الغربی رمیا بآخر المسجدین.

۲- در تجارب السلف (ص ۱۹۶) آمده، در ایام مکتفی (خلیفه عباسی ۲۸۹-۲۹۵) فرامطه که قومی‌اند از خوارج و بدروغ دعوی می‌کنند که از فرزندان علی‌اند ظاهر شدند... مکتفی لشکری بفرستاد تا با ایشان جنگ کردند... و آن فتنه منقطع شد.

۳- در مجمل (ص ۳۷۲) چنین است، و حامد بن عباس به دوبار هزار هزار و هفت صد هزار دینار موافقت (شاید موافقت) بست. ظاهراً مراد این است که وی را به پرداخت مبلغ مذکور محکوم کردند.

«رمل‌الهبیر»^۱ به قافله‌های حاجیان [۱۳۱] حمله بردند ، مردان سلطان را اسیر کردند و حاجیان را کشته ، زنان را اسیر گرفتند و اموال را غارتیدند و شماسیه^۲ را برگرفتند ، و سراسر بلاد اسلام بدین مصیبت گرفتار شده بود .

سال ۳۱۳ :

در ذوالقعدة سال ۳۱۳ نیز قرمطیان به حاجیان حمله کردند ، و اینان در صحرا پراکنده شدند و گروهی که نجات یافته بودند عریان و پابرهنه باز گشتند ، و در این سال حج باطل شد . آن‌گاه قرمطیان ۹ روز مانده از ذوالقعدة به کوفه درآمدند و مردم را کشتند و با اموالی که غارتیده بودند باز گشتند .

سال ۳۱۵ :

در نیمهٔ ربیع‌الاول از سال ۳۱۵ سواران برسلطان (مقتدر) شوریدند و به باب خاصه رفتند و به خانه حمله بردند تا به مصاف رسیدند . آن‌گاه به مصلى رفتند . فردای آن روز به شهر درآمد ، فریادکنان به باب‌الطاق و رصافه نزدیک شدند و با بانگ بلند مقتدر را دشنام دادند و سوگندان مغلط‌یاد کردند که نمازشان باطل است چنانکه حج ایشان باطل گردیده ، زیرا وی موجب تعطیل حج شده و مرزها را فرو گذاشته است .

فردای آن روز به قصر معروف به ثریا درآمدند و همه را سوزانیدند و خزاین آن را برگرفتند و قبه و قصر معروف به «اترجه» و «کوکب» را ویران

۱- هبیر به فتح اول نام ریکزاری است در راه مکه ، و در لغت به معنی زمین پست است که اطراف آن بلند باشد ، ركه ، معجم‌البلدان .

۲- یاقوت گوید : شماسیه منسوب به برخی از شماسان (مهران ترسایان) نصاری است و شماسیه در مجاورت دارالروم در بالای شهر بغداد قرار داشته ، و باب شماسیه که خانهٔ معزالدوله بویی در آنجا بود بدان منسوب است ، نیز شماسیه نام محله‌ای است در دمشق . عبارت متن عربی چنین است :

«وانتهب الاموال اخذ الشماسیه» و ظاهراً بنابر آنچه ترجمه شد «واخذ الشماسیه»

باید باشد . در معجم‌التواریخ بدین نام اشاره نشده است ، ركه ، ص ۳۷۲

ساختند و ابزار و کالا و حیوانات و پرندگان آن را با خود بردند .

سحرگاه روز بعد به «حلبه»^۱ آمدند و درهای آن را سوزانیدند و سپس به قصر موسوم به «حسنی» که مقتدر بدان می نشست روی نمودند و تاشامگاه در آنجا شورش می کردند ، و سحرگاه روز بعد به قصر «بدیع» رفتند ، اما سلطان «بلیق»^۲ خادم را فرستاد و عطیه هایی بدیشان داد تا خاموش شدند .

رومیان نیز به مرز شمشاط حمله کردند و درقبله «مسجد جامع» آنجا مردم را سربریدند و هرچه یافتند برگرفتند و همه مردم آنجا را اسیر کردند و ربض شهر مالاطیه را سوزانیدند .

در هفتم ماه شوال قرمطیان به کوفه ، که مردمان آن امن یافته بودند ، درآمدند و به اموال سلطان و خواربار که برای راه مکه آماده شده بود ، از جو و آرد و توشه دست یافتند .

در ۹ روز مانده از شوال قرمطیان به «ابن ابی الساج» حمله بردند ، و بسیاری از لشکر او را کشتند و گروه زیادی از مردم در رود فرات غرق شدند ، و خود ابن ابی الساج اسیر افتاد . چون خبر این واقعه به بغداد رسید ، مردم و لشکریان شوریدند و «حجریه» نیز طغیان کردند و با مقتدر در سخن درشتی کردند و گفتند: «جای خود فروگذار تا کسی دیگر که تدبیر و سیاست مملکت داری می داند به جای تو بنشیند.» همه ساکنان ناحیه غربی از ترس قرمطیان به ناحیه شرقی رفتند و ترس در دل لشکر و رعیت و سلطان راه یافت . و نازوك رئیس شرطه [نکهبانان] فرمان داد که اصحاب قصب ، که در شهر «انبار» بودند ، نی ها را به اندرون بغداد آورند تا مبادا قرمطیان به بغداد روی آورند و خندق را با نی و خاک پوشانند و بر آن بگذرند .

۱- «حلبه» به فتح اول نام محله بزرگ و پهنایوری بوده است در مشرق بغداد نزدیک باب الازج . (معجم البلدان) .

۲- بلیق خادم «مونس» بود که او نیز خادم مقتدر بود . در تجارب الامم (ج ۵ ص ۲۶۸) چنین آمده ، مقتدر مونس را بفرستاد . رک ، حاشیه مجمل ص ۳۷۴ :

آن گاه شکست خوردگان سپاه ابن ابی الساج ، پس از آنکه هرچه در قرای سواد به هنگام عبور یافتند برگرفتند ، به بغداد رسیدند ، و در سلخ شوال قرمطیان به «انبار» درآمدند ، همه مأموران و نیز مردم آنجا به بغداد گریختند . در چهارم ذوالقعدة «قرمطی» با یاران خود از محلی به نام بطیحه گذشت ، در این هنگام فروش برخاست و او با گرد آوردن کشتیها پلی بفرات بست و از آن عبور کرد . «نازوك» به سوی دروازه های بغداد روی نمود و دروازه های «قطر بل» و «حرب» را بست و پل باب الحديد و نیز باب حرب و باب قطر بل را بشکست . در شب یازدهم ذوالقعدة قرمطی در آستانه تل عقر قوف در کناره رود «ورآده» به سپاه «مونس» نزدیک شد ، مونس پل وراده را بیرید .

در ۱۰ روزمانده از ذوالقعدة «بلیق» با یارانش و نیز سپاه شکست خورده ابن ابی الساج ، به «سواد» قرمطی پیرون آمد ، اما با وی سخت جنگیدند و بلیق هزیمت یافت و سپاهیان کشته شدند ؛ و چون هزیمتیان به سوی مونس بازگشتند ، وی فوراً در ناحیه ام جعفر - که در طرف چپ محل معروف به «فرح» قرار داشت - خندقی کند و عربها ناچار در سواد پراکنده شده ، به اسیر کردن و کشتن مردم و غارتیدن اموال پرداختند . آن گاه در راه سامره به قافله ای حمله بردند و اموالی به بهای ۲۰۰۰۰۰ دینار غارتیدند ، سپس سامره را يك روز بعد از روز نحر (قربان) تصرف کردند .

سال ۳۱۶ :

در نهم ماه رمضان از سال ۳۱۶ مردمان قصر بن هبیره به بغداد درآمدند و در بازارها فریاد کشیدند و مردم را برانگیختند [۱۳۳] و از باز شدن دکانها ممانعت کردند . گروهی از عامه نیز بدیشان پیوستند و به مستغلی که روبروی اقامتگاه سلطان بود ، روی نموده ، آن را سوزانیدند ، و قبه ای نیز در همان جا ویران ساختند و با سلطان در سخن درشتی کردند و با نسبتهای دروغ او را ندا زدند ، از آنجا به سوی دیوان «بادوریا» آمدند و همه دفاتر حساب را که از آغاز خلافت عباسیان در آنجا بود ، سوزانیدند . آن گاه گریه و زاری کنان به

دربار سلطان روی نمودند . گروهی از مردم دربار بدیشان یاری کردند ، فیلبانان نیز با فیلهایی که از گرسنگی لاغر شده بودند به جماعت پیوستند ، عوام بدان گریستند و گفتند : وامحمداه^۱ .

سال ۳۱۷ :

در محرم سال «۳۱۷»^۲ همه سران که در میان ایشان ابوالهیجاء و نزوک^۳ و مونس بودند ، گرد آمدند و به سلطان نامه نوشتند تا مادرش و خواهر او و همه زنانی را که امر و نهی می کردند از دارالخلافت بیرون کند و به خانه ابن طاهر بفرستد . وی خواسته ایشان را اجابت نکرد . به مصلا رفتند و مونس نیز با ایشان بود . آن گاه مقتدر نامه زیبایی به خط خود بدیشان نوشت و وعده داد که حل و عقد کارها را به ایشان باز می گرداند و با خواسته های آنان مخالفت نمی کند . بدین سان آرام شدند ، اما باز به کاری سخت تر از آن پرداختند : در روز جمعه ۱۴ محرم پس از نماز به خانه خلیفه در آمدند و به اقامتگاه وی رسیدند و او را با مادر و خاله اش فرو گرفتند و به خانه مونس بردند .

پس محمد بن معتضد را حاضر کردند و به وی لقب «القاهر» دادند ، و علیه مقتدر گواهان گرفتند که وی خود را از حکومت خلع کرده و برادرش را به جانشینی برگزیده و نگین حکومت را بدو بخشیده است . در این هنگام خانه های گروهی به غارت رفت و سوزانده شد .

۱- این خبر جز در این کتاب و مجمل التواریخ که از عمین جا نقل کرده است

دیده نشد . (نقل از حاشیه مجمل ص ۳۷۴).

۲- متن عربی در هر دو چاپ « سنة تسع عشر وثلاثمائة » است ، اما چون سالهای ۳۱۸ و ۳۱۹ پس از این آمده سال ۳۱۷ صحیح است ، و در مجمل (ص ۳۷۴) نیز سال سیصد و هفده ضبط شده است .

۳- مجمل (ص ۳۷۴) ، نازوک . در صفحه قبل از کتاب حاضر نیز « نازوک » آمده است .

چون روز یکشنبه فرا رسید ، گروه «مصافیه»^۱ به پا خاستند ، و میان نازوک و ایشان مناظرات و گفتگوها رفت و سرانجام نازوک را کشتند ، و خادمان سرای او به خانه ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان رفتند و او را نیز کشتند و در محبس ها و زندانهای زیرزمینی باز شد و زندانیان رهایی یافتند ، و مقتدر به دارالخلافة باز آمد و ظروف و کالاهای جواهر و عطرها را بیرون آورد تا بفروشد و بهای آنها را به لشکر بپردازد . بیشتر آنها را سران و بزرگان و باقی را بازرگانان خریدند .

در شب چهارشنبه هشت روز مانده از شعبان ، در هوا چیزی چون آتش پدید آمد و در بامداد فردا میان رجاله سودان و قزاقانه^۲ (قزوینیان ؟) جنگ افتاد و گروه بسیاری از هر دو طرف کشته شدند و سرانجام قزاقانه شکست خوردند ، و در بغداد کشتار افتاد و رجاله و او باش متعصب گروه بسیاری را کشتند . در ماه رمضان لشکر بر سلطان شورش و این شورش چند روز ادامه یافت و مردم نتوانستند داد و ستد کنند و طعام نایاب شد .

در شب یازدهم از ماه ذوالحجه گروهی از غلامان سرایی به خانه وزیر ابن مقله رفتند تا او را بکشند «سلامه» برادر نجح با گروهی از او حمایت کرد و او را از قتل رهایی داد .

در روز هفتم از ماه ذوالحجه ، قرامطیان به مکه درآمدند و مردمان بسیاری را در حرم و مسجد الحرام کشتند ، چنانکه جنازه ها عفوئت یافت و آنها را در چاه زمزم انداختند و چاه پر شد . شماره کشتگان در پیرامون کعبه سه هزار

۱- متن عربی چنین است : « تحرکت المصافیه » مراد رجاله مصافیه است که قسمتی از عساکر سلطانی بود و دیرانی رئیس آنها بود (نقل از حاشیه مجمل ص ۳۷۵).
 ۲- بامداد حرب افتاد میان سپاه و دیگران (مجله ص ۳۷۵). در تاریخ کامل چنین است ، میان اصحاب ابوبکر مروزی حنبلی و عوام فتنه برخاست به سبب تفسیر آیه ای از قرآن ، و خلقی انبوه از سپاه در آن فتنه داخل شدند . (کامل التواریخ ج ۸ ص ۶۷ به نقل حاشیه مجمل ص ۳۷۵) .

تن بود که پس از رفتن قمرمطیان، آنان را در حوالی کعبه دفن کردند. قمرمطیان مدت یازده روز در مکه ماندند و به هنگام رفتن ۷۰۰ دوشیزه و نیز در کعبه و حجر اسود^۱ و محتویات اندرون کعبه از قبیل زیورها و آثار پیامبران و استار بیت را با خود به بحرین بردند و حجر اسود ۱۲ سال در آنجا ماند، سپس آن را به بهایی - که مبلغ آن را نمی‌دانم - فروختند. آن‌گاه به جای خود در رکن کعبه بازگردانیده شد، و این به تاریخ ۳۲۹ بود.

سال ۳۱۸ :

روز چهاردهم محرم از سال ۳۱۸ گروهی از سواران موسوم به «نصریه» بر سلطان شوریدند و کار بالا گرفت و صاحب قدرت شدند و بیشتر سواران بغداد بدانان پیوستند. این گروه خانه وزیر را آتش زدند و هرچه مال و ابزار و چاربا بود غارتیدند. سپس در میان سواران باب عمار و رجالة سودان جنگ در گرفت. عوام به یاری سواران شتافتند و رجاله را کشتار کردند. آن‌گاه همه غلامان سرایی به یاری سواران آمدند و به سوی رجاله تیر انداختند و از دربار بیرونشان کردند، سپس سواران به رجالة مصافیه حمله بردند و آنان را کشتند و گروهی را زخمی یا غرق کردند و عده کمی با تغییر جامه‌های خود توانستند فرار کنند.

آن‌گاه سواران به همراهی عوام باب عمار را محاصره کردند و آتش در آن افکندند و هرچه در منازل رجاله یافتند غارتیدند. ابن یاقوت بر اسب نشست و گروهی از غلامان سرایی را بردجله گماشت تا خانه‌های رجاله را در ناحیه ناشی و حمالین و اطراف آن بسوزانند و خانه دیرانی رئیس رجالة مصافیه و نیز خانه پسر زنش را ویران ساختند، و اموال غارتیده آنان را در راهها افکندند و ندا زدند که برای عوام مباح است. چون جنازه‌های کشتگان در دجله بیش از حد بود و به بالای آب آمده بود، صیادان چندین روز از صید ماهی دست باز داشتند و بسیاری از مردمان آب دجله را نیاشامیدند و از آب فرات

۱- در متن حجر التقبیل است یعنی سنگی که بوسیده می‌شود.

استفاده کردند .

در ماه رجب عربانی از ناحیه دروازه خراسان واقع در جانب شرقی بغداد ، بدین شهر فرود آمدند و میانه شوارع را برگرفتند و جامعه‌های مردم و کالاهای بازرگانان را غارتیدند و رفتند، و کسی آنان را تعقیب نکرد، و محمد بن یاقوت مقرر کرد که دروازه‌ها را قبل از طلوع آفتاب باز نکنند .

در روز چهارم ذوالحجه لشکر بر وزیر شوریدند و به جایگاه او حمله کردند و دوات را از پیش او برگرفتند ، اما وی نهانی بی آنکه کفش و ردایی برگیرد گریخت و خود را در کشتی که به پیش سرای خانه‌اش بسته شده بود ، افکند و در وسط دجله ایستاد ، سپس به دنبال آن سرخی در آسمان پدید آمد . در شب یکشنبه ۱۴ روز مانده از ماه ذوالحجه ، ریگی سرخ شبیه ریگ هبیر^۱ واقع در باده به باهما و دروازه‌های بغداد نشست .

سال ۳۱۹ :

در ماه صفر از سال ۳۱۹ سواران بر سلطان شوریدند و کینه او را سخت بر دل گرفتند و از او خواستند تا این یاقوت را از سمت شرطگی و یاقوت را از سمت پرده داری معزول کند . این شورش مدت ده روز دوام یافت . در هشت روز مانده از همین ماه گروهی از لشکریان به خانه ابوالعلاء سعد بن حمدان بن حمدون رفتند تا او را به شورش وادارند . وی از این کار اعتذار کرد و از ایشان خواست که وی را معاف بدارند . به خانه‌اش حمله کردند و او بگریخت ، آتش در خانه‌اش زدند و برقتند . [۱۳۶] در این هنگام عوام نیز بدانان پیوستند و در دوسوی رودخانه به سوی زندانها روان شدند و آنها را بگشودند و همه زندانیان را رها ساختند و مجلس «شرطه» را سوزانیدند . آن گاه سواران از عوام جدا شدند و به دربار سلطان موسوم به باب‌العامه رفتند و آن را آتش زدند و گروهی از عیاران دیوارهای خانه را بشکافتند تا وارد شوند، اما شب فرارسیده بود و تاریکی شب آنان را متفرق ساخت .

در ماه جمادی الاخری آتش سوزیهای پیاپی در بازارهای بغداد رخ داد و یازده روز مانده از ماه مذکور در چهار سوق «بلاشویه»، سپس در غلّه (محلّه؟) این حصاص و پس از آن در محلّه دار عمار و بعد در کرخایا واقع در نزدیک پل بیمارستان آتش افکندند و آنها را بسوزانیدند.

در شب دوم از جمادی الاخری سواران به شورش برخاستند و کارشان بالا گرفت و تا سیزدهم ماه مذکور ادامه یافت. این سواران متعرض عوام می شدند و جامه هایشان را برمی گرفتند، و همین سواران در پل «شوک» و سپس در باب الشام و در دو شارع جدارین و جاهای بسیاری حریق به وجود آوردند.

در ماه شعبان خبر رسید که لشکر ابن خال از دیلمیان شکست خورده است و دیلمیان آنان را تا حدود حلوان تعقیب کرده اند. مردم مضطرب شدند و بازارها بسته شد و اعراب در سراسر «سواد» پراکنده شدند و غله ها را بردند و به دیبها حمله کردند و زنان را اسیر گرفتند.

هفت روز مانده از شعبان خبر رسید که قرمطی به کوفه درآمده است. مردم قصر ابن هبیره را ترك کرده، برای استغاثه به بغداد آمدند. اهل کوفه مضطرب شدند و داد و ستد فرو گذاشتند و به مساجد پناهندند، و روزها گذشت و آنان طعامی نمی یافتند و تا ماه رمضان وضع بدین سان بود. در دوم ماه رمضان بازرگانان باب الکرج (کرخ؟) دکانهایشان را بستند و اهل خروج (آنان که می بایست خراج بپردازند) از ادای آن استنکاف کردند و بر خراج گیر جستند و او را زدند^۱ و او را به حال مرگ فرو گذاشتند و زندانیان را آزاد ساختند. آن گاه در سیزدهم ماه رجّال به پا خاستند و صورت هایشان را به گل اندودند و به بازارها در آمدند و مردم را غارتیدند.

۱- متن عربی چنین است، «وامتنع اهل الخروج (الخراج) من الاداء، ووثبوا على

المستخرج» قول مجمل التواریخ (ص ۳۷۶) نیز که می گوید، «وغوغا برخاست و مستخرجان را زدند، مؤید این معنی است.

در ماه ذوالحججه مردمان دینور روهای خود را سیاه کرده، با وای گفتن و استغاثه وارد بغداد شدند و قرآن‌ها بر چوب زدند و گفتند: مرداو یح جیلی آنان را کشتار کرده است، استغاثه می‌کردند، اما کسی آنان را پناه نمی‌داد. آن‌گاه به باب وزیر رفتند، ولی غلامان خانه به سوی آنان تیر انداختند. [۱۳۷] و چون روز قربان فرا رسید به مسجد جامع درآمدند و به خطیب که خطبه می‌خواند و سلطان را دعا می‌کرد، حمله کردند و فریاد زدند و خطبه او را قطع کردند. آن‌گاه سرگذشت خود و کشته شدن مردان و اسارت زنان را به مردم گفتند و آنان را به یاری خویش علیه سلطان برانگیختند.

سال ۳۲۰:

در ماه محرم سال ۳۲۰ خانه و اصطبل وزیر به غارت رفت و شورش بالا گرفت. سلطان خواص غلامان سرایی و ساجیه (خاندان ساج) و بربر را برای حفاظت خانه خود برگماشت.

در دهم ماه جمادی‌الاولی گروهی از اصفهانیان به مسجد جامع غرب بغداد رفتند. حمزه بن ابی القاسم بالای منبر بود، به او حمله کردند و از ایراد خطبه باز داشتندش. نماز آن روز باطل شد، سپس ضجه کردند و عوام نیز به یاری ایشان برخاستند و به یاران سلطان که در مقصوره بودند سنگ پراکندند و حمزه را از ستور به زیر کشیدند و کلاهش را برگرفتند و تا شبانگاه با سپاه در جنگ بودند.

در ماه جمادی‌الآخری سواران بر سلطان شوریدند و به سوی دجله رفتند و کشتی‌ها و حرقاها^۱ سوزانیدند، و سران حکومت را از رفتن در دجله بازداشتند. هاشمیان رخ خود سیاه کرده، در راه‌ها روان شدند، طعام می‌خواستند و فریاد می‌زدند: الجوع الجوع! طلحة بن ابی العباس چارپایی چند سر برید و

۱- حراقه به فتح اول و تشدید دوم نوعی کشتی جنگی در قدیم که از آن مواد

محرقة به سوی دشمن پرتاب می‌شد، کشتی نفت‌انداز (فرهنگ فارسی دکتر معین).

پس از پختن همراه با نان به ایشان فرستاد. شورش عوام سخت تر شد داعیان و متعصبان سرهای خود برهنه کردند و ابزار آهنی گوناگون برداشته، نزدیک پل جدید و شاطیء الصراط^۱ به جنگ پرداختند. امیر شرق بغداد خواست که ایشان را آرام کند، توجه نکردند. گروهی از سواران به باب العامه رفتند و چارپایان و استرهای را که در آنجا بود، پی کردند. به دنبال آن قتل مقتدر اتفاق افتاد که وی را بر شارع عام کشتند و جامه اش برگرفتند تا برهنه ماند، و عورت او با گیاهی پوشانیدند. و پس از آن نیز حوادثی^۲ روی داد که مدت ۱۳ سال دوام داشت، و در اینجا از ذکر آنها خود داری کردم تا کتاب به درازا نکشد.

۱ - در چاپ برلین شاطیء الصراط (به تاء) آمده و ظاهراً غلط چایی است

متن از طبع بیروت است.

۲ - در متن «عبر» آمده و می توان آن را انواع و حوادث عجیب معنی کرد،

شاید هم «غیر» به کسر اول و فتح دوم بوده باشد.

فصل نهم

در ذکر امرای خراسان

در فصل هشتم همین باب درباره حوادث بغداد در دوران خلافت بنی عباس گفتگو کردیم ، اما چون کسانی که حکومت را از بنی امیه به بنی عباس انتقال دادند و لشکر بنی امیه و اعراب را نابود ساختند ، مردم خراسان بودند ، این فصل را به امرای خراسان اختصاص دادم ، و در فصل بعد به شرح تاریخ امرای طبرستان می پردازم .

اما سبب آنکه از میان سرزمین ها تاریخ این دو سرزمین را در این کتاب آوردم ، این است که مردان خراسان و طبرستان علیه بنی امیه به سرکردگی دو دلاور روزگار ابو مسلم صاحب حکومت و ابوالحسین بن بویه به پا خاستند . اقدام امرای خراسان از این حیث شایان توجه است که ایشان از نظر بنی امیه گناهکار بودند . سپاه بنی امیه یعنی بقایای لشکر خاندان ابی سفیان و اولاد مروان را برای انتقام نابود ساختند . خلفای بنی امیه به اندیشه ویران کردن خانه کعبه منجنیق ها بدان جا آوردند و ارکان آن را سست و دیوارها را برهنه کردند . با فرزندان رسول خدا به جنگ برخاستند و آنان را به حال تشنگی کشتند و رسول خدا را دشنام دادند ، و پیش از این نیز پسر عموی وی [علی ع] را

بر منابر اسلام سب کرده بودند. آن گاه سرهای کشتگان را پیش چشم تماشاگران به یزید هدیه فرستادند چنانکه در باره کافران کنند ، و یزید به عربان شام چنان وانمود که ایشان بر امام عدل خروج کرده اند و شق عصای مسلمین کرده و از جماعت مسلمانان بیرون رفته اند، و چنان خواسته اند که امامت (خلافت) را از امام که ولی عهد امام است [۱۳۹] منتزع ، و حق موروثی را که خلیفه پیشین (معاویه) وی را شایسته آن دانسته است غصب کنند . بدین سان اعتمام (؟) عرب بر اثر تلقینات ایشان به لعن و افترای آل علی (ع) پرداختند و گفتند : وای بر شما که از سنت و جماعت دوری جستید و برخلیفه خدا (!) نافرمان شدید! آن گاه قریب صد سال مردم را از ایشان بر حذر می داشتند و تخم دشمنی آنان را در دلها می کاشتند و از معاشرت و آمیزش با ایشان باز می داشتند ، تا آنکه خداوند، ابومسلم بر طرف کننده تاریکی و صاحب دولت را برانگیخت و شهرها را از آلودگی آنان پاک ساخت و مردمان را از جور و ستم آنان رها نید .

اما اهمیت اقدام امرای طبرستان بدان است که ایشان قرمطیان را از بلاد اسلام برانندند و دارالملک را از ستمکاران و فتنه گران پاک کردند و یزیدیان را که دشمنان دولت بودند و خلافت را از میان برده و رسوم اهل رسوم^۱ را برقرار کرده بودند ، خدایشان به دوزخ بسوزاند ، برانداختند . اینک به ذکر تاریخ امرای خراسان می پردازم ، و بالله التوفیق .

* * *

مقر امرای خراسان از آغاز حکومت عرب در آنجا تا کنون سه شهر بوده است : مرو ، نیشابور و بخارا . شهر مرو تا هنگامی که عبدالله بن طاهر امارت خراسان یافت و به نیشابور نشست و سپس به مرو آمد ، دارالاماره بود . آن گاه نیشابور دارالاماره گشت تا هنگامی که اسماعیل بن احمد بن اسد سامانی بلاد طاهر را به دست گرفت و در بخارا نشست .

ابومسلم خراسانی

ابومسلم که انتقال دهنده حکومت به بنی عباس بود، در نیمه ماه رمضان

سال ۱۲۹ در خراسان ظهور کرد ، و در روز دوشنبه نیمه ربیع الاول سال ۱۳۰ به دارالاماره مرو آمد . آن گاه ابو جعفر (منصور) برادر خلیفه برای بیعت گرفتن از او و پیروانش نزد او رسید و سپس بازگشت . در غره ماه رمضان سال ۱۳۶ ابومسلم به عراق رهسپار شد تا در شهر انبار نزد سفاح رود ، و در همین سال عازم حج شد و ابوجعفر نیز حج کرد و در سال مذکور سفاح درگذشت . ابوجعفر پس از حج به عراق آمد و ابومسلم را به مقابله با عمش عبدالله بن علی روانه کرد ، و این به سال ۱۳۷ بود [۱۴۰] ، اما روز سه شنبه ششم جمادی الاخری سال ۱۳۷ عبدالله شکست خورد .

آن گاه ابومسلم در ماه رجب به خراسان بازگشت و روز پنجشنبه شب سیزدهم شعبان به حلوان فرود آمد . در این هنگام فرستادگان ابوجعفر منصور نزد او آمدند و وی به سوی منصور حرکت کرد و در شامگاه سه شنبه پنج روز مانده از شعبان به مداین رسید و روز چهارشنبه چهار روز مانده از شعبان به دست منصور کشته شد .

ابوداود خالد بن ابراهیم

منصور پس از کشتن ابومسلم ، به ابوداود خالد بن ابراهیم زُهلّی که در طخارستان (طخارستان) بود ، نامه نوشت ، و امارت خراسان بدو داد . خالد رهسپار مرو شد و روز دوشنبه هفتم ماه شوال سال ۱۳۰ بدان جا رسید و تاهنگام مرگ که در روز جمعه هفتم ماه ربیع الاول سال ۱۴۰ اتفاق افتاد ، امارت آنجا را به دست داشت .

ابوعصام بن سلیم

پس از خالد ، صاحب شرطه خراسان ابوعصام عبدالرحمن بن سلیم امارت خراسان یافت و يك سال و ۶ ماه حکومت آنجا را به دست داشت ، و خدا به حقایق امور دانایتر است .

عبدالجبار بن عبدالرحمن

پس عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی امیر خراسان شد و روز شنبه

چهاردهم ماه ربیع الآخر سال ۱۴۲ به مرو آمد و حازم بن حزیمه در این هنگام به زبدانقان^۱ بود. عبدالجبار نافرمانی کرد و گناهان بزرگی را مرتکب شد. «مهدی» که ولی عهد بود به نیشابور آمد و حازم را به سوی عبدالجبار فرستاد که او را گرفت و نزد مهدی آورد. مهدی وی (حازم) را امارت مرو داد و خود به ری بازگشت و تا سال ۱۴۴ در آنجا اقامت کرد. سپس به بغداد و باردیگر به سال ۱۴۶ به ری بازگشت و تا سال ۱۵۱ در آنجا بماند. آن گاه به بغداد آمد و پسرش هادی را به سال ۱۶۷ به گرگان فرستاد. و خدای دانایتر است.

حازم بن حزیمه

حازم روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول سال ۱۴۳ به مرو رفت.^۲

ابوعون

پس از حازم امارت خراسان به ابوعون عبدالملک بن یزید رسید. وی به سال ۱۴۶ به مرو آمد [۱۴۱] و مدت ۶ سال در آنجا بماند. و خدای دانایتر است.

ابومالک

دیگر از امرای خراسان ابومالک اُسَید بن عبدالله خزاعی بود که از جانب «منصور» امارت یافته بود و از «مهدی» نیز کاملاً فرمان می برد. در رمضان سال ۱۴۹ به مرو آمد و تا ماه ذوالحجه سال ۱۵۰، که سال مرگش بود، بدانجا ولایت داشت.

حازم بن حزیمه

سپس باردیگر حازم امارت یافت و به سال ۱۵۱ به لغاریه رهسپار شد. و خدا به حقایق امور دانایتر است.

۱- در مجمع البلدان «زبدقان» یکی از قرای «عربان» برکناره نهر خابور (عراق) آمده است و زبدانقان به نظر نیامد و احتمال قوی می رود که زبدانقان تصحیف دندانقان از نواحی مرو باشد به قرینه مقام.

۲- شمه ای از سرگذشت حازم در سطور قبل و نیز اشارتی در سطور بعد آمده

حمید بن قحطبه

پس از وی حمید بن قحطبه ولایت یافت و روز شنبه شب دوم شعبان سال ۱۵۱ به مرو آمد و تا هنگام مرگ یعنی اول شعبان ۱۵۹ امارت خراسان داشت.

عبدالله بن حمید

سپس به عبدالله بن حمید فرمان نوشتند و او مدت ۶ ماه در خراسان امارت یافت .

ابوعون

پس از عبدالله بار دیگر ابوعون امیر خراسان شد. آن گاه پسرش عبدالله بن ابی عون روز دوشنبه نیمه ماه صفر سال ۱۶۰ نزد او آمد .

معاذ بن مسلم

سپس معاذ بن مسلم ولایت یافت و لشکر به جنگ مقنع فرستاد ، و سلم بن سالم را روز پنجشنبه هفت روز مانده از ربیع الاخر سال ۱۶۱ از جانب خود به مرو گسیل داشت، و بعد از آن معاذ در ماه جمادی الاولی بدان جا رسید .

زهیر بن مسیب

پس از معاذ، زهیر بن مسیب ضبئی امیر خراسان شد و به روز سه شنبه سوم جمادی الاخری سال ۱۶۳ به مرو آمد .

فضل بن سلیمان

سپس فضل بن سلیمان ابوالعباس طوسی به امارت رسید . نخست سعید بن بشر به جانشینی او روز دوشنبه پنج روز مانده از محرم سال ۱۶۶ به مرو آمد و سپس خود «فضل» روز دوشنبه پنجم ربیع الاول بدان جا رسید . [۱۴۲] مرگ مهدی و هادی به هنگام امارت وی اتفاق افتاد .

جعفر بن محمد

بعد از « فضل » ، جعفر بن محمد اشعث خزاعی از طرف هارون الرشید ولایت یافت . نخست پسرش عباس بن جعفر به جانشینی پدر روز جمعه دوازده روز مانده از ذوالحجه سال ۱۷۰، دو روز بعد از نوروز، به مرو آمد، و سپس جعفر

روز پنجشنبه شب دوم محرم سال ۱۷۱ بدان جا رسید . وی به جنگ طخارستان رفت و به کابلستان لشکر فرستاد . آن گاه به مرو بازگشت و پس از پانزده روز که در آنجا ماند، روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سال ۱۷۳ به عراق مراجعت کرد .

حسن بن قحطبه

پس از جعفر ، حسن بن قحطبه ولایت یافت . جانشین وی به مرو روان شد و چون به ولایت ابر شهر رسید معزول شد و بازگشت ، و عباس بن جعفر نیز مراجعت کرد و در شوال سال ۱۷۳ به بغداد آمد . و خدای دانای تر است .

غطریف بن عطا

سپس غطریف بن عطا به خراسان و گرگان و سیستان ولایت یافت . نخست جانشین وی داود بن یزید، و پس از آن خود غطریف روز سه شنبه دهم ماه رمضان سال ۱۷۵ به مرو آمد .

حمزة بن مالك

پس از غطریف ، حمزة بن مالك خزاعی امیر خراسان شد . پسرش به جانشینی وی روز شنبه پنجم محرم سال ۱۷۷ و خود حمزة روز چهارشنبه ده روز مانده از صفر به مرو آمد .

فضل بن یحیی

سپس فضل بن یحیی بن خالد را بر خراسان و سیستان و گرگان و ولایات جبل امارت دادند . جانشین وی یحیی بن معاذ روز شنبه سیزدهم ماه رمضان سال ۱۷۷ ، و پس از او خود فضل بن یحیی روز یکشنبه هفتم صفر سال ۱۷۸ به مرو رسید . فضل يك ماه در مرو ماند ، آن گاه از راه بلخ به سمرقند رفت و سپس به مرو بازگشت و چند روز آنجا درنگ کرد و روز جمعه هفتم [۱۴۳] ماه ربیع الاول سال ۱۷۹ از آنجا بیرون آمد . بعد از او عمرو بن حمل را امارت خراسان دادند، و او مدت ۹ ماه حکومت کرد . و خدا به نهانی ها آگاه تر است .

منصور بن یزید

امیر خراسان پس از «فضل»، منصور بن یزید بن منصور خالد مهدی بود

که روز سه‌شنبه چهارده روز مانده از ذوالحجّه سال ۱۷۹ به مرو آمد .

جعفر بن یحیی

سپس جعفر بن یحیی بن خالد ولایت یافت ، و او جانشین خود علی بن حسن بن قحطبه را به خراسان فرستاد . آن‌گاه هارون الرشید به تولیت جعفر آغاز کرد ، اما او را از امارت معزول داشت .

علی بن عیسی

پس از جعفر ، علی بن عیسی بن ماهان به امارت رسید . نخست پسرش یحیی بن علی به جانشینی وی به مرو رفت ، و سپس خود او روز پنجشنبه شب دوم جمادی الاخری سال ۱۸۰ بدان‌جا رسید و دو سال در آنجا بماند . آن‌گاه به عراق رهسپار شد تا هارون الرشید را در ری ملاقات کند ، و این به روز پنجشنبه سیزدهم جمادی الاولی سال ۱۸۴ بود ، سپس به سال ۱۸۹ به مرو بازگشت . و خدا دانای تر است .

هرثمه بن اعین

سپس هرثمه بن اعین را ولایت دادند و دست او را بدانچه علی بن عیسی در تصرف داشت باز گذاشتند . هرثمه روز دوشنبه ۹ روز مانده از ماه ربیع الاخر سال ۱۹۲ به مرو رسید و مدت ۴۵ روز بدان‌جا بماند ، سپس با لشکری به سوی بلخ رفت و روز پنجشنبه پنجم جمادی الاخری بدان‌جا رسید ، و چهار روز در لشکرگاه خود بماند و روز دوشنبه از آن‌جا بیرون آمد و علی بن عیسی را به سوی هارون الرشید فرستاد به روز پنجشنبه پنج روز مانده از جمادی الاولی (ظاهرأ : جمادی الاخری)^۱ ، و او روز دوشنبه هشت روز مانده از جمادی الاولی سال ۱۹۲

۱ - هرثمه روز دوشنبه نهم جمادی الاخری از لشکرگاه بیرون آمده است ، بنا براین روانه کردن علی بن عیسی روز پنجشنبه ۲۶ جمادی الاخری است نه جمادی الاولی چنانکه در متن آمده است .

روانه شد ۱.

مامون

هارون الرشید به سال ۱۸۹ مأمون را به امارت خراسان و سیستان و گرگان و طبرستان و رویان و دلباوند^۲ (دماوند) و ری برگزید، و او مدت پنج سال امارت داشت، و نیز هارون کلبرادرش قاسم بن رشید ملقب به «مؤمن» [۱۴۴] را به وی موکول کرد، بدین سان که اگر هارون بخواهد پس از مأمون وی را به امارت بگمارد یا از او بازگیرد. و در همین سال مذکور عبدالله بن مالک بن هاشم از طرف هارون به حکومت نواحی واقع در میانه خراسان و گرگان تا ماهین منصوب شده بود. مأمون به سال ۱۹۳ ده روز مانده از جمادی الاولی، به مرو آمد و در آنجا بماند تا آن گاه که از امارت به خلافت رسید.

هارون الرشید در طوس به مسافت ۱۳ روز از آن شهر درگذشت (سوم جمادی الاخری)، و مدت اقامت مأمون در مرو ۹ سال بود. سپس از آنجا در ماه ربیع الآخر سال ۲۰۲ به قصد عراق روان شد و دو سال در راه ماند.

مأمون در روزگار خلافت پدرش هارون و برادرش امین «امام» خوانده می شد، زیرا وی ولی عهد بود، تا آنکه امیر سپاه وی طاهر بن حسین با امیر سپاه برادرش علی بن عیسی بن ماهان جنگ کرد و او را کشت، و از این به بعد مأمون را امیر المؤمنین خواندند. و هرثمه بن اعین نیز که پیش از این از حکومت ماوراء النهر معزول شده و به جای او یحیی بن معاذ امارت یافته بود با سپاهیان خود نزدیک عراق شکست خورد (سال ۱۹۵).

- ۱- متن عربی چنین است: ثم اشخص علی بن عیسی يوم الاثنين لثمان بقین من جمادی الاولى سنة اثنین و تسعین و مائة و هو اعلم. اشخص الرجل حان وقت ذهابه. در صورتی معنی درست می شود که به جای جمادی الاولی، رجب باشد، یعنی علی در ۲۶ جمادی الاخری به سوی بغداد حرکت کرده و در ۲۲ رجب بدان جا رسیده است.
- ۲- در متن عربی (هر دو چاپ) دیناوند آمده و ظاهراً نادرست است.

فضل بن سهل

در رجب سال ۱۹۶ مأمون امارت همه نواحی شرق را که طولاً شامل میانه جبل همدان تا حدود تبت، و عرضاً میانه دریای طبرستان (بحر خزر) تا دریای هند را شامل بود، به فضل بن سهل داد و فضل، یحیی بن معاذ را به حکومت ماوراءالنهر گماشت. و خدا داناتر است.

رجابن ضحاک

چون مأمون از خراسان به گرگان روانه شد و به سال ۲۰۳ بدانجا رسید، رجا بن ضحاک را به حکومت ولایت خراسان جز ماوراءالنهر برگماشت و سپس غسان بن عباد را بر خراسان، سیستان، کرمان، گرگان، طبرستان، رویاند (رویان)، دنباوند^۱ و قومس به امارت برگزید، و او مدت دو سال کامل در این نواحی حکومت کرد. و خدا داناتر است. [۱۴۵]

طاهر بن حمین

چون مأمون به سال ۲۰۴ به بغداد رسید، به اصلاح امور همت گماشت. در سال ۲۰۵ که مبلغ بیشتری از سال گذشته بود، مأمون به کلر خراسان پرداخت و طاهر بن حسین را که شرطکی بغداد را بر عهده داشت، به همه نواحی واقع در میانه بغداد تا دورترین ناحیه شرق که عبارت از خراسان، سیستان، کرمان، قومس، طبرستان، رویان، دنباوند^۱ و ری بود، امارت داد؛ و حکومت همه این سرزمینها را در رمضان المبارک از سال ۲۰۵ به نام او بستند. وی نخست طلحه بن طاهر را به سوی مرو روانه کرد، و خود در ماه ذوالحجه سال مذکور پس از روز قربان بدانجا رهسپار شد و در سال ۲۰۶ به مرو رسید، يك سال و چند ماه در آنجا بماند و سرانجام در روز شنبه سه روز مانده از جمادی الاخری از سال ۲۰۷ در گذشت.

طلحه بن طاهر

چون خبر مرگ طاهر به مأمون رسید، به عبدالله بن طاهر که در رقه

۱- متن عربی «دیناوند» است. ر.ک، حاشیه ۲ صفحه قبل.

بود، نامه نوشت، و او را علاوه بر حکومت نواحی جزیره، شام، مصر و افریقیه که برعهده داشت به امارت نواحی پدرش طاهر برگماشت و برادرش طلحه بن طاهر را نیز خلیفه وی در نواحی شرق کرد، اما طلحه به نام خود با مأمون مکاتبه می‌کرد و نام عبدالله را نمی‌برد. طلحه مدت پنج سال در آنجا بماند و سرانجام روز یکشنبه سه روز مانده از ربیع‌الاول سال ۲۱۳ درگذشت.

عبدالله یکی از کسانی را که از وی خرسندی داشت، به جانشینی طلحه برگماشت، و محمد بن حمید طاهری را به قیمومت امور برگزید و امارت را به برادرش علی بن طاهر داد.

عبدالله بن طاهر

هنگامی که خبر مرگ طلحه به برادرش عبدالله بن طاهر که در بغداد بود رسید، حاجب خود طاهر بن ابراهیم را به سوی برادرش علی بن طاهر فرستاد و امارت نواحی را که طلحه به دست داشت، به وی سپرد. آن‌گاه مأمون امارت سرزمین‌های ری، طبرستان، رویان و دتباوند را به عبدالله داد، و این به سال ۲۱۲ بود، و در همین سال عبدالله با عبید بن السری در مصر جنگید، اما سرانجام عبید از او امان خواست و کشور مصر را تسلیم کرد و بدین سان مصر به تصرف عبدالله آمد و وی عبید را نزد مأمون فرستاد.

شرح واقعه آنکه مأمون به سال ۲۰۸ عبدالله را به جزیره و شام [۱۴۶] برای جنگ با نصر بن شیب عقیلی که مردمان جزیره و شام را فریفته بود، گسیل داشت. عبدالله با وی و همدستانش به جنگ برخاست تا سرانجام آنان را شکست داد و سردمداران فتنه‌انگیز را به نزد مأمون فرستاد.

عبدالله بن طاهر، عیسی بن زید جلودی را به حکومت مصر گماشت و در پایان سال ۲۱۲ به بغداد آمد. سپس مأمون وی را از نواحی مغرب معزول کرد و برادرش ابواسحاق محمد بن رشید را به حکومت آنجا برگزید و روز شنبه

هفتم ماه رمضان سال ۲۱۳ امارت نواحی مزبور به نام وی بستند .
 آن گاه مأمون ، شب دوشنبه دهم جمادی الاولی از سال ۲۱۴ به مصر
 روانه شد و در ماه محرم سال ۲۱۷ به همراهی برادرش محمد بن رشید به آن جا
 رسید .

مأمون ، عبدالله بن طاهر را به جنگ بابل و امرای آذربایجان و ولایت
 جبل برگماشته بود . عبدالله روز دوشنبه چهار روز مانده از جمادی الاخری سال
 ۲۱۴ حرکت کرد و به دینور رسید و برادرش محمد بن طاهر را به جانشینی خود
 به نواحی خراسان و منضعات آن از سایر ولایات فرستاد . آن گاه مأمون به عبدالله
 نوشت تا به خراسان رود و به مقابله با خوارج که در آنجا پراکنده شده و ناحیه
 نیشابور و جز آن را به دست آورده اند بپردازد ، و نیز در نامه خود ، او را از
 امارت آذربایجان و ولایات جبل و جنگ با بابل معزول داشته و به جای او علی بن
 هشام را تعیین کرده بود .

عبدالله به سوی خراسان حرکت کرد و در ناحیه ابرشهر^۱ از نواحی
 خراسان فرود آمد و در نیشابور بنشست ، و پس از آن در ماه رجب از سال ۲۱۵
 به مرو آمد ، و در آنجا برای جنگ با خوارج بماند . در این هنگام عبدالله ،
 شرطکی بغداد را به اسحاق بن ابراهیم بن مصعب موکول کرد و خود امارت نواحی
 مشرق را در باقی روزگار مأمون و نیز روزگار معتصم و آغاز خلافت واثق به عهده
 داشت ، و سرانجام روز چهارشنبه دهم ربیع الاخر سال ۲۳۰ از دنیا رفت .

طاهر بن عبدالله

چون عبدالله که امارت مشرق را داشت در گذشت ، پسرش طاهر بن
 عبدالله به نواحی که در تحت حکومت پدر بود ، امارت یافت . طاهر در
 طبرستان بود [۱۴۷] از آنجا به ابرشهر^۱ آمد . و جانشین وی در مقام شرطکی بغداد
 اسحاق بن ابراهیم بود ، و نیز امارت فارس و سواد و کار جنگ و خراج آن دوسرزمین را

۱ - ابرشهر نام دیگر نیشابور بوده است . رک، معجم البلدان و صورة الارض

ابن حوقل ترجمه نکارنده ص ۱۶۶ .

به دست داشت، و محمد بن ابراهیم عامل وی در فارس بود.

اسحاق بن ابراهیم تا سال ۲۳۶ شرطکی بغداد را به جانشینی از طاهر به عهده داشت و پس از وی طاهر، عبدالله بن اسحاق را به جانشینی برگزید و معاون (۴) بغداد، سامره، واسط و سواد با وی بود. آن گاه جانشین طاهر بن عبدالله در شرطکی بغداد، برادرش محمد بن عبدالله بن طاهر شد و معاون^۱ بغداد، سامره، واسط، سواد، و نواحی دجله با وی بود.

محمد بن طاهر

طاهر بن عبدالله بن طاهر روز دوشنبه هفت روز مانده از رجب سال ۲۴۸ در روزگار خلافت «منتصر» درگذشت و به جای او محمد بن طاهر بر آنچه پدر ولایت داشت امارت یافت جز شرطکی بغداد، که محمد بن عبدالله بن طاهر شخصاً بدان کار می پرداخت، و تا هنگام مرگش که به روزگار معتز اتفاق افتاد، این شغل و نیز حکومت اعمال عراق را بر عهده داشت و پس از او معتز عمل شرطکی را با امارت نواحی خراسان به محمد بن طاهر داد و دو پسر عبدالله بن طاهر یعنی عبدالله و سلیمان از جانب وی امارت نواحی خراسان داشتند.

چندی گذشت و کار محمد بن طاهر رو به پریشانی نهاد و سیستان و طبرستان و ری از تصرف او بیرون شد. در سیستان مردی به نام درهم بن حسن رئیس مطوعه خروج کرد. یعقوب بن لیث صفار ریاست لشکر او را بر عهده داشت. چون درهم از اداره سپاه خود ناتوان بود، یارانش یعقوب را که در تدبیر امور و سیاست لشکر برتری داشت به ریاست برداشتند و از «درهم» روی بر تافتند و وی ناگزیر حکومت را به یعقوب سپرد و از سپاه جدا شد.

۱- معاون طاهر آ به فتح میم و جمع است. در اغانی (ج ۳ ص ۱۵۷) آمده: «کن ابی (ابوالعاتیه) لایقارق الرشید فی سفرو لاضر الا فی طریق الحج. و کان یجری علیه فی کل سنة خمسين الف درهم سوی الجوائز و المماون» گویا «مماون» یکی از ادارات حکومتی بنی عباس یا وظیفه و منصبی بوده است. در تجارب الامم نیز مکرر این اصطلاح آمده است. رک، معجم الادباء ج ۲ ص ۴۱۸ و یادداشت های قزوینی ج ۷ ص ۱۰۸.

اما سیستان مدتی پیش از این در روزگار امارت طاهر بن عبدالله از دست طاهریان بیرون شده بود ، بدین سان که صالح بن نصر کنانی که یعقوب بن لیث بن حاتم نیز همراه او بود، بروی غالب آمده بود. [۱۴۸] این واقعه از روز شنبه هفت روز مانده از ذوالحجّه سال ۲۳۹ آغاز شد .

اما طبرستان ، حسن بن زید علوی در ماه رمضان سال ۲۵۰ در آنجا خروج کرد و سلیمان بن عبدالله بن طاهر را از آن ولایت بیرون راند .

در ری نیز محمد جعفر حسینی در ذوالحجّه سال ۲۵۰ خروج کرد و عامل محمد بن طاهر که محمد بن علی بن طاهر بود از آنجا بگریخت ، و به دنبال این واقعه در قزوین کوکبی حسینی در ماه ربیع الاول سال ۲۵۱ خروج کرد ، و عامل آنجا عبید بن عبدالله بن عبد الوهاب طاهری راه گریز در پیش گرفت . آن گاه به سال ۲۵۴ امارت ری را از محمد بن طاهر گرفتند و به موسی بن بغا دادند . محمد بن طاهر حکومت نواحی خراسان و شرطگی بغداد را یازده سال و دو ماه و ده روز برعهده داشت، تا آنکه یعقوب بن لیث به نیشابور آمد و او را گرفت ، و این واقعه به روز یکشنبه چهارم شوال سال ۲۵۹ بود .

یعقوب بن لیث

چون یعقوب به نواحی خراسان دست یافت «معمد»، عبیدالله بن عبدالله بن طاهر را در شرطگی بغداد برقرار داشت ، تاهنگامی که یعقوب بن لیث از لشکر معمّد شکست خورد بدو روز یکشنبه نهم ماه رجب سال ۲۶۲ برابر ماه اسفندارمذ روز دین و محمد بن طاهر از اسارت یعقوب برست . آن گاه به بغداد آمد و عمل شرطگی را باردیگر به دست گرفت و عبیدالله را معزول کرد . این بود وضع شرطگی بغداد . اما وضع خراسان ، شهرهای آن پریشان شد و امرای مختلف در شهرهای آن حکومت می کردند .

اما ماوراءالنهر حکومت آنجا را از آغاز، نصر بن احمد بن اسد سامان به دست داشت و از طرف طاهر به حکومت آنجا گماشته شده بود و ۱۹ سال در آنجا بماند تا به سال ۲۷۹ در گذشت و امارت به برادرش اسماعیل بن احمد بن

اسد رسید .

شهر بلخ نیز از آغاز در امارت ابوداود محمد بن احمد بن ناهجور بود و وی علاوه بر بلخ ، حکومت نواحی طخرستان (طخارستان) ، [۱۴۹] ختلان ، جوزجان ^۱ و ترمذ را نیز به دست داشت .

والی نیشابور حسین بن طاهر بن عبدالله بود که از طرف برادرش محمد ابن طاهر بدان گماشته شده بود . حسین بی مال و مردان روی به نیشابور نهاد و به اصفهان که حاکم آن دلف بن عبدالعزیز بود ، درآمد ، و در کار خود درماندگیه آیا با وجود پریشانی حال حرکت کند یا باز گردد . در این هنگام کوشاد بن شاه مردان به یاری او برخاست و دلف را وادار کرد که به حسین طاهر کمک کند تا آنکه حسین به همراهی کوشاد بیرون شد ، و روز دوشنبه هفت روز مانده از صفر سال ۲۶۳ ماه مهر روز دین به نیشابور رسید . کوشاد از آنجا به ماوراءالنهر روان شد و نزد نصر بن احمد بن اسد آمد تا از وی یاری خواهد ، اما او نه به مال یاری داد نه به مردان . پس نزد حسین بازگشت و حسین در نیشابور نماند و آنجا را ترک گفت و کوشاد را بر امرای خراسان جانشین کرد .

عمرو بن لیث

یعقوب بن لیث به سال ۲۶۵ در جندی شاپور از شهرهای خوزستان ^۲ درگذشت و برادرش عمرو اطاعت سلطان را پذیرفت ، و سلطان سمت شرطگی بغداد و امارت نواحی خراسان و مضافات آن را که به نواحی طاهریه معروف بود ، به وی داد . عمرو شرطگی را از محمد بن طاهر بگرفت ، و عبیدالله بن عبدالله بن طاهر را در آن شغل به جانشینی خود برگزید و این در ماه صفر سال ۲۶۶ بود . در همین سال عمرو به خراسان آمد ، اما احمد بن عبدالله

۱ - در متن عربی «خوزجان» ضبط شده که ظاهراً باید جوزجان باشد .

۲ - در متن هردو چاپ «جندی شاپور من کور خراسان» آمده که نا درست است .

ابن حوقل در فصل خوزستان گوید: جندی شاپور شهری فراخ نعمت و پربرکت است . . . و یعقوب لیث آنجا را اقامتگاه ساخت و هم در آنجا بمرد . (ترجمه سورة الارض ص ۲۸) .

خجستانی^۱ به مقابله او شتافت و در نیشابور بدو رسید به روز پنجشنبه ۶ روز مانده از ذوالقعدة سال ۲۶۶، و عمرو شکست خورد و به سیستان گریخت و مدت دو سال اندیشه امارت خراسان را داشت و آنجا به نام وی بود و سرانجام بر وی قرار گرفت.

رافع بن هرثمه

پس رافع بن هرثمه به سال ۲۷۸ امارت خراسان یافت و امور این سرزمین به دست او اندکی صلاح پذیرفت، اما امارت به نام عمرولیث بود که در ماه شوال از سال ۲۷۹ رافع به جای عمرو به امارت آنجا رسید^۲.

عمرو بن لیث، بار دیگر

پس عمرولیث را به جای «رافع» امارت خراسان دادند و در ماه صفر سال ۲۸۰ بدان جا آمد و تا سال ۲۸۷ یعنی تا هنگامی که به دست اسماعیل ابن احمد بن اسد در بلخ اسیر افتاد، در خراسان بماند.

اسماعیل بن احمد بن اسد

اسماعیل بن احمد به اعمال خراسان و نیز نواحی که طاهریان به دست داشتند یعنی نواحی متصل به خراسان، امارت یافت، و تا هنگام مرگ که در صفر سال ۲۹۵ روی داد، در آنجا بماند و در همین سال «مکتفی» درگذشت. و خدا دانایان است.

احمد بن اسماعیل

پس از اسماعیل پسرش احمد بن اسماعیل امارت یافت و تا ماه شوال سال ۳۰۱ که در این تاریخ کشته شد، در آنجا بماند.

نصر بن احمد بن اسماعیل

نصر بن احمد به همه نواحی که پدر و جدش به دست داشتند امارت یافت و زیاده بر سی سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۳۳۱ درگذشت.

۱ - در متن «خجستانی» به جاء آمده است.

۲ - متن چنین است، ثم صرف عمرو بن رافع، که به قرینه مقام باید «صرف عمرو» برافع بوده باشد.

نوح بن نصر

سپس نوح بن نصر [بن] احمد مدت ۱۲ سال واندی ولایت خراسان داشت تا آنکه درماه ربیع الاخر سال ۳۴۳ از دنیا رفت.

عبدالمکملک بن نوح

پس از نوح، عبدالمکملک بن نوح بن نصر امارت خراسان یافت. ولادتش به سال ۳۲۴ بود. طالع ولادت وی حوت، و زهره در آن بود و مشتری در قوس و زحل - به تقدیر نه به تحقیق - در حمل بود.

اسد بن سامان از یکی از قرای بلخ موسوم به سامان بود، و چهار پسر داشت به نامهای نوح و احمد و یحیی و الیاس. چون مأمون از خراسان به عراق رهسپار شد، نوح بن اسد نیز همراه وی، و سالها ملازم دربارش بود. مأمون او را از طرف طاهریان ولایت ماوراءالنهر داد، و چون وی درگذشت برادرش احمد بن اسد به جانشینی او برگزیده شد. او نیز چون درگذشت پسرش نصر بن احمد ابن اسد ولایت یافت، و چون نصر نیز از جهان رفت، برادرش اسماعیل بن احمد به جای او تعیین شد.

بنابر آنچه گفته شد حکومت امرای پیش از اسماعیل و خود اسماعیل که از طرف طاهر سالیان دراز بر ماوراءالنهر حکومت داشتند، از اواسط روزگار مأمون تا سال ۲۸۷ و مدت ۷۰ سال بود و از آن زمان تاکنون ۶۴ سال است. و خدا دانایتر است.

سنوات تاریخی شاهان و امرای ایران

از آغاز قرن دوم تا نیمه اول قرن چهارم هجری (۳۵۰)

- انتصاب طاهر بن حسین به حکومت سرزمینهای شرق بغداد
(۸۲۰ م. (۲۰۵ هـ . ق.)
و تأسیس سلسله طاهریان
(۸۲۰ م. (۲۰۵ هـ . ق.)
اضمحلال قوای خلیفه عباسی
براقادن سلسله طاهریان به دست یعقوب بن لیث مؤسس سلسله صفاری
(۸۷۲ م. (۲۵۹ هـ . ق.)
جلوس عمرو لیث
(۸۷۸ م. (۲۶۵ هـ . ق.)
فتح خراسان به دست اسماعیل بن احمد سامانی از صفاریان
(۹۰۳ م. (۲۹۱ هـ . ق.)
قیام سلسله سامانیان
(۹۰۳ م. (۲۹۱ هـ . ق.)
جلوس نصر بن احمد سامانی
(۹۱۳ م. (۳۰۱ هـ . ق.)
مرداویج بن زیار مؤسس سلسله زیاری در گرجان
(۹۲۸ م. (۳۱۶ هـ . ق.)
قیام آل بویه در مغرب و جنوب غربی ایران ۹۳۲-۹۴۵ م. (۳۲۰ - ۳۳۴ هـ . ق.)
شناسایی حکام آل بویه از طرف خلیفه مستکنفی بالله
(۹۴۵ م. (۳۳۴ هـ . ق.)

۱ - مراد سال تألیف کتاب حاضر است ، و این جدول قسمتی است از جدول
« سلسله های صغیر ایران » تنظیم خاورشناس لارنس لاکهارت که از کتاب میراث ایران
(ص ۵۶۵) نقل شد .

فصل دهم

در ذکر امرای طبرستان

طبرستان دارای نواحی (کوره های) بسیار بود که یکی از آنها سرزمین دیلم است، و ایرانیان مردم دیلم را اکراد طبرستان می نامیدند، چنانکه عربان مردم عراق را اکراد سورستان می خواندند، از این رو در کتابهای فتوح و رساله هایی که درباره اخبار دولت عباسی تصنیف شده، از مردم طبرستان به نام اکراد یاد گردیده است. از جمله آنها خبری است به روایت علی بن هشام از قاسم بن سلیمان نیشابوری که گفت: معاذ بن مسلم به من روایت کرد که منصور از جانب برادرش ابوالعباس سفاح نزد ابومسلم که صاحب دولت در مرو بود، رفت تا از او و پیروانش بیعت گیرد. آن گاه که از نیشابور باز می گشت به ناحیه واقع در میانه اجرین و سمنان رسید و به کوههایی در میانه قومس و طبرستان نظر انداخت و گفت: ای معاذ، این کوهها چه نام دارد؟ گفتم: خدا امیر را عزیزدارد، کوههای طبرستان است. روی درهم کشید و سر به زیر انداخت. گفتم: ای امیر، ترا چه شده است؟ گفت: آنچه مرا دل مشغول می دارد این است که امرای دولت بنی عباس همچنان حکومت می کنند و کسی بر آنان فرمانروایی نمی کند تا آن گاه که دولتی عربی در پشت این کوهها پدید می آید که یاران و سردمداران

آن عجم‌های این بلاد هستند . سپس دولت عربی به دولت ایرانی تبدیل می‌یابد و حکومت به دست گروهی از ایرانیان می‌افتد و در خاندانی از ایشان بر قرار می‌شود، و در این هنگام بنی‌عباس تحت اداره آنان قرار می‌گیرند . [۱۵۲]

چند سال بعد به سال ۱۴۴ ابوالخصیب قائد از طرف منصور ، طبرستان را فتح کرد ، زیرا منصور از پیش بینی که از قول معاذ بن مسلم در بالا ذکر کردیم بیمناک بود . از این رو به کار طبرستان همت گماشت تا سرانجام حکومت آنجا را از دست اسپهبد خرشید بن داد بزرگمهر بن فرحان داد بویه بن کیلیده بگرفت ، و کیلیده از مردم سرزمین گیلان بود .

حسن بن زید

طبرستان مدت ۱۶۰ سال و ۲ ماه و ۲۱ روز به دست امرای بنی‌عباس بود، تا آنکه حسن بن زید با یاران خود که از دیلمیان بودند به خطه آمل از سرزمین طبرستان رسید ، و این امر به سال ۲۵۰ روز دوشنبه هفت روز مانده از شوال بود . وی مدت ۱۹ سال و ۸ ماه و ۶ روز در طبرستان فرمان راند و روز دوشنبه سه روز مانده از رجب سال ۲۷۰ به ماه شهریور روز باد از جهان رفت . و خدا داناتر است .

محمد بن زید

پس از حسن برادرش محمد بن زید مدت ۱۸ سال بدانجا حکومت کرد، اما رافع بن هرثمه^۱ که به سال ۲۷۷ روز یکشنبه ده روز مانده از ماه ربیع الاول به آمل آمده بود، مدت سه سال عرصه را بر او تنگ ساخت ، چنانکه یعقوب ابن لیث آن‌گاه که، به سال ۲۶۰ هشت روز مانده از رجب مطابق ماه اردی بهشت روز هر مزد به ساریه (ساری) واقع در طبرستان آمد ، برادر او حسن بن زید را در تنگنا انداخت .

محمد بن هارون

پس محمد بن هارون از جانب اسماعیل بن احمد بن اسد (سامانی) به

۱ - در متن عربی هردو چاپ «هرثمه» به غلط «حرثمه» ضبط شده است .

گروگان رسید ، اما محمد بن زید با لشکری به مقابله او شتافت و او را بکشت و پسرش زید بن محمد را اسیر گرفت ، و این واقعه به سال ۲۸۷ روز جمعه پنجم شوال مطابق با ماه شهریور روز آسمان بود .

اسماعیل بن احمد

آن گاه اسماعیل بن احمد (سامانی) در سال ۲۸۸ به دنبال محمد بن هارون به طبرستان آمد ، و سرانجام این سرزمین مدت ۱۳ سال و اندی در دست امرای خراسان بماند .

ناصر

سپس ناصر به سرزمین دیلم و گیلان آمد^۱ و از آنجا رهسپار طبرستان شد . صعلوک سامانی که عامل امیر خراسان و پسر عم او بود ، در چالوس^۲ به جنگ او شتافت ، اما شکست خورد و شماره کشتگان خراسانیان به هفت هزار تن رسید . ناصر در جمادی الآخره سال ۳۰۱ به آمد در آمد و دو سال بر طبرستان فرمان راند ، و پس از وی مدت ۱۲ سال طبرستان در تصرف علویان بود و سپس خود دیلمیان حکومت را به دست گرفتند .

اسفار بن شیرویه

اسفار بن شیرویه همان کسی است که حکومت را از علویان به دیلمیان انتقال داد . شرح واقعه آنکه داعی حسن بن قاسم آن گاه که رو به طبرستان نمود ، اسفار به جنگش برخاست و او را به دست مرداویج بن زیار جیلی (گیلانی)^۳ ، که در آن روز از سران لشکر او بود ، بکشت . و قتل داعی به سال ۳۱۶ روز سه

۱ - متن عربی چنین است : ثم ورد الناصر ارض الديلم والجيل الى الاسلام .

۲ - ترجمه به تصحیح قیاسی است . متن عربی چنین است : « ولقيه صعلوك الساماني صاحب امير خراسان و ابن عمه بحالوس فتحاربا ... » اگر این متن درست باشد باید بحالوس نام شخصی باشد ، اما بعید به نظر می رسد و ظاهراً بحالوس صحیح است و معنی همان است که در متن کتاب آوردیم .

۳ - مجمل التواریخ (ص ۲۷۸) ، مرداویج گیل .

شنبه ۶ روز مانده از رمضان اتفاق افتاد .

اسفار در همان روز با درفش‌های سیاه به شهر آمل درآمد و به نام نصر بن احمد بن اسماعیل امیر خراسان خطبه خواند و گروهی از علویان را بکشت. چون حکومت طبرستان از علویان به دیلمیان انتقال یافت، در قبیله‌ای به نام وارداد اوندان (ورداد وندان) برقرار ماند و اسفار بن شیرویه فرمانروایی آن را به دست داشت، اما پس از مدتی حکومت به مردم گیل (گیلانیان) منتقل شد .

مرداویج جیلی^۱

انتقال حکومت طبرستان از دیلمیان به گیلان به دست مرداویج انجام گرفت . وی به سال ۳۱۹ روز پنج‌شنبه شانزدهم ذوالقعدة مطابق ماه آذر، روزاستاد به امارت رسید و رئیس دیلم و جیل (گیلانیان) شد و مدت يك سال و سه ماه و بیست و اند روز فرمان‌راند .

علی بن بویه

در این هنگام قبیله‌ای از دیلمیان به نام شیر ذیل اوندان (شیر ذیل وندان ، شیردل) در اصفهان حکومتی تشکیل دادند ، و علی بن بویه که ریاست آنان را داشت، به سال ۳۲۱ روز یکشنبه یازدهم ذوالقعدة مطابق ماه آبان روز خرداد به حکومت رسید و سپس به فارس روی آورد و آنجا را نیز متصرف شد . يك سال و اندی بعد مرداویج در اصفهان کشته شده روز سه‌شنبه سوم ماه ربیع - الاول سال ۳۲۳ در ماه بهمن روز آبان به تاریخ فارسی .

حسن بن بویه

چند روز بعد ، حسن بن بویه اصفهان را به تصرف آورد ، و این واقعه به روز دوشنبه اول ماه ربیع الآخر سال ۳۲۳ ماه اسفندارمذ، روز مرداد اتفاق افتاد و پس از آن گیلانیان (جیل) مدت ۶ سال و يك ماه و چند روز به‌ری، و مضافات آن

۱ - در متن عربی در همه موارد «جیلی» به باء آمده ، اما صحیح آن «جیلی» (گیلی) منسوب به مردم گیل (گیلان) است ، و در کتب تاریخ به مرداویج بن زیار معروف است.

حکومت کردند، تا آنکه لشکر خراسان به سال ۳۲۹ روز پنجشنبه ده روز مانده از ربیع الآخر مطابق با ماه دی روز باد به دروازه ری رسیدند.

مدت حکومت دو قبیله دیلم که ذکر شد [وارداد اوندان و شیرزیل اوندان] ۹ سال و ۵ ماه و ۵ روز بود، و از آن زمان تا پایان جمادی الآخره از سال ۳۵۰ مجموعاً ۲۱ سال و ۲ ماه و ۱۰ روز است که در این تاریخ کتاب را به یاری خدا به پایان بردم.

پایان

تصحیحات و استدراکات

پس از چاپ متن کتاب ، نگارنده از وجود نسخه‌ای که به کوشش گوتوالد چاپ شده در جزو کتابهای علامه قزوینی محفوظ در دانشکده ادبیات تهران آگاهی یافت . در ضمن مقابله متن عربی چاپ برلین با چاپ مذکور ، به یادداشت‌های سودمندی از علامه قزوینی که در هاشم کتاب نوشته است ، برخورد ، و روا ندانست که از ذکر آنها چشم پوشد. اینک در ضمن این استدراکات و تصحیحات به نقل آن یادداشتها نیز با ذکر علامت « ق » در ذیل مطلب منقول می‌پردازد .

ص ۴ ، حاشیه - صك : معرب « چك » فارسی به معنی خط و قباله است ، معزی گوید :

آن بزرگان گر شوندی زنده در ایام او چك دهندى پیش او بریندگی و چاکری
لنت فرس اسدی به کوشش دبیر سیاقی ص ۸۷

ص ۷، س ۱۱ - کتاب سیرملوک الفرس ترجمه ابن المقفع : صریح صریح است که [حمزه] سیرالملوک ابن مقفع را به دست داشته است . پس سخن زتنبرگ که می‌گوید: « طبری و غیره هیچ کدام آن را ندیده بوده‌اند » بکلی باطل می‌شود . « ق » .

ص ۷ س ۱۴ - محمد بن بهرام بن مطیاری اصفهانی : از این شخص و کتاب او در مقدمه شاهنامه منصوری ص ۳۹ و فهرست ابن ندیم ص ۲۴۵ و آثارالباقیه ص ۹۹ ، ۲۵۹ و ۲۶۶ و مجمل‌التواریخ ص ۲ و مقدمه طبری یاد شده است و علامه قزوینی در یادداشت‌های خود (ج ۴ ص ۶۶) در این مورد بحثی کافی کرده

است .

ص ۷ س ۱۵ - هشام بن قاسم اصفهانی : رك : مقدمه شاهنامه منصوری ص ۳۹ و مقدمه طبری و الفهرست ابن ندیم ص ۲۴۵ و آثار الباقیه ص ۹۹ و مجمل - التواریخ ص ۲ (نقل از یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۲۹۹) .

ص ۷ س ۱۶ بهرام بن مردان شاه - از این شخص و کتاب او نیز در مقدمه شاهنامه منصوری ص ۴۰ و مجمل التواریخ ص ۲ و فهرست ابن ندیم ص ۲۴۵ و آثار الباقیه ص ۹۹ یاد شده است . رك : یادداشتهای قزوینی ج ۴ ص ۶۶ .

ص ۱۳ حاشیه ۱ - موسی کروی : درباره این دانشمند نیز رك : به یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۱۶۱ ، که صورتهای مختلف نام وی با ذکر مآخذ آمده است .

ص ۱۵ حاشیه ۱ - یکی از فارسیات ابونواس : این مقاله از مجتبی مینوی است که در مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۱ شماره ۳ ص ۶۶ چاپ شده است .

ص ۱۷ س ۱۵ - نامی در میان نبود : در متن عربی « فغبوالفرس بعد ذلك ... ملوك الطوائف » آمده و علامه قزوینی آن را به « فغبوالفرس ... » تصحیح کرده است ، در این صورت معنی چنین می شود : در سراسر روزگار اشکانیان ... ایران بصورت ملوك الطوائف ماند .

ص ۱۹ س ۱۰ - مثنی و مشیانه - در آثار الباقیه بصورت میشی و میشانه آمده ، و عبارت بیرونی چنین است : « و نبت منها ریاستان تولد من بینهما میشی و میشانه ، وهما بمنزلة آدم و حواء ، ويقال لهما ایضاً ملهى و ملهانه ، و یسمیها مجوس اهل خوارزم مرد و مردانه » رك : کتاب مذکور ص ۹۹ و یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۱۷۳ .

ص ۲۰ س ۸ - هنیره : در مورد هنیره نیز رك : رسائل جاحظ ص ۱۰۸ که نام هفت کشور را به طرز ایرانیان آورده است (یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۳۰۱ و ۳۰۷) .

ص ۳۲ س ۱۲ - تیسفون : به قول حمزه ، جمشید تیسفون را ساخته بوده و حال آنکه ... از بناهای اشکانیان بوده است ظاهراً در اواسط قرن سوم قبل از

مسیح . «ق» .

ص ۴۲ س ۱۳ - ده آك : حمزه در باره لغت ده آك اشتباه کرده است ، آزی دهاك (= ضحاك عربی) از اصل اوستایی « ازی دها كه » است .

ص ۴۶ حاشیه ۲ - صورملوك بنی ساسان : این كتاب مصورا مسعودی نزد یکی از نجای ایرانی دیده است كه از فارسی به عربی برای هشام بن عبدالملك ترجمه شده بوده و آن نسخه مورخ بوده است به سنة ۱۱۳ هجری ، و صورت جميع ملوك ساسانیه با رنگ آمیزی بسیار خوب در آن مسطور بوده است . رك : یادداشت های قزوینی ج ۷ ص ۲۲۹ .

ص ۴۷ س ۲ - ابرشهر : در متن عربی هر سه چاپ ابرشهر به یاء آمده ، و علامه قزوینی در هامش كتاب آن را به ابرشهر تصحیح کرده است .

ص ۵۹ س ۲۱ - حوسیان : در غرر سیر ص ۷۴۲ : « مطرب » ، به احتمال قوی حوسیان تصحیف خونیباگر است . «ق» .

ص ۶۱ س ۳ - خدای نامه : صریح صریح صریح است كه حمزه خود خدای نامه را (نمی گویم اصل پهلوی آن را ، ولی قطعاً یکی از تراجم آن را غیر ترجمه ابن مقفع) دیده بوده است ، هم ترجمه ابن مقفع را و هم ترجمه غیر ابن مقفع (یا باید به احتمال اصل آن را) ، چه آشكارا مقایسه می کند مابین خدای نامه ابن مقفع و خدای نامه غیر آن ، و از این اخیر فقراتی نقل می کند «ق» و رك : استدراك صفحه ۷ ، و كتاب التنبیه و الاشراف ص ۱۰۶ . ص ۶۶ س ۱۰ - طرایابس : ط : طرایانس = تراژن ، ط ظ . «ق» .

ص ۷۴ س ۱۲ - شهر یزاد : شهر براز ، ط . «ق» .

ص ۷۴ س ۱۴ - یاری كرد : در متن عربی « اتخذ » آمده ، و علامه قزوینی آن را به « انجد » تصحیح کرده است و نگارنده نیز در ترجمه بدین معنی پی برده بوده است .

ص ۸۱ س ۳ - رئیس دهانان : در متن عربی « مطران » است ، عیناً این سخن در آثار الباقیه مذکور است در تاریخ اسکندر .

ص ۸۵ س ۳ - النزیری : النیریزی، ظ «ق» .

ص ۱۰۴ س ۷ - جنگ کند : در اینجا يك سطر از متن عربی به سبب ابهامی که داشت ترجمه نشده ، و آن این است : « فاذا كان يوم بابا لم يعر به اردشير و اذا كان يوم اردوان لم يف باردشير » .

ص ۱۰۳ س ۸ کتاب محبر : از ابو جعفر محمد بن حبیب بصری متوفی در ۲۴۵ ق. است (فهرست دارالکتب جدید ، ج ۳ ص ۱۲) و نیز رجوع کنید به آثار الباقیه که در آنجا اشتهاً بالمحبر چاپ شده است . (از یادداشت‌های قزوینی ج ۷ ص ۱۰۶) .

ص ۱۱۹ س ۱ - غسانیان : درباره غسانیان رك :

T. Noeldeke. Die Ghassanischen Fürsten aus dem Hause Gafna's (Berlin, 1887)

ص ۱۴۱ س ۱۶ - ثعلبیه : در چاپ بیروت ثعلبیه ، و در چاپ برلین و لپزیک ثعلبیه آمده ، ظاهراً هیچ يك درست نیست و باید ثعلبیه باشد ، و آن ناحیه‌ای نزدیک مکه و بر سر راه آن شهر و از جمله شهر های معروف اقلیم دوم بشمار است . رك : معجم البلدان چاپ لیدن ج ۱ ص ۳۰ و ۸۷۶ و فهرست آن .

ص ۱۴۷ س ۱ - آكل المرار : مرار به ضم اول نام گیاهی ترش و به قولی درختی تلخ است که چون شتر آن را بخورد لبهایش کشیده شود و دندانهایش آشکار گردد ، حجر بن معاویه جد امرء القیس را به سبب کشیدگی لبها « آكل المرار » نامیده اند ، و در این مورد وجه تسمیه دیگری نیز گفته اند . رك : تاج العروس ج ۳ ص ۵۳۸ ذیل مرر .

ص ۱۶۸ س ۱۴ (ستون ۲) - جمعه ۱۹ رجب : در متن عربی هر سه چاپ « يوم الجمعة التاسع من رجب » آمده و ظاهراً التاسع عشر درست است و این معنی در ترجمه حاضر رعایت شده است .

ص ۱۶۹ س ۴ (ستون ۲) - سه شنبه ۳۸ رمضان : در متن عربی هر سه چاپ

«يوم الثلاثاء الثاني والعشرين» آمده و صحیح «الثامن والعشرين» است.

ص ۱۸۶ س ۱ - آخر مسجد : متن عربی در هر سه چاپ چنین است : «رميا بآخر المسجدین». علامه قزوینی در هامش کتاب «بآجر» نوشته است، مع ذلك معنی روشن نیست.

ص ۱۹۱ س ۹- قزاونه : بی تردید مراد قزوینیان است و به قول علامه قزوینی در یادداشت های خود (ج ۳ ص ۲۵۲) این نام در تاریخ گزیده ص ۷۹۲ س ۴ (قزاونه = قزاونه) ونزهة القلوب [چاپ دبیرسیاقی ص ۹۳] و تاریخ اسماعیلیه عبدالله کاشانی ص ۷۲ و تاریخ گیلان ظهیرالدین ص ۳۲۵ آمده است.

ص ۱۹۲ س ۴- ۱۲ سال : متن عربی چنین است : «وبقی حجار القبیل بها اثنتی عشرة سنة ثم بیع بمال لا اعرف مبلغه، فردّ الى مكانه من ركن الكعبة فی ذی الحجة سنة تسع وعشرين وثلثمائة». علامه قزوینی در هامش کتاب نوشته است : اعاده حجار الاسود در سنة ۳۳۹ است نه ۳۲۹، و حمزه ده سال و چند روز کم گفته است و لابد نتیجه غلطی است [ناشی] از اشتباه در ضبط عشرين به جای ثلثین. رجوع شود به حواشی جهانگشای جوینی ص ۸۱ (۴).

ص ۱۹۳ س ۹- کار بالا معروف : در متن عربی هر سه چاپ : «و استحفل امرهم» درج شده، اما «حفل» از باب استفعال نیامده، و صحیح «استفحل» به تقدیم فاء برحاء است. صاحب تاج العروس آرد : ومن المجاز استفحل الامر، ای تقاضا و ائتمند. در ترجمه حاضر همین معنی منظور شده است.

ص ۱۹۸ س ۱- سب کرده بودند : علامه قزوینی در متن عربی که در هر سه چاپ مغلوط است تصحیحاتی کرده است بدین سان : «ثم سبوا لهم النبی (ص) مهتکت الستور بعد ان سبوا (سنوا، ق.) علی منابر الاسلام لعن صنوا النبی (ص) ثم اهدوهن الی یزید علی رؤس الملاء كما یفعل بسنی (بسی، ق.) الکفار، و صورهم (صوروهم، ق.) عند اعتام عرب الشام لصورة (بصورة، ق.) الخوارج علی ائمة العدل».

بنا به این تصحیح ترجمه چنین می شود: ... و پیش از این نیز لعن برپرس

عموی وی علی (ع) را مرسوم ساخته بودند ... چنانکه دربارهٔ اسیران کافران کنند، و به عربان شام چنان وانمودند که ایشان بر امام عدل خروج کرده‌اند.
ص ۱۹۸ س ۱۴ - یزیدیان: متن عربی «و قممهم للیزیدین» است و قزوینی در هامش نوشته است: و قممهم للبریدین، ظ.

ص ۲۰۸ س ۱۷ - رئیس مطّوعه: متن عربی «رجل المطّوعة» است و قزوینی نوشته است: رجل من المطّوعة، ظ. یعنی در سیستان مردی از مطّوعه خروج کرد.

ص ۲۰۹ س ۲ - صالح بن نصر...: متن عربی چنین است: بتغلب صالح بن النصرالکنانی من اهل نسبت‌الیهما و معه یعقوب بن الیث ...». قزوینی نوشته است: بُست، ظ (به جای نسبت)، مع ذلك عبارت مبهم است.
ص ۲۱۰ س ۴ - جوزجان: در متن عربی در هر سه چاپ «خورجان» است و علامه قزوینی نوشته است: جوزجان، ظ. در ترجمهٔ حاضر نیز جوزجان ضبط شده است.

ص ۲۱۰ س ۷ - در کار خود درماند: متن عربی در هر سه چاپ «ارتکب فی امره» است و نگارنده آن را به «ارتبک» تصحیح و ترجمه کرده، علامه قزوینی نیز در هامش کتاب نوشته است: ارتبک، ظ.
ص ۲۱۰ س ۱۴ - امرای خراسان: قزوینی کلمهٔ امراء را به امة تصحیح کرده است.

ص ۲۱۶ س ۱۰ در چالوس: متن عربی: بحالوس، قزوینی: بجالوس، و چنین است در ترجمهٔ حاضر، رك: حاشیهٔ صفحه مذکور (۲۱۶).
ص ۲۱۶ س ۱۸ - اسفارین شیرویه: گویا مقصود این است که حسن را اسفار کشت به دست مرداویش «ق». ترجمهٔ نگارنده نیز همین مقصود را می‌رساند.

ص ۲۱۶ س ۲۱ - سال ۴۱۶: گویا تاریخ قتل حسن [داعی] است فلیراجع، «ق». و چنین است در ترجمهٔ حاضر.

ص ۲۱۷ س ۶ - حکومت به مردم غیل منتقل شد: در اینجا صریحاً می-گوید که اسفار دیلم بوده نه جیل، و در مروج الذهب ج ۱ ص ۹ (?) صریحاً گوید که اسفار جیل بوده نه دیلم. «ق».

ص ۲۱۷ س ۱۰ - سال ۳۱۹: متن عربی: تسع عشرة وثلثمائة. قزوینی تسع رابه سبع تصحیح کرده، گوید: مسعودی در مروج الذهب ۳۱۷ نوشته است.

ص ۲۱۷ س ۱۱ - يك سال و سه ماه و بیست و اند روز: در متن عربی «سنة و ثلثه اشهر و نیفاً و عشرين يوماً» درج شده و با تاریخ قتل مرداویج [که بعد از این آمده یعنی سال ۳۲۳] وفق نمی دهد و قطعاً متن غلط است. اگر سبع... درست باشد چنانکه احتمال می دهیم پس صواب در متن خمس سنوات و ثلثه اشهر و ۱۷ يوماً است و اگر تسع را به جای خود بگذاریم پس صواب در متن ثلث سنوات و ثلثه اشهر و ۱۷ يوماً است. «ق».

ص ۲۱۷ س ۱۲ - فرمان راند: متن عربی: فتقرر بالریاسة... علامه قزوینی آن را به «تفرد» بالریاسة تصحیح کرده است یعنی به دیلم و جیل منفرداً ریاست کرد.

ص ۲۱۷ س ۱۸ - مرداویج: قاتل مرداویج، بجکم امیر معروف ترك بود که بعدها امیر الامرای بغداد گردید در عهد راضی و متقی. رك: ابن اثیر، ۸: ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳ و یادداشت های قزوینی ج ۴ ص ۱۶.

ص ۲۱۷ س ۱۹ - سال ۳۲۳: این تاریخ، سال آن، فقط با ابن اثیر مطابق است و ماه و روزش هم درست است. «ق».

فهرست

۱ - فهرست نامهای کسان

ابن اثیر ۱۷۸ ح
 ابن جهم ۶۱
 ابن حوقل ۱۷۹ ح، ۲۰۷، ۲۱۰ ح
 ابن خال ۱۹۴
 ابن داب ۱۳۰
 ابن درید ۱۱۲ ح
 ابن سعد ۱۵۴
 ابن طاهر ۱۹۰
 ابن عباس ۱۲۹
 ابن فرات ۱۸۶
 ابن قتیبه (ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه کوفه
 دینوری) ۱۰۳ ح
 ابن کلیبی ۱۵۳، ۱۰۴
 ابن محمد ۱۵۴
 ابن مقفع ۶۱۰۷
 ابن مقله ۱۹۱
 ابن یاقوت ۱۹۲
 ابوالسحاق محمد بن رشید ۲۰۶
 ابوالحسن بن بویه ۱۹۷
 ابوالحسین بویه ۱۸۵
 ابوالخصیب قائد ۲۱۵
 ابوالعباس سفاح ۲۱۴
 ابوالعلاء سعد بن حمدان بن حمدون ۱۹۳
 ابوالفرج ۱۱۲ ح
 ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان ۱۹۱، ۱۹۰
 ابوبکر (خلیفه) ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۳، ۱۶۵
 ابوبکر مروزی حنبلی ۱۹۱ ح
 ابوجعفر منصور ۱۹۹
 ابو حوط ۱۰۹

آ

آدم ۸۹، ۸۸، ۹۰
 آذرشاپور ۵۴
 آذرمانان اصفهانی ۵۴
 آذر می دخت ← آذر می دخت
 آذر مین دخت ← آذر می دخت
 آزاد مرد کامگار ۳۷
 آذر می دخت (آذر مین دخت) ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۵۹
 آلاریک ۲۸
 آنتیوخوس سیدئس ۲۵
 آنتیوخوس کبیر ۲۵

الف

افدم (اردوان آخرین) ۲۳
 ابدون ۹۳
 ابراهیم (ع) ۳۳، ۹۰، ۱۳۰، ۱۵۱
 ابراهیم بن ولید ۱۶۵
 ابرویس ۶۶
 ابرهه بن اشرم ابویکسوم
 (= ابرهه حبشی) ۱۱۱، ۱۳۹
 ابرهه بن صباح ۱۳۷
 ابرهه ذوالمنار ۱۳۱
 ابرهه صهبان بن محرث ۱۳۷
 ابضه ۱۳۶
 ایقراط ← بقراط
 ابن ابی ساج ۱۸۸، ۱۸۹
 ابن ابی السری ۱۵۳، ۱۵۴

اردشیر (پسر بابلک) ۱۴۰۱ تا ۲۴۰۲۳۰۱۷
 ۴۳ تا ۱۳۰۰۱۰۳۰۱۰۲۰۴۶
 اردشیر پسر شاپور ۵۱
 اردشیر (پسر شیرویه) ۷۴۰۵۸۰۲۳۰۱۶۰۱۱
 ۱۱۴
 اردشیر (پسر هرمز) ۱۵۰۱۱
 اردشیر اول ۲۷
 اردشیر دوم ۲۸
 اردوان ۱۳۰۰۱۰۲۰۲۶
 اردوان آخرین (افدم) ۲۳
 اردوان الاحمر (اردوان آخرین) ۲۳
 اردوان بزرگ ۲۲
 اردوان بن بلاش بن فیروزان ۱۱
 اردوان پسر بلاش ۲۲
 اردوان پنجم ۲۶
 ارسطاطالیس ۷۱۰۴۰
 ارقادس پسر تدوس ۷۵
 ارمیا ۸۹
 ارنب ۶۵
 ارونداسف بن ریکاون ۳۲۰۱۰
 اروند دست ۵۸
 اروندزیک ۵۸
 ارینه ۷۶
 اژرمین دخت (آذر می دخت) ۲۳
 اسابن ابیاع ۹
 استر (بغل) (نام بتی است) ۹۲
 استسیانوس ۷۲۰۶۶
 استیراد ۷۶
 اسحاق ۹۰
 اسحاق بن ابراهیم مصعب ۲۰۸۰۲۰۷
 اسد بن سامان ۲۱۲
 اسد بن منذر ۱۱۱
 اسطاسینوس ۷۶
 اسطینوس ۷۶
 اسعد ابوکرب ۱۳۶۰۱۳۵
 اسعد بن عمر ۱۳۵
 اسفارین شیرویه ۲۱۷۰۲۱۶
 اسفندیار (پسر گشتاسب) ۳۷
 اسفینانوس ۹۱۰۴۲

ابوداد (نام گاوی است) ۶۲
 ابوداود خالد بن ابراهیم ذهلی ۱۹۹
 ابوداود محمد بن احمد بن ناهجور ۲۱۰
 ابور بیعه بن ذهل بن شبیان بن ثعلبه ۱۰۵
 ابوطالب ۱۵۶
 ابو عبید بن مسعود ثقفی ۱۵۹
 ابو عبیده ۱۴۲
 ابو عصام بن سلیم (ابو عصام عبدالرحمن بن سلیم) ۱۹۹
 ابو عون عبدالملک بن یزید ۲۰۱۰۲۰۰
 ابوقابوس نعمان بن منذر (نعمان بن منذر) ۱۱۲
 ابوکرب (نعمان بن حارث) ۱۲۴
 ابومالک ۱۳۳
 ابومالک اسید بن عبدالله خراعی ۲۰۰
 ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه ← ابن قتیبه
 ابو مسلم خراسانی ۱۹۷ تا ۲۱۴
 ابو معشر (منجم) ۷ تا ۶۷ ، ۶۷ ، ۷۷ ، ۱۶۱
 ۱۶۳ ح ، ۱۸۲ ، ۱۸۴
 ابو موسی اشعری ۱۶۰
 ابو یغفر علقمة ذمیلی ۱۱۴۰۱۰۷
 ابیا ۹۴
 ابی سفیان ۱۹۷
 ابی عبیده ۱۵۳
 ابرودشاه (افرو د شاه) ۵۸
 افقیان ۳۲۰۱۰
 احاز ۹۴
 احزیا هو ۹۴
 احمد (پسر اسد بن سامان) ۲۱۲
 احمد بن اسماعیل ۲۱۱
 احمد بن عبدالعزیز بن دلف ۶۹
 احمد بن عبدالله خجستانی ۲۱۰
 اخطل ۱۱۱
 ادرکوف (آدر کر) ۱۴۱ ح
 ادریانس ۷۲۰۶۶
 اذینه ۲۷
 ارباط ۱۴۰
 ارجیم ۹۴
 ارد ۲۵
 اردشیر ۱۳۵۰۳۸۰۲۶
 اردشیر (برادر شاپور) ۱۰۴

ام الملك ۱۰۶	اسکندر رومی (یونانی) ۲۲، ۱۸، ۱۷، ۱۳، ۱۰
امراء القیس [شاعر] ۱۱۰	۶۹، ۶۷، ۶۵، ۴۷، ۴۳، ۳۸، ۳۳، ۳۲، ۲۳
امراء القیس بدن ۱۰۴	۱۳۵، ۱۳۲، ۹۱، ۸۶، ۸۵، ۸۲، ۷۷
امراء القیس بن امراء القیس ۱۰۴	۱۵۷
امراء القیس بن عمرو ۱۰۳	اسکندر روس ۷۶-۷۱
امراء القیس بن نعمان ۱۰۷	اسکندر مامیاس ۶۶
امضیا ۹۴	اسماعیل (ع) ۱۵۱
املك بن جدعون ۹۳	اسماعیل بن احمد بن اسد سامانی ۲۰۹، ۱۹۸
امون ۹۴	۲۱۱ تا ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۳
امین ۲۰۴	اسود بن منذر ۱۰۶
امین (پسر هارون) ۱۶۵	اسود بن یعفر ۱۳۶، ۱۰۴
اندرقس ۷۶	اشعث بن قیس ۱۴۸
انطلیس ۷۵	اشك ۱۰۱، ۳۵
انطونیس ۷۲	اشك (پسر اشك) ۱۰
انطونیوس ۸۶، ۶۶	اشك (پسر اشكان) ۲۲
انطونیوس دوم ۶۶	اشك (پسر دارا بن دارا) ۲۲
انطیخی (انطیاخوس) ۴۱	اشكانان ۲۳
انطیاخوس ۷۱، ۷۰، ۴۱	اشك دوم ۲۵
انطیلوس ۷۵	اشك سوم ۲۵
انوشروان (خسرو اول، پسر قباد) ۲۸، ۲۳	اصهبانی (ابوالفرج) ۵۵
۱۵۲، ۱۴۸، ۱۱۲، ۱۱۱، ۳۸، ۲۹	اصطغانس ۷۵
۱۵۶، ۱۵۴	اصفر بن نصر (صوفی) ۶۶
انوش نادین جشنبنده ۱۴۱	اعشی ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۰۱
اوالس ۶۸	اغسطس قیصر (اگوست) ۹۱، ۷۷، ۷۱، ۶۷، ۶۶
اوربیلس ۶۶	افراسیاب ترك ۳۴، ۲۱، ۱۰، ۸
اوزو زو ۲۱	افرو دشاہ ۵۸
اوس بن قلام بن بطینا ۱۱۴، ۱۰۴	افریدون ۲۱
اوشنج فیشداد ← هوشنگ پیشداد ۲۰، ۱۰	افریقیس بن ابرهه بن رایش ۱۳۱
اوکردوج ۹۵	افلاطون ۷۱
ایاس بن قبیصة طائی ۱۱۴، ۱۱۳	اقرن بن ابی مالک ۱۳۳
ایرج (پسر فریدون) ۳۴، ۳۳	الان شاه ۵۶
ایشعیا ۹۴، ۸۹	البسطنیوس ۷۵
ایلاق ۹۲	الون ۹۳
ایوب ۸۹	الهامر زین آذر کر ۱۴۱
ایهم بن جبلة ۱۲۴	الیاس (پسر احمد بن سامان) ۲۱۲
ایهم بن حارث بن ماریه ۱۲۲	الیاس بن بایسن ابن عزیز ابن هارون ۹۲
	الیون ← لای ۷۶
	الیون (پسر بیل) ۷۶
	الیون بزرك ۶۸
	الیون كوچك ۶۹
ب	
بابا ۱۰۲	

بابك (پدر اردشیر) ۲۰۷، ۱۳۰، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۱
 باذان بن مهران ۱۵۶، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۰
 بامداد (بامدادان) ۱۰۹ ح
 بحالوس (؟) ۲۱۶ ح
 بحر جان فارسی ← نخیر جان ۱۵۲، ۱۱۳
 ۱۶۰، ۱۵۶

بخت النصر بن ویو (گیو) ۸۶، ۸۵، ۴۲، ۳۶، ۳۳
 ۱۰۳، ۹۵، ۹۴، ۹۰

بسطینوس ۷۵

بسیل صقلی ۷۶

بطلمیوس ۸۶، ۸۵، ۷۷

بطلمیوس (پسر ارنب) ۶۵

بطلمیوس (پسر لموس) ۸۵

بطلمیوس آحنی (حدیدی) ۶۵

بطلمیوس اسکندری ۶۵

بطلمیوس پسر دوست ۷۰

بطلمیوس دوستدار پدر ۷۰، ۶۵

بطلمیوس دوستدار مادر ۷۱، ۷۰، ۶۵

بطلمیوس (منجم) ۶۵

بطلمیوس صنعتگر ۷۰، ۶۵

بطلمیوس صنعتگر دوم ۶۵

بطلمیوس مخلص ۶۵

بطلمیوس ناپاک (خبثت) ۶۵

بطلیوس ۷۵

بفران شاه ۵۶

بقراط (ایقراط) ۷۱

بکربن وائل ۱۰۹

بلاش (پسر اشکانان) ۲۲

بلاش (پسر بهرام) ۲۲

بلاش (پسر خسرو) ۴۲

بلاش (پسر فیروز) ۵۴، ۲۸، ۲۳، ۲۲، ۱۶، ۱۱

۱۰۶

بلاش (پسر فیروزان) ۱۱

بلاشان (ولادان، پلازان، پلاشان،

فلزان) ۲۲، ۲۲ ح

بلاش سوم ۲۶

بلخاریا ۷۳، ۶۸

بلشصر ۹۵

بلمی ۱۱ ح

بلقیس (دختر هداد) ۱۳۲

بلوقیا ۶۱

بلیزر ۲۸

بلیق ۱۸۹، ۱۸۸

بند من ← تیدوسیس کوچک ۶۸ ح

بنی جبلة بن عدی ۱۴۸

بودا ۳۱ ح

بوداسف (بوداسپ) ← یوداسف

بولس ۷۱

بونیا نس ۷۳

بهار (ملك الشعرا) ۱۹ ح، ۳۰ ح، ۳۰ ح، ۳۹

۴۸ ح، ۵۱ ح، ۵۴ ح، ۶۵ ح، ۶۸ ح، ۸۵ ح، ۱۱۴ ح، ۱۲۴ ح

بهافرید (بهافریدون) ۵۷ ح

بهافرید (پسر اشکانان) ۲۲

بهافریدون بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار ۵۷،

۵۷ ح

بهرام (پسر بهرام) ← بهرام دوم

بهرام (پسر بهرام پسر بهرام) ← بهرام سوم

بهرام (پسر بهرامان) ۴۸، ۴۹

بهرام (پسر شاپور) (کرمانشاه) ۲۳، ۲۲، ۱۱

۱۰۴، ۵۲

بهرام (پسر هرمز) ← بهرام اول

بهرام (پسر یزدگرد = بهرام گور) ۱۵، ۱۶

بهرامان ← بهرام سوم

بهرام اول (بهرام پسر هرمز) ۲۷، ۲۳، ۱۱

۱۰۴، ۴۸

بهرام بن شاپور بن شاپور ۱۶

بهرام بن مردان شاه (بهرام موید) ۱۹، ۷

بهرام پنجم (بهرام گور) ۲۸

بهرام چوبینه ۲۹، ۷۴

بهرام چهارم ۲۸

بهرام دوم (بهرام پسر بهرام) ۲۳، ۱۵، ۱۱

۱۰۴، ۴۸، ۲۷

بهرام سوم (بهرام پسر بهرام پسر بهرام،

بهرامان) ۱۵، ۱۱، ۲۳، ۲۷، ۴۸، ۱۰۴

بهرام گور (بهرام پنجم) ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۳

۱۳۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۵۳، ۵۲، ۲۸

بهرام موید ← بهرام بن مردان شاه

بهمن ← کی اردشیر

بهمن (پسر اسفندیار بن گشتاسب) ۱۳۳، ۹۱، ۵۶

بهمن اردشیر ۳۸

ثعلبیه بن عمرو غسانی ۱۲۱، ۱۱۹

ج

جاحظ ۲۱، ۲۳، ۱۵۳

جاسم ۱۲۹

جالوت ۹۴

جالینوس طبیب ۶۶

جاماسب پسر فیروز ۵۴

جبله بن ایهم ۱۲۵

جبله بن حارث بن جبله ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵

جبله بن نعمان ۱۲۳

جدعون بن یواشی ۹۳

جدیس ۱۰۰

جدع بن عمر ۱۱۹، ۱۲۰

جدیمه ۱۰۰، ۱۰۱

جرجی زیدان ۱۱۲ ح

جرسا و کلیبی ۱۰۹

جریر بن عبدالله ۱۵۹، ۱۶۰

جشنبنده (جشنبنده) ۱۲ ح

جشنبنده (فیروز) ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳

جشنبنده (جشنبنده) ۱۱ ح

جشنبنده (جشنبنده) ۱۲ ح

جعفر بن محمد خزاعی ۱۷۰ ح، ۲۰۱، ۲۰۲

جعفر بن یحیی بن خالد ۲۰۳

جفنة الاصفر ۱۲۲

جفنة بن عمرو ۱۲۰

جم ← جمشید

جم بن قنوهکانه (جمشید) ۳۲

جم بن نوبجهان (جمشید) ۲۰

جمشید بن دیونکهان ← جمشید

جمشید (جم) ۱۰، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۱۳۰

جوانشیر ۵۸

جهان بخت ۵۸

ج

جشننده (جشنبنده) ۱۱ ح

بهمن اسفندیار بن گشتاسب (کی اردشیر) ۳۷

بیرشک، احمد ۱۰۹ ح

بیرونی ۱۱ ح، ۱۲ ح، ۱۳ ح

بیوراسب (فیوراسب، ضحاک) ۲۰، ۲۰۸

پ

پتسخوار گرشاه = یقرسجان گرشاه ۴۸ ح

پدسخوار گر = یقرسجان گرشاه ۴۸ ح

پرویز [شهریار] ۱۲

پسران معمر ۱۸۰

پلاشان (پلاشان) ۲۲ ح

پوران دخت (دختر خسرو پرویز) ۱۱، ۱۶

۱۱۵، ۱۱۴، ۵۹، ۲۳

پورداد ۲۱ ح

پیرنیا ۱۰۹ ح

پیغمبر ← محمد (ص)

پیوراسب (بیوراسب) ۱۰

ت

تبع اول (حمیر بن سبا) ۱۳۰

تبع بن اقرن بن شعریعش ۱۳۵، ۱۴۵

تبع بن حان بن تبع بن کلی کرب بن تبع بن اقرن

(تبع اصفر) ۱۳۶، ۱۳۷

تبع دوم (اقرن بن ابی مالک) ۱۳۳

تدوس ۷۵، ۷۶

ترازان ۲۶

نور (طوج) ۳۳

توفیل (پرمیخائیل) ۷۶

تولع بن فوا ۹۳

تهماسب ۲۱

تیدوس (پسر ارقادس) ۷۵

تیدوسیسی ۷۳

تیدوسیسی کوچک ۶۸

تیرداد (پسر فرهاد) ۲۶

ث

حمزه اصفهانی ۱۲، ۱۲۲، ۲۲۰، ۴۹، ۵۰
 ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۷۷، ۱۷۷

حمزه بن ابی القاسم ۱۹۵
 حمزه بن مالک خزاعی ۲۰۲
 حمید بن قحطبه ۲۰۱
 حمیر بن سبا ۱۳۱، ۱۳۰
 حوا ۹۰، ۸۹
 حوسدید ← حرامحس

خ

خالد بن جعفر ۱۳۷
 خالد بن ولید ۱۱۴، ۱۱۵
 خدام کشان ۶۰
 خدیجه ۱۵۶
 خر خسرو ۱۴۲
 خرزاد ← خورزاد
 خرزاد (یسرفری) ۱۴۲
 خرزاد بن خرهمز ۵۹، ۶۰، ۱۶۰
 خرسید بن دادبزمهر ۲۱۵
 خره ۵۸
 خرهمز آذری ۱۶۰
 خسرو (پسر اشکانان) ۲۲
 خسرو (یسرفروزان) ۱۱
 خسرو (پسر ملادان) ۲۲، ۲۲، ۲۲
 خسرو انوشروان (خسرو اول) ۱۶، ۲۸، ۵۵
 ۵۶، ۵۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۱

خسرو بن عاد ۱۶، ۱۶
 خسرو بن قباد بن هرمز بن انوشیروان ۱۶، ۱۶
 خسرو پرویز (خسرو دوم) ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹
 ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۷۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۰
 ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶

خسرو دوم (خسرو پرویز) ۵۰
 خشنبنده (جشنبنده) ۱۱، ۱۲، ۱۲
 خنابزین (فتابزین) ۱۴۱
 خورزاد خسرو (خرزاد) ۱۲، ۲۳

د

دادفروز بن حششتان (مکبیر) ۱۴۲، ۱۵۲

ح

حاجب ۱۱۰
 حارث اعرج ۱۰۸
 حارث اکبر (ابی شمر غسانی) ۱۱۰
 حارث بن ابی شمر (حارث بن جبله) ۱۰۸، ۱۰۸
 ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۵۷

حارث بن ایهم ۱۲۳
 حارث بن ثعلبه ۱۲۱
 حارث بن جبله ۱۲۱، ۱۲۳

حارث بن عمرو بن حجر ۵۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۴

حارث بن قیس بن صیفی (حارث رایش) ۱۳۰، ۱۳۱
 حارث مقصور بن عمرو ۱۴۷، ۱۴۸
 حارث وهاب جفتی (حارث اعرج) ۱۰۸، ۱۰۸

حازم بن حزمه ۲۰۰
 حامد بن عباس ۱۸۵، ۱۸۶
 حبیب بن بهریز ۸۱، ۸۲
 حجاج بن یوسف ۳۷
 حجر آکل المرار ۱۴۷
 حجر بن نعمان ۱۲۳
 حججتا ۱۰۴

حرث بن ابی شمر (حارث بن ابی شمر) ۱۰۸، ۱۰۸
 حرزادان شهر (خرزادان) ۱۴۲

حرقه ۱۱۳
 حریق ۱۱۳
 حرقیا ۹۴

حزقیال ۸۹
 حسان بن زهیر ۱۰۵
 حسان بن عمرو ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷

حسن بن زید علوی ۲۰۹، ۲۱۵
 حسن بن علی همدانی ۱۳
 حسن بن قحطبه ۲۰۲
 حسن بویه ۲۱۷
 حسین بن طاهر ۲۱۰

حشید (جشنبنده) ۱۱، ۱۱
 حرامحس بن منوزاد (حوسدید) ۱۱، ۱۲، ۱۲
 حله ۱۰۸

- دادویه (پسر رمز بن فیروز) ۱۵۷، ۱۴۳، ۱۴۰
 داذویه ← زادیه ۱۱۴
 دارا ۸۱، ۴۱
 دارا (پسر بجم) ۳۹، ۲۲، ۱۰
 دارا (پسر دارا) ۱۳۳، ۹۵، ۴۳، ۳۹، ۳۳، ۲۲
 داریوش (داریاوش) ۹۵
 داعی حسن بن قاسم ۲۱۶
 دانیال ۸۹
 داوود (ع) ۱۳۲، ۹۴
 داوود بن یزید ۲۰۲
 دراز دست (کی اردشیر) ۳۷
 درهم بن حسن ۲۰۸
 دستان ۳۱
 دقلطیانس ۷۷، ۷۲، ۶۷، ۶۶
 دقیانوس (دقیوس) ۷۲ ح
 دلق بن عبدالعزیز ۲۱۰
 دهاد ۱۵۳
 دومطیانوس (دومطیانس) ۷۲، ۶۶
 دیرانی ۱۹۱ ح، ۱۹۲
 دقیوس ۷۲، ۶۶
 دیماطر نوس ۷۱
 دینوری ۳۳ ح
- ذ
- ذوالحاجب ۱۶۰
 ذوالقرنین (شمریرعش؟) ۱۳۲
 ذوالقرنین (مئذربن ماء السماء) ۱۰۷ ح
 ذوالمنار ۱۳۵
 ذوثعلبان ۱۳۸
 زوجدن ۱۳۹، ۱۳۲
 زوجیشان بن اقرن ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳
 ذو رعین ۱۳۶
 ذوشناتر ۱۳۸، ۱۳۷
 ذوکلاع ۱۳۲
 ذمیل بطنی (ابویعفر ذمیلی) ۱۰۷
 ذوالاذعار ۱۳۱
 ذونواس ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۲
 ذوزن (سیف ذی یزن) ۱۰۱ ح، ۱۳۲
- ر
- راضی ۱۶۵
 رافع بن هرثمه ۲۱۵، ۲۱۱
 رجاء بن ضحاک ۲۰۵
 رستم بن خرهمرمز (فرخزاد) ۱۶۰، ۵۹
 رستم دستان ۱۳۳
 رستم کواذ (رستم قباد) ۴۵
 رسول اکرم (ص) ← محمد (ص)
 رشید (هارون) ۱۶۵
 رقاش ۱۰۱
 روزبه بن ساسان ۱۴۱
 رهام ۹۰
- ز
- زاب بن سوماسب (زو) ۲۱۰، ۱۰۰، ۸ ح
 زادان خره (زاد نخره) ۵۸
 زادویه بن شاهویه اصفهانی ۷
 زادیه (داذویه) ۱۱۴
 زاماسب ۲۸
 زاو (زو) ۲۱ ح
 زبا ۱۰۱
 زبیر بن بکار ۱۵۲
 زدابزود شاه ۵۸، ۵۸ ح
 زرابرود (زدابزود شاه) ۵۸ ح
 زرار ۱۱۰
 زردشت ۳۷، ۳۳، ۹
 زنین ارمیناقی ۷۵، ۷۳، ۶۹
 زوپس طهماسب ۳۴، ۲۱۰، ۲۱۰، ۱۰۰، ۸ ح
 زهیر بن مسیب ۲۰۱
 زیاد بن هیوله ۱۴۷
 زیدان (جرجی زیدان) ۱۱۲ ح
 زید بن محمد ۲۱۶
 زید مناة بن زید ۱۰۶
 زینب ۱۰۱
- ژ
- ژوستین ۲۹، ۲۸
 ژولین مرتد ۲۸

س

شاپور اول (شاپور ساردشیر) ۲۷
 شاپور ساردشیر ۱۰۳، ۴۶، ۲۳، ۲۷، ۲۳، ۱۱
 ۱۳۶
 شاپور سراسنک ۴۱، ۳۳، ۱۰
 شاپور سراسنک ۲۲
 شاپور سراسنک ۱۰۴، ۵۱، ۲۸، ۱۵، ۱۱
 شاپور سراسنک (شاپور هویه سنبا) ۲۳، ۱۱
 شاپور سنود (شاپور الجنود) ۱۵
 شاپور دوم (نیز ← هویه سنبا) ۲۸، ۲۷
 شاپور ذوالاکتاف ۱۳۷، ۱۰۴، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۱۵
 (نیز رگ، شاپور هویه سنبا)
 شاپور سوم (نیز رگ، شاپور سراسنک)
 شاپور هویه سنبا (شاپور ذوالاکتاف) ۱۵، ۱۱،
 ۱۳۷، ۱۰۴، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۲۸، ۲۷، ۲۳
 شادزیک ۵۸
 شادمان ۵۸
 شاذان بن بحر کرمانی ۱۶۱
 شاول (طالوت) ۹۴
 شراخیل بن جبلة ۱۲۵، ۱۲۴
 شرم (سلم سراسنک) ۳۳
 شروان شاه ۵۶
 شروین بن برنیا دشتی ۱۶، ۱۵، ۱۵، ۱۴
 شغلی ۸۹
 شقیقه ۱۰۵
 شمر بن املوک ۱۳۰
 شمر یزید بن ابوکرب بن افریقیس ۱۳۳، ۱۳۲
 شمسون جبار ۹۳
 شمعون ۹۲، ۷۱
 شمویل ۹۴، ۸۹
 شمیران دختر بهمن (همای چهر آزاد) ۳۸
 شهر براز ← شهریزاد
 شهریار ۵۸
 شهریزاد (شهر براز) ۷۴، ۵۸، ۱۶
 شیت ۸۹
 شیرزاد ۵۸
 شیرویه سراسنک و پرویز ۱۱۴، ۵۹، ۵۸، ۱۶، ۱۱

ص

صاحب الخضر ۴۲

ش

شاسان ۵۶
 شاسان بن روزبه ۱۴۱
 شاسان جرون ۱۴۲
 سارگن دوم ۳۶
 سبا ۱۳۰، ۱۲۹
 سیک مقلحی ۱۸۶
 سیط ۱۲۰، ۱۱۹
 سنخاریب (سنخاریب) ۳۶
 سخت ۱۴۱
 سعد بن ابی وقاص ۱۶۰
 سمید بن یسر ۲۰۱
 سفاح ۱۹۹، ۱۶۵
 سقرا ۱۷۶
 سقلاب (سقلاب) ۷۶
 سکان شاه = بهرام سوم
 سلامة ۱۹۱
 سلم (سراسنک) ۳۳
 سلم بن سالم ۲۰۱
 سلمه بن مرة ۱۰۹
 سلمی ۱۱۳
 سلیمان بن حلوان ۱۲۰، ۱۱۹
 سلیمان (ع) ۱۳۲، ۹۴، ۹۱، ۳۳
 سلیمان بن عبدالله بن طاهر ۲۰۹، ۲۰۸
 سلیمان بن عبدالملک ۱۶۵
 سلیمه بن مالک ۱۰۰
 سنخاریب (سنخاریب) ۳۶
 سنخاریب نینوائی (سنخاریب، سنخاریب) ۹۴، ۳۶
 سندان ۱۴۱
 سنمار رومی ۱۰۷
 سویرس ۶۶
 سهرک ۱۶۰
 سیف بن ذی یزن ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹، ۵۷، ۵۶
 سینداد (سندان) ۱۴۱

شاپور ۷۳، ۲۳

شاپور اشکانی ۱۰۱

عبدالله بن زبیر ۱۶۵
عبدالله بن طاهر ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۹۸، ۱۶۲
عبدالله بن عامر بن کریم ۱۴۲
عبدالله بن علی ۱۹۹
عبدالله بن مالک بن هاشم ۲۰۴
عبدالله بن محمد بن موسی ۱۷۶
عبدالمکمل بن مروان ۱۶۵، ۷۶
عبدالمکمل بن نوح ۲۱۲
عبد شمس بن یسحجب بن یعرب بن قحطان ۱۲۰
عبد قیس ۱۱۴
عبد مناف ۱۵۴
عبدالله بن عبدالله بن طاهر ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸
عبد بن ابرص ۱۱۲
عبد بن السری ۲۰۶
عبد بن عبدالله بن عبدالوهاب ۲۰۹
عبد بن کلاب بن مثنی ۱۳۶
عمیل ۱۰۴
عثلیا ۹۴
عثمان (خلیفه) ۱۶۵، ۱۱۵، ۷۶، ۵۹
عثمان بن ابی العاص ثقفی ۱۶۰
عدس ۱۱۰
عدی بن زید ۱۲۲، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۶
هروء الرجال بن عقبه ۱۵۴
عزیا ۹۴
عبداللوه (علی بن بویه) ۴۴
عقلون ۹۳
عقیل ۱۱۲
علاء بن احمد ۱۳
علی بن ابی طان (ع) ۱۱۲، ۱۶۵، ۱۸۶، ۱۹۷
علی بن بویه ۱۷۰، ۴۴
علی بن حسن بن قحطبه ۲۰۳
علی بن طاهر ۲۰
علی بن عیسی بن ماهان ۲۰۴، ۲۰۳
علی بن محمد بن حمزه علوی ۱۵۳
علی بن هتام ۲۱۴، ۲۰۷
عمر بن خطاب ۳۵، ۴، ۱۵۵، ۱۰۲، ۹۰، ۱۵۳
۱۶۵، ۱۵۹
عمر بن عبدالعزیز ۱۶۵، ۷۶
عمر بن امرء القیس ۱۳۶، ۱۰۴
عمر بن تبع ۱۳۶

صالح (پیغمبر) ۱۲۴، ۱۲۰
صالح بن ابرهه بن صباح ۱۲۷
صالح بن نصر کنانی ۲۰۹
صدقی ۹۵، ۹۴، ۹۰، ۸۹
صعلوک سامانی ۲۱۶
صفا، دکتر ذبیح الله ۲۱
صوفی (اصغر بن عیسی) ۶۶

ض

ضحاك (بیوراسپ، بیوراسف، ده آك) ۳۲، ۲۰

ط

طاطس ۷۲، ۶۶
طالوت ۹۴
طاهر بن ابراهیم (حاجه) ۲۱۲، ۲۰۶
طاهر بن حسین ۲۱۳، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴
طاهر بن عبدالله بن طاهر ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷
طباریس (تشرش) ۷۶، ۷۴، ۷۱، ۶۹، ۶۶
طبری — محمد بن جریر طبری
طخموث (طهمورث) ۲۰
طراپاس ۶۶
طسم ۱۰۰
ططوس ۹۱
طلحه بن ابی العباس ۱۹۵
طلحه بن طاهر ۲۰۶، ۲۰۵
طوج (تورپر فریدون) ۳۳
طوز (تورپر فریدون) ۳۳
طهمورث زیباوند بن نوبیجهان (ویونجهان) ۱۰
۲۱، ۲۰، ۱۸۴، ۱۸۳، ۴۷، ۳۱، ۳۰
طیطوس ۴۲

ع

عامر (ماء الساء) ۱۲۰
عامر بن طفیل ۱۵۴
عباس بن جعفر ۲۰۲، ۲۰۱
عبد الجبار بن عبدالرحمن ازدی ۱۹۹
عبدالله بن اسحاق ۲۰۸
عبدالله بن ابی عون ۲۰۱
عبدالله بن حذیفه شهمی ۱۴۰
عبدالله بن حمید ۲۰۱

عمرو بن جبلة ۱۲۵
 عمرو بن جفنه ۱۲۱، ۱۲۰
 عمرو بن حارث (محرقي) ۱۲۲
 عمرو بن حجر ۱۰۶
 عمرو بن حمل ۲۰۲
 عمرو بن رافع ۲۱۱ ح
 عمرو بن طرب بن حسان بن اذینه ۱۰۱
 عمرو بن طوق ۱۰۴
 عمرو بن عدی ۱۰۳، ۱۰۱
 عمرو بن کلثوم تغلبی ۱۱۱، ۱۰۸
 عمرو بن لحي ۱۵۱
 عمرو بن معاویة ۱۰۱
 عمرو بن منذر ۱۱۰
 عمرو بن نعمان ۱۲۳
 عمرو بن هند (قطرونی، عمرو بن منذر) ۱۰۷
 ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰
 عمروایث ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۱۰
 عمرو مزدلف ۱۰۵
 عنقیقیر ۱۱۳
 عوج ۶۱
 عوف بن چشم بن هلال ۱۰۷
 عیسی (ع) ۹۱، ۷۳، ۴۲
 عیسی بن داب ۱۳۰
 عیسی بن زید جلودی ۲۰۶

غ

غالی کاهن ۹۴، ۹۳
 گردیانس (گردینوس) ۷۵، ۶۶
 گردنوس = گردیانس
 غسان ۱۲۰، ۱۱۹
 غسان بن عباد ۲۰۵
 غطریف بن عطا ۲۰۲
 غلاب حضرمی ۱۵۲
 غلس ۶۶

ق

قات بن سلمان ۴
 قریخ (پسر خسرو) ۱۶
 قرواک (قروال) ۲۰ ح
 قروییس ۶۶
 قریاد چهارم ۲۶، ۲۵
 قریاد دوم ۲۶، ۲۵
 قریاد سوم ۲۵
 قریادک ۲۶
 قریدون (پسر افغان) ۳۷، ۳۳، ۳۲، ۲۰، ۱۰
 ۱۳۰
 فضل بن سلیمان ۲۰۱
 فضل بن سهل ۲۰۵
 فضل بن یحیی ۲۰۲
 فلازان (ولادان، پلاشان، پلاشان) ۲۲ ح
 فلسفی، نصرالله ۱۰۹ ح
 فلوقطرا (کلثویانرا) ۷۰، ۶۵
 قنابرزین وهونکهان ۱۳۱
 قنحاس بن باطا ۹۱
 قوقاس ۷۵، ۷۴، ۶۹
 فیروز (پسر اردشیر) ۱۶
 فیروز (پسر بهرام) ۲۸، ۱۶، ۱۵
 فیروز (پسر هرمز) ۲۲
 فیروز (پسر یزدگرد) ۱۰۶، ۵۳، ۲۳، ۱۱
 ۱۵۴، ۱۳۸
 فیروز (جشنشبنده) ۲۳
 فیروزان (پسر هرمزان) ۱۱
 فیروزان شاه ۵۸
 فیروز خشنس (فیروز جشنشبنده) ۲۳، ۱۱ ح
 فیروز دیلمی ۱۴۳
 فیهشهرت (شهرت) ۱۱۴، ۱۱۲ ح
 فیلان شاه ۵۶
 فیلسی ۷۷، ۷۷، ۷۷ ح
 فیافوس (فیلسی، فیلیپ) ۷۷ ح
 فیوراسب ← (بیوراسب)

قایوس بن منذر ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۱۰
 قاسم بن رشید (مؤمن) ۲۰۴

ف

فاران بن عمرو ۱۰۴
 فدشخوار گرشاه (یقرسجان گرشاه) ۴۸ ح

قاسم بن سلیمان نیشابوری ۲۱۴
 القاهر (محمد بن معتضد) ۱۹۰، ۱۶۵
 قباد (پدر انوشروان و سرفیروز) ۲۳، ۱۶، ۱۱
 ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۵۴، ۴۷، ۳۳، ۲۸
 ۱۵۴، ۱۴۷، ۱۴۰، ۱۰۹
 قباد (سر کسری بن شرویه) ← قباد دوم
 قباد دوم ۲۹-۲۳
 قرقیسیا (سر طهمورث) ۱۱۲ ح
 قرمطی ۱۹۴، ۱۸۹
 قزوینی [علامه] ۲۱ ح
 قس به ۵۸
 قس دل ۵۸
 قسطندرس (عمرو بن هند) ۱۵۲، ۷۵
 قسطنطین ۹۱
 قسطنطین (سر الیون) ۷۶
 قسطنطین (سر اندرس) ۷۶
 قسطنطین (سر قسطنطین) ۷۵
 قسطنطین (سر لای) ۷۶
 قسطنطین (سر مظفر) ۶۸
 قسطنطین (سر نیرون) ۴۲
 قسطنطین (سر هرقل) ۷۶، ۷۵
 قسطنطین (سر هیلانی) ۶۹، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۵
 قسی بن کلاب ۱۵۴، ۱۳۸
 قطام (نعمان بن حارث) ۱۲۴
 قلوبطریا (فلوقطرا) ۶۵ ح
 قلودفی ۶۶، ۷۱
 قلودیس ۶۶
 قلوبطرا (کلثویا ترا) ۷۷، ۷۱، ۷۰
 قومودس ۶۶
 قوهلت ۸۹
 قیس بن معدی کرب ۱۴۸
 قیصر ۱۵۷، ۱۵۴

ک

کریستن سن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۲ ح
 ۲۳، ۲۶، ۲۹ ح
 کسروی (موسی بن عیسی کسروی) ۱۸، ۱۷
 کسری (سر هرمز بن خسرو پرویز) ۲۳
 کسری انوشروان ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۱۱۲ ح
 کسری بن فیروزان ۲۲ ح
 کمب بن عمرو ازدی ۱۰۳، ۱۰۴
 کمب بن لوی ۱۵۲، ۱۵۱
 کلثویا ترا (فلوقطرا، قلوبطری) ۷۷، ۷۰، ۶۵
 کلیپ ۱۰۸
 کلی کرب بن تبع ۱۳۵
 کنستانتین (قسطنطین) ۲۷
 کواد پیر این دش (قباد سرفیروز) ۵۴
 کورانشاه ۵۸
 کوروش ۹۱، ۳۸
 کوشاد ۲۱۰
 کوشان ۹۳
 کوکی حسینی ۲۰۹
 کهراسب بن کیاوجان (کی لهراسب) ۳۶، ۲۲
 کیومرث (کیومرث) ۶۲
 کی اردشیر (بهمن اسفندیار) ۳۷، ۲۲
 کی بهمن ۱۰
 کیخسرو (سر سیاوش بن کیکاس) ۳۶، ۳۳، ۲۲
 کیقباد ۸، ۱۰، ۲۲، ۳۵، ۱۳۰
 کیکاس (سر کیقباد) ۱۰، ۲۲، ۳۵
 کی گشتاسب (کییستاسف) ۳۷، ۲۲، ۱۰
 کی لهراسب (کی لهراسف) ۳۶، ۲۲، ۱۰
 کیلیده ۲۱۵
 کیومرث ۸، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۶۲
 کییستاسف ← کی گشتاسب

گ

گالریوس ۲۷
 گرشاسب ۲۱
 گشتاسب ۳۳، ۳۷، ۱۳۳
 گشتاسب بنده (جشنبنده) ۱۲ ح
 گل شاه ← کیومرث
 گودرز (پرشانک) ۴۲، ۱۰
 گودرز (پرشانگان) ۲۲

کارکالا ۲۶

کاروس ۲۷

کذاب عیسی ۱۴۳

کردزاد ۴۷

کرمانشاه ← بهرام سوم

گودرز و چنگ ۱۱
گیرشمن ۷۷ ج
گیومرت (کیومرث) ۶۲ ج

ل

لائون اول ۶۸ ج
لاکهارت، لارنس ۲۵ ج، ۲۷ ج، ۲۱۳ ج
لاوی (زیر قسطنطین = الیون) ۷۶
لاوی بزرگ ۷۵
لاوی کوچک ۷۵
لسترنج ۴۴ ج، ۴۶ ج، ۵۵ ج
لئوس ۶۵
لقمان بن عاد ۱۳۱، ۶۱
لقمان بن عاد دوم ۱۳۲
لقیط ۱۱۰
لوط ۹۳
لهراسب ۳۳، ۳۷، ۹۱

م

ماء السماء ← عامر
مارك آنتوان ۲۶
ماریه ذات القرطین ۱۲۱
مالك بن رمین ۱۰۲، ۱۱۲ ج
مانی ۴۸، ۳۳، ۲۷
ماویه (ماء السماء) ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹
مابیان بن مهراننداد ۱۱۴
ماهویه ۵۹-۶۰
مأمون ۷۶، ۱۶۵، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۲
متقی ۱۶۵
متلمس ۱۰۷

متمم بن نویره ۱۰۰ ج
متوکل ۷۶، ۱۶۵، ۱۷۵

محررق ← جفنة الاصفر

محسن (پسر ابن فرات) ۱۸۶

محمد (ص) (رسول خدا) ۲۹، ۵۷، ۷۵، ۱۱۰
۱۱۱، ۱۱۳ تا ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴ تا ۱۶۴، ۱۹۷

محمد بن ابراهیم ۲۰۸

محمد بن بهرام بن مطیار ۷
محمد بن جریر طبری ۱۱ ج، ۷۴ ج، ۱۵۵
۱۷۷ تا ۱۷۵

محمد بن جهم برمکی ۷

محمد بن حبیب ۱۰۳ ج، ۱۱۴

محمد بن حمید طاهری ۲۰۶

محمد بن خلف (وکیع) ۶۹ ج

محمد بن رشید ۲۰۷

محمد بن زید ۲۱۵، ۲۱۶

محمد بن طاهر ۲۰۷ تا ۲۱۰

محمد بن عبدالله بن طاهر ۱۶۲، ۲۰۸، ۲۰۹

محمد بن معتضد (القاهر) ۱۹۰

محمد بن موسی خوارزمی ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۵

محمد بن هارون ۲۱۵، ۲۱۶

محمد بن یاقوت ۱۹۳

محمد جعفر حسینی ۲۰۹

مخه (مجهه) ۶۵

مدائینی ۱۶۰

مرتج ۱۰۱

مرتدین عبید کلال ۱۳۷

مردانشاه ۵۸

مرداویج بن زیار جیلی (گیلانی) ۲۸، ۱۹۵

۲۱۳، ۲۱۶

مردخره ۵۸

مردی و مردانه ← مشی و مشیانه ۱۹ ج

مرقس ۶۶

مرقیاش ۶۸، ۷۳

مرقینوس ۷۵

مروان ۱۹۷

مروان بن محمد ۱۶۵

مروزان ۱۴۲

مرو بن کلثوم ۱۰۸، ۱۱۱

مریم (دختر هرقل) ۵۹

مزدک بن بامدادان ۲۸، ۳۳، ۵۴، ۱۰۹، ۱۴۷

مزقییا ۱۲۰

مستمین ۱۶۵، ۱۷۶

مستکفی بالله ۱۶۵، ۲۱۳

مسروق ۱۳۹، ۱۴۰

مسمودی ۱۱ ج، ۲۱ ج، ۳۳ ج، ۴۶ ج

مسیح (ع) ۳۳، ۴۱، ۷۱، ۹۱، ۱۵۴

مشه ۶۲

منشا ۹۴

منصور (خلیفه) ۲۱۴، ۲۰۰، ۱۶۵

منصور بن یزید بن منصور خالد مهدی ۲۰۲

منوچهر (= منوشهر) ۱۳۰، ۳۴، ۳۳، ۲۱، ۱۰

مؤمن ← قاسم بن رشید

مورقیس ۷۴، ۶۹

مورقیس (= موریس) ۷۴ ح

موسی (ع) ۱۳۰، ۹۲ تا ۹۰، ۳۴، ۳۳ ح

موسی بن یفا ۲۰۹

موسی بن عیسی کسروی ۱۳، ۱۳ ح

مونس ۱۸۸ ح، ۱۸۹، ۱۹۰

مهتدی ۱۶۵

مهدی (خلیفه) ۱۶۵

مهدی (ولیعهد) ۲۰۱، ۲۰۰

مهران ۱۶۰

مهر بن وردان ۴۶

مهرداد اول ۲۵

مهرداد دوم ۲۵

مهرداد سوم ۲۵

مهری و مهربانه ← مشی و مشیانه ۱۹ ح

مهلهل ۱۰۸

میخائیل (یسرتوفیل) ۷۶

میمون بن مهران ۴

مینوی، مجتبی ۴۰ ح، ۴۶ ح، ۵۲ ح

۱۷۰ ح، ۱۷۸ ح

ن

نابغه ذبیانی ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۱۲

نازوک ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸

ناشرین شراحیل ۱۳۲

ناشرینعم ۱۳۲

ناصر ۲۱۶

ناقش ← یابین

نجاشی ۱۵۷

نچج ۱۹۱

نخیرجان ← بحر جان

نرسی ۱۰ ح، ۱۱، ۲۷، ۱۴۲

نرسی (پسر اشکانان) ۲۳

نرسی (پسر بلاش) ۲۲

منی ۱۹، ۱۹ ح

مشیانه (= مشانه) ۱۹، ۱۹ ح، ۶۲

مضرط الحجاره (= عمرو بن منذر) ۱۱۰

معاذ بن مسلم ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۵

معاویه ۱۹۸، ۱۶۵

معاویه بن یزید ۱۶۵ ح

معزز ۲۰۸، ۱۶۵، ۷۶

معتمد ۲۰۷، ۱۶۵

معتضد ۳

معتمد ۲۰۹، ۱۶۵، ۷۶

معد ۱۵۱

معد بن عدنان ۱۵۴

معز الدولة بوی ۱۸۷ ح

مکبر (= مکبر) ۱۴۲

معمر ۱۸۰

معین [دکتر محمد] ۳۵ ح، ۳۹ ح، ۵۰ ح

۱۳۳ ح، ۱۸۲ ح، ۱۹۵ ح

مقتدر ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۶۵، ۷۶

۱۹۶، ۱۹۱

مقسیمان ۷۲، ۶۶

مقنع ۲۰۱

مقوقی ۱۵۷

مکتفی ۲۱۱، ۱۸۶

مکسر ۶۶

مکبر (داد فروز بن حشمتخان) ۱۵۲، ۱۴۲

ملک بن فهم... عدنان از دی ۱۰۰، ۹۹

ملک بن فهم ... وبره بن قضاة ۹۹

ملهی و ملهیانہ (= مشی و مشیانه) ۱۹

منتصر ۲۰۸، ۱۶۵

منذر ۱۱۱

منذر اصغر ابوشمر ۱۲۱

منذر اکبر (= منذر بن حارث) ۱۲۱

منذر بن امرء القیس ۱۰۷ تا ۱۱۰

منذر بن جبلة ۱۲۴

منذر بن حارث ۱۲۱

منذر بن عمرو و لخمی ۱۳۷

منذر بن ماء السماء ۱۰۸، ۱۰۷ ح، ۱۲۳، ۱۴۸

منذر بن منذر ۱۱۲، ۱۰۶

منذر بن نعمان ۱۲۳، ۱۱۴، ۱۰۶

منذر مغرور ۱۱۳

ونحن بن بلاش بن شاپور (ویجن = بیژن؟) ۱۱۰۱۰
 وهرز ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۰، ۵۷، ۵۶
 ویجن (= ونجن، بیژن) ۱۰
 ویکرت ۳۰
 ویونگهان (= ویونجهان) ۱۰
 ویونجهان ۱۰

ه

هادریان ۲۶
 هادی (خلیفه) ۱۶۵، ۲۰۱، ۲۰۰
 هارون الرشید ۳۵، ۷۶، ۱۶۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
 هداد بن شراحیل ۱۳۲
 هر ۱۰۶
 هراکلیوس ← هرقل
 هرثمة بن اعین ۲۰۴، ۲۰۳
 هرقل (= هراکلیوس) ۲۸، ۲۹، ۵۹، ۶۹، ۷۴
 ۱۵۷، ۷۵
 هرمز (یدر بهرام) ۱۱
 هرمز (پسر انوشروان) ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۵۷
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۲
 هرمز (پسر بلاش) ۲۲
 هرمز (پسر شاپور) ۱۱، ۱۵، ۲۳، ۴۷، ۱۰۳
 ۱۰۴، ۱۳۶
 هرمز (پسر نرسی) ۱۱، ۱۵، ۲۳، ۴۹، ۱۰۴
 هرمزان ۴، ۱۱، ۱۶۰
 هرمز اول ۲۷
 هرمز چهارم ۲۹
 هرمز سوم ۲۸
 هشام ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۵۱
 هشام بن عبدالملک ۱۶۵
 هشام بن قاسم اصفهانی ۷
 هشام بن مغیره مخزومی ۱۵۳
 هشام کلبی ۱۵۴
 هلانی (= هیلانی) ۶۸
 همای چهر آزاد (= شمیران دختر بهمن) ۱۰، ۲۲
 ۳۸
 همایی، جلال الدین (استاد) ۱۶۳
 هند ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰
 هند (فرزند نعمان بن منذر) ۱۱۳
 هود ۱۳۰
 هوده بن علی ۱۵۷
 هوشنگ ۲۱

نرسی (پسر بهرام) ۴۹، ۱۱
 نرسی (پسر بهرام دوم) ۱۵، ۲۳، ۱۰۴
 نرن ← نیرن
 نزوک ۱۹۰
 نذیری ۸۵
 نسطاس ۶۹، ۷۳، ۷۵
 نسطورس ۷۳، ۱۲۰
 نصر بن احمد بن اسد سامان ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲
 نصر بن احمد سامانی ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۷
 نصر بن عقیلی ۲۰۶
 نصر بن کثانه ۱۳۵
 نعمان اورسایح ۱۰۴ تا ۱۰۷
 نعمان بن اسود ۱۰۶
 نعمان بن ایهم ۱۲۳
 نعمان بن حارث بن ماریه (ابو کرب، قطام)
 ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴
 نعمان بن عمرو ۱۲۲
 نعمان بن مقرن مزنی ۱۶۰
 نعمان بن منذر ۵۸، ۱۰۶، ۱۱۱ تا ۱۱۳
 ۱۲۲، ۱۵۳
 نعمان جذیمه ۱۰۰
 نقفور ۷۶
 نلدکه ۱۱، ۱۵، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۵
 نواله (= نوحاله) ۶۸
 نوح ۸، ۹، ۹۰
 نوح (پسر اسد بن سامان) ۲۱۲
 نوحاله ۶۸
 نوح بن نصر بن احمد ۲۱۲
 نوشجان ۱۴۲
 نیرون (= نرن) ۶۶، ۷۱
 و
 وائل بن عطیه زرگر ۱۱۳
 واثق ۱۶۵-۲۰۷
 والارین ۲۷
 وشمیه (?) ۹۲
 وکیع قاضی ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۱۵۳، ۱۵۴
 ولید بن عبدالملک ۱۶۵
 ولید بن یزید ۱۶۵
 ولیسجان ۱۴۲
 ولیعنه بن مرثد ۱۳۷

هوشنگ (پسر فروال بن سیامک بن هشی بن کیومرث)
۲۰

هوشنگ پیشداد (= اوشننج پیشداد) ۲۰، ۱۰، ۸
۶۲، ۳۰

هیشم بن عدی ۱۲۹

هیلائی رهاوی ۷۵، ۷۳ تا ۷۲، ۶۸

ی

یابین اسرائیلی (= ناقش) ۹۳

یا قوت ۱۵، ۵۰، ۵۱، ۵۲ تا ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۱

۱۸۷، ۱۷۷، ۱۷۷، ۱۸۷

یاهوا حاز ۹۴

یاحون ۹۳

یاحیی ۴۲

یاحیی (پسر احمد بن سامان) ۲۱۲

یاحیی بن زکریا ۱۸۰

یاحیی بن علی ۲۰۳

یاحیی بن معاذ ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵

یغنیای ۹۴، ۹۱

یزدگرد ۱۶۰، ۱۵۹، ۸۶، ۶۰، ۹

یزدگرد (پدر بهرام گور) ۱۳۷

یزدگرد (پدر یزدگرد بزه کار) ۱۵، ۱۴

یزدگرد (پسر بهرام گور) ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۱۰۵

۱۳۷، ۱۰۶

یزدگرد (پسر شاپور) ۱۰۴

یزدگرد (پسر شهریار بن خسرو پرویز) ۱۷، ۹

۱۴۰، ۱۱۵، ۵۹، ۲۳

یزدگرد (پسر یزدگرد) ← یزدگرد خشن

یزدگرد آخر ۱۴

یزدگرد ائیم (= یزدگرد بزه کار) ۱۱، ۱۴، ۲۳، ۵۲

یزدگرد اول ۲۸

یزدگرد بزه کار ← یزدگرد ائیم

یزدگرد بزه کار ← یزدگرد بن یزدگرد بن

بهرام بن شاپور

یزدگرد بن بهرام بن شاپور (= یزدگرد نرم) ۱۶، ۵۳

یزدگرد خشن (= یزدگرد پسر یزدگرد) ۱۶

یزدگرد دوم ۲۸

یزدگرد سوم ۲۹

یزدگرد نرم ← یزدگرد بن بهرام بن شاپور

یزدگرد هزاری ۳۸، ۳

یزید ۱۶۵، ۱۹۸

یزید بن عبدالملک ۱۶۵

یزید بن ولید ۱۶۵

الیسع بن اخطوب ۹۲

یشجب پسر یمر بن قحطان ۱۲۹

یمرب بن قحطان ۱۲۹، ۱۳۰

یمقوب ۹۰

یمقوب بن زیدی ۷۱

یمقوب بن لیث بن حاتم ۲۰۹

یمقوب بن لیث صفار ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵

یفتخ ۹۳

یقرسجان گر شاه (= انوشروان) ۴۸

یکسوم بن ابرهه ۱۳۹، ۱۴۰

یلینوس ← یولیانس

یمن ۶۹

یوانش ۹۴

یونام ۹۴

یوحنا ۷۲

یوداسف (= بوداسف) ۳۱

یوستی ۲۱، ۳

یوسطنیانس ۶۹، ۷۴

یوسطینس ۶۹

یوسف ۹۰

یوشع بن نون ۳۴، ۸۹، ۹۱ تا ۹۳

یوشیا ۹۴

یولیانس (= یلینوس) ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۵

یولیوس ۶۶

یونان بن تودس ۸۱

یهودا ۹۲

یهورام ۹۴

یهوشافاط ۹۴

یهویاقیم ۹۴

۴- فهرست اماکن

ت

- آبادان (= عبادان) ۱۷۶
آب گرگر (= مسرقان، رود) ۴۶ ح
آتش کوشید (آتشکده) ۳۶
آتن ۲۸
آذرآباد ۵۱
آذربایجان ۲۰۷، ۱۳۱، ۶۰، ۵۳، ۳۷
آریان (= ایران)، (فرس) ۲
آلمان ۱۷۰ ح
آمل ۲۱۵ تا ۲۱۷
آنطاکیه ۷۰

الف

- ابخاز ۵۹
ابره‌ر (= نیشابور) ۲۰۷، ۲۰۲، ۵۵، ۴۷ ح
ابن حمص (محلّه) ۱۹۴
ابن هبیره (قصر) ۱۹۴، ۱۸۹
ابیر (قصر) ۱۲۱
اترجه (قصر) ۱۸۷
اجرین ۲۱۴
احمدآباد ۱۷۸
ارجان ۱۸۱
اردستان ۳۸
اردشیرآباد (= اردشیرخوره) ۳۷
اردشیرخوره (= فیروزآباد) ۴۴
اردشیرکان (رود) ۴۶

- اردن (رود) ۹۱
ارزه ۲۱ ح
ارس (رود) ۲۷
ارغان (= ارجان) ۵۵ ح
ارم ۹۳
ارمنستان (ارمن) ۷۳، ۲۸، ۲۶
ارمیناق ۷۳
اریحا ۹۱
ازدیاد (= آذرآباد) ۵۱
استاد اردشیر (= اشأ اردشیر) ۴۴ ح
استانبولنارت کواد (= ایرانوتارت کواذ) ۳۵ ح
اسدود ۹۳
اسکندریه ۷۱، ۴۳، ۴۰
اشأ اردشیر ۴۴
اشرف ۱۲۱ ح
اصطخر ۴۶، ۴۳، ۳۸، ۳۰ ح
اصفهان ۳۵، ۳۱ تا ۴۵، ۴۰، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۹
۲۱۰، ۱۸۴، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۶۰
۲۱۷
افریقیه ۲۰۶، ۱۴۱، ۱۳۱، ۸۱
افس ۷۲
البرز ۴۸ ح
النجان ۵۱
امانی شاپور ۴۷
ام جعفر (ناحیه) ۱۸۹
انارباد ۳۷
انبار (شهر) ۴۷، ۵۱ ح، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۰
۱۹۹، ۱۸۹، ۱۸۸

بادوریا (ایوان) ۱۸۹
 بادیه ۱۴۱۵۸۳۱
 بارق ۱۴۱، ۹۲، ۷۸
 بارمین ۵۸
 بازق ۱۴۱، ۹۲، ۷۸
 بازونطیا (= بیزانس) ۷۲
 باشروان (= باجروان) ۱۵
 بتن اردشیر (= بتن شیر) ۴۵، ۴۴
 بتن شیر (= بتن اردشیر) ۴۵، ۴۴
 بحر خزر (= دریای طبرستان) ۲۰۵
 بحرین ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۴، ۱۱۴، ۹۹، ۴۵
 ۱۹۲، ۱۸۶، ۱۵۲
 بحیله ۱۵۹
 بخارا ۱۹۸
 بدیع (قصر) ۱۸۸
 بربر ۲
 بردشیر (= بردسیر) ۴۵
 بزرخ شاپور (= بزرخ شاپور) ۵۰
 برکه (قصر) ۱۲۴
 برلین ۱۹۶، ۱۶۶، ۱۳۴
 بزرخ شاپور ۵۰
 بصره ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۶
 بطیحه ۱۸۹، ۳۱
 بغداد ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۲۳، ۸۹، ۶۹، ۵۵، ۵۰، ۳۵
 ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۸۰
 ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۹
 ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۶
 ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۸
 بلاد مشرق ۱۸۴
 بلاش شاپور ۴۶
 بلاشیر ۵۴
 بلاشویه ۱۹۴
 بلخ ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۳، ۲۰۲، ۳۸، ۳۶، ۳۵
 بلقاء ۱۲۱
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۷۲
 بنی سدوس (قلعه) ۱۴۲
 بوداردشیر ۴۴-۴۴، ۴۵
 بوداردشیر (= بوداردشیر) ۴۴
 بوم شاه (= اصطخر) ۳۰
 به اردشیر ۴۵، ۴۴
 به از آمد کواد (= ارجان) ۵۵

انشأ اردشیر (= انشأ اردشیر) ۴۵، ۴۴
 انطاکیه (= اندیو) ۱۷۵، ۵۵، ۴۷، ۴۱، ۲۸
 انگلستان ۴۶
 اورشلیم (= بیت المقدس) ۹۲، ۴۲، ۳۶، ۳۳، ۲۹
 ۹۵، ۹۴
 اوزکند ۱۳۳
 اهواز (= شهر بازاریان) ۱۷۵، ۴۵ تا ۱۷۷
 ۱۸۱
 ایذج ۴۹
 ایران (= فرس) ۱۳، ۱۲، ۱۰، ۸، ۷، ۵، ۲، ۱
 ۳۹، ۳۶، ۳۴، ۳۰ تا ۲۸، ۲۵، ۲۱، ۱۹
 ۱۰۲، ۹۱، ۸۶، ۸۱، ۷۴، ۴۳، ۴۲، ۴۰
 ۱۳۰، ۱۱۲، ۱۱۰ تا ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۳
 ۱۸۳، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۴۱ تا ۱۳۹، ۱۳۵
 ۲۱۳
 ایران باستان ۲۰
 ایران شاد کواد ۵۴
 ایران شهر (= هنیره) ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۴۴
 ۵۳
 ایران قدیم (= هنیره) ۳۲
 ایرشهر (= ایرشهر) ۵۵
 ایزد قباد ۵۵
 ایلیا (= بیت المقدس) ۷۲
 ایوب (دیر) ۱۲۱

ب

باب الحديد ۱۸۹
 باب الشام ۱۹۴
 باب الطاق (بازار) ۱۸۷، ۱۸۶
 باب العامه ۱۹۶
 باب الکرج (= کرخ) ۱۹۴
 باب حرب ۱۸۹
 باب خاصه ۱۸۷
 باب شمسیه ۱۸۷
 باب عمار ۱۹۲
 باب قطربل ۱۸۹
 بابل ۱۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۰، ۹۱، ۸۱، ۴۰
 ۹۵، ۹۴
 باب نیق ۳۴
 باجروان ← باشروان

ج

- جایه ۱۲۴
 جاجان (= جرجان) ۵۴
 جاجاء ۵۱
 جالوس (= جالوس) ۲۱۶
 جامع شمشاط ۱۸۸
 جبل ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۷۶
 جلارین ۱۹۴
 جرجان (= جاجان) ۵۴
 جروان (= حروان) ۵۴
 جزیره ۲۰۶
 جزیره العرب ۳۵
 جلق ۱۲۰
 جنبابور ۵۵
 جندی‌شاپور (= به ازاندیوشاپور) ۲۱۰، ۴۷، ۴۶
 جواتا ۱۱۴
 جواستاد ۴۵
 جوزجان ۲۱۰
 جی (شهر) ۱۸۳، ۱۸۲، ۵۳، ۵۱، ۳۱

ج

- جالوس ۲۱۶
 چاه زمزم ۱۹۱
 چین ۱۸۲، ۳۳، ۲۵، ۳، ۲

ح

- حارب ۱۲۲
 حالی (دیر) ۱۲۱
 حبشه ۱۵۴، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۵۷، ۵۶
 حجاز ۹۳
 حجرا سود ۱۹۲
 حدیثه ۵۱
 حدیثه الفرات (= حدیثه النوره) ۵۱
 حران ۲۵، ۳
 حرب ۱۸۹
 حربا ۱۲۱
 حربی ۵۰
 حروان ۵۴، ۵۱

به ازاندیوخسرو ۵۵

به ازاندیوشاپور ۴۷، ۴۶

بهجهان ۵۵

بهمن اردشیر ۴۵، ۴۴، ۳۷

بهمنشیر ۴۵

بیت لحم ۹۳

بیت المقدس (= اورشلیم) ۷۳، ۷۲، ۷۰، ۴۲

۱۲۴، ۹۵، ۹۴، ۹۱، ۹۰، ۷۴

بیروت ۱۲۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۹۶

بیزانس (= بازنطی) ۷۲، ۲۹، ۲۸

بی‌شاپور ۴۷

بیکند ۱۳۳

بیمارستان (پل) ۱۹۴

بین‌النهرین ۲۷، ۲۶

پ

- پارت ۲۵
 پارس ۴۰
 پیشخوارگر (کوه) ۴۸

ت

- تبت ۲۰۵، ۳۳
 تدمر ۱۲۴
 ترك (سرزمین) ۵۲، ۸، ۲
 ترمذ ۲۱۰
 تستر ← شوشتر
 تل عقر قوف ۱۸۹
 تل نمرود (= عقر قوب) ۳۶
 تن اردشیر (= بتن اردشیر) ۴۶
 تهامه ۱۵۱، ۱۴۱، ۱۴۰، ۹۹
 تیسفون ۳۲، ۲۹، ۲۷، ۲۶
 تیمره ۳۸
 تیمره بزرگ ۱۸۰
 تیه ۹۱، ۳۴

ث

- ثریا (قصر) ۱۸۷
 ثعلبه ۱۴۱
 ثویه ۱۲۲

د

داران (= داریان) ۳۹
 دارابجرد ۳۹، ۳۸، ۳۷
 دارابگرد (= دارابجرد) ۳۹
 دارالبلاط ۷۶
 دارالروم ۱۸۷ ج
 داربیروت ۱۲۳ ج
 دارصادر ۱۲۳ ج
 دارعمار (محلّه) ۱۹۴
 دارک ۳۸
 داریا ۳۹
 داریان ← داران
 دیبله ۷۶
 دجله ۱۸۵، ۱۶۰، ۵۰، ۳۵، ۳۴، ۳۲، ۲۷
 ۲۰۸، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲
 دجلة المورا ۴۵
 دجیل ۴۵
 دربند (سد) ۵۵
 درفول ۴۶ ج
 دستی (= دستی) ۱۵ ج
 دستی ۱۵، ۱۵ ج
 دستجرد ۲۹
 دستنی (= دستی) ۱۵ ج
 دسکرة الملك ۴۷
 دشتی (= دستی) ۱۵ ج
 دشتوه (= دستی) ۱۵ ج
 دجان ۱۲۱
 دماوند ۴۸ ج
 دمشق ۱۲۱، ۱۲۰، ۹۳، ۲۹، ۹
 ۱۲۴ ج
 دمن حت (= کلنگ دیس) ۳۲
 دناوند (= دماوند) ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴
 دنبل (ناحیه) ۱۷۸
 دیلم (سرزمین) ۲۱۶، ۲۱۴
 دیناوند (= دناوند) ۲۰۵، ۲۰۴ ج
 ۲۰۶ ج
 دیشور ۲۰۷، ۱۹۵

حسنی (قصر) ۱۸۸
 حضرموت ۱۴۱، ۱۳۰
 هفته ۵۴
 حفیر (رود) ۱۲۱
 حلبه ۱۸۸
 حلوان ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۷۷، ۱۷۶، ۵۴، ۳۵ ج
 حمالین ۱۹۲
 حمهین ۳۸
 حمیر ۱۵۲، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۲۹، ۱۲۷
 حوران ۱۲۱
 حیره ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱ ج
 ۱۴۸، ۱۴۱، ۱۲۲، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۲
 ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۲
 خ
 خابور (رود) ۱۱۲، ۲۰۰ ج
 خابورگوداد ۵۵
 خالسدونی ۲۹
 ختلان ۲۱۰
 خراسان ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۳۳، ۱۰۸، ۴۷، ۳۸، ۳ ج
 ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۳
 ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳
 ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹
 ۲۱۸، ۲۱۷
 خره شاپور ۵۱
 خسرو شاپور ۵۵
 خنرس (= هنیره) ۲۰ ج
 خنرس بامی (= هنیره) ۲۱۰، ۲۰ ج
 خنیرت (= هنیره) ۲۱ ج
 خوار ۳۸
 خوارری (درو) ۴۷ ج
 خواکند ۱۳۳ ج
 خورجان (= جوزجان) ۲۱۰ ج
 خورنق ۱۴۱، ۱۰۶، ۱۰۵ ج
 خوزستان ۲۱۰، ۱۶۰، ۴۹، ۴۷، ۴۶، ۴۵
 خونرت بام (= هنیره) ۲۱ ج
 خونیرت (= هنیره) ۲۰ ج
 خونیرس (= هنیره) ۲۱ ج
 خهبین (= حمهین) ۳۸ ج

ذ

ذابولستان ← زابلستان
ذات انمار ۱۲۴
ذروان اردشير (آتشكده) ۳۸
ذی الشراقات (قصر) ۱۴۱

ر

رام اردشير ۴۵، ۴۴
رام فيروز ۵۳ ح
رام وشناسقان (= رام وشناسيان) ۳۷
رام هرمز اردشير ۴۹، ۴۵، ۴۴
رستم كواذ (= رستم قباد = رسيقباد) ۴۵
رسيقباد ۴۵
رصافه ۱۸۷، ۱۲۳
رقه ۱۱۲، ۱۰۰
رمل الهيب ۱۸۷
رودبار ۴۸ ح
روشن فيروز (= روشی فيروز) ۵۳ ح
روشی فيروز ۵۳
روم (= روميه) ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۱۵، ۱۴، ۲، ۱
۵۰، ۴۲، ۴۱، ۳۸، ۳۷، ۳۳، ۲۹، ۲۸
۶۹، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۳، ۵۹، ۵۲، ۵۱
۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰
۱۳۲، ۱۲۵، ۱۲۰، ۹۱، ۸۲، ۸۱
ح ۱۹۸، ۱۵۲، ۱۳۸

روميه ← روم

روميۀ مداین (= به ازاندیو خسرو) ۵۵
رويان (= روياند) ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴
رها ۷۴، ۷۳، ۳
ری ۱۵ ح، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۷۶، ۵۳، ۳۵
۲۱۸، ۲۱۷، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۶
ريشهر ۴۵
ريف ۱۴۱

ز

زاب ۹۳، ۳۵
زاب بالا (رود) ۳۷
زابلستان (= ذابولستان) ۳۷

زاینده رود (= زرین رود) ۱۷۹
زبدانقان ۲۰۰
زبدقان (= زبدانقان) ۲۰۰ ح
زرقا ۱۲۱
زرین رود ← زاینده رود
زمین داور ۳۷ ح

س

ساباط ۵۴
سابور ۴۷
سارویه (بنا) ۱۸۳، ۱۸۲، ۳۱
ساریه (ساری) ۲۱۵
سامان (قریه) ۲۱۲
سامره ۲۰۸، ۱۸۹، ۱۷۷، ۱۷۶
سیا ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۰
سدیر ۱۴۱، ۱۲۲، ح، ۱۰۶، ۱۰۵
سراندیب ۵۶
سرخس ۱۷۶، ۱۷۵
سرود شاذران (= سروش آذران) ۵۱ ح
سروش آذران (آتشكده) ۵۴، ۵۱
سف ۱۲۲
سغد (= صفد) ۱۳۳، ۴۰
سكان ۴۹
سگستان (= سیستان) ۴۸
سمرقند (= شمرکند) ۲۰۲، ۱۳۳، ۴۰، ۳۷
۲۱۴
سنجار ۱۷۶
سواد (= عراق) ۱۰۰، ۵۵، ۴۰، ۳۷، ۳۵
۲۰۸، ۲۰۷، ۱۹۴، ۱۸۹، ۱۸۵
سوادكوه ۴۸ ح
سوت ۲۱ ح
سودان ۱۹۲، ۱۹۱، ۲
سوریه ۲۷، ۲۵
سوق الاهواز ← هوجستان واجار
سويداء ۱۲۲
سیستان ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۴۹
۲۱۱

ش

شاپورخواست ۴۶

«ظ»

ظفار ۱۳۰

«ع»

عای ۹۲

عیادان (= آبادان) ۱۷۶.۳۵

عبدقیس ۱۱۴ ح

عتیقه ۸۱

عذیب ۱۰۷ ح، ۱۵۹، ۱۶۰

عراق (= سواد) ۳.۱، ۳۵.۳۳، ۴۰.۳۲ تا ۴۵.۴۲

۱۰۲.۱۰۰، ۹۹.۹۷، ۷۳.۵۹، ۵۵.۴۷

۱۵۹.۱۴۷، ۱۴۰.۱۳۹، ۱۱۹.۱۰۳

۲۰۴ تا ۲۰۲ ح، ۱۹۹.۱۷۷

۲۱۴.۲۱۲، ۲۰۸

عزم ۱۲۰.۱۲۰، ۹۹

عزه ۹۴

عسقلان ۹۴

عسکر مکرّم (ناحیه) ۱۷۷

عقروقوف ۳۶.۳۵ ح

عقه ۱۲۱

عکبرا ۵۱

علت (ناحیه) ۵۰ ح

عمان ۱۴۲.۱۴۱، ۱۳۴.۱۰۰

عمویه ۷۴

عین ابلاغ ۱۲۳

عین التمر ۱۰۰

«غ»

غدير ۱۲۱

غریبین ۱۴۲.۱۱۲

غوراقسی (= غوراردن) ۱۲۴

غوطه ۱۲۰ ح

«ف»

فارس ۱۶۰.۵۵، ۴۷.۴۴، ۳۷.۳۶، ۱۹.۷

۲۱۷.۲۰۸، ۲۰۷.۱۸۴، ۱۸۱

فدک ۱۱۳

شادروان (سد) ۴۶

شاد شاپور ۴۷.۴۶

شاطی الصراط (= شاطی الصراة) ۱۹۶

شام ۳۹.۳۵.۱ تا ۷۳.۷۱.۷۰، ۸۱.۷۵، ۹۹

۱۳۸.۱۲۰، ۱۱۷.۱۰۵، ۱۰۲.۱۰۱

۲۰۶.۱۹۸.۱۵۹.۱۴۷

شاه آباد ۴۶ ح

شطاء (؟) ۱۸۱

شماسیه ۱۸۷

شمر کند (= سمرقند) ۱۳۳

شوش (= سوس) ۵۱.۴۷

شوشتر (= ستر) ۴۷.۴۶

شوک (یل) ۱۹۴

شهر آباد کواد ۵۵

شهر اردشیر (آتشکده) ۳۸

شهر الملك ۳۳ ح

شهر زور ۵۴

شهرستان ۱۷۹ ح

«ص»

صحرای عرب ۱۷۷

صفار ۱۰۲

صفین ۱۲۳

صفاء المعجلات ۱۲۲

صنبر (قصر) ۱۰۷

صیمره ۱۷۷

«ض»

ضخم (دیر) ۱۲۲

«ط»

طاهریه ۲۱۰

طبرستان ۴۸.۳۳ ح، ۴۹.۴۹، ۱۹۷.۴۹، ۲۰۴ تا ۲۰۳

۲۱۷ تا ۲۱۴، ۲۰۹

طبرستان (دریا = بحر خزر) ۲۰۵

طخارستان (طخارستان) ۲۱۰.۲۰۲.۱۹۹

طسوج ۵۰ ح

طوس ۳۳ ح، ۲۰۴

طیسفون ۳۹ ح، ۴۱

کرد آباد (= کردینداد) ۳۰
 کردینداد ۳۰
 کرکیسیا = قرکیسیا ۱۷۷ ح
 کرمان ۲۰۵، ۵۹۰، ۵۸۰، ۴۵
 کروا ۵۱ ح
 کعبه ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۰، ۱۳۷
 ۱۹۷، ۱۹۲، ۱۹۱
 کلنگه دیسی ۳۲
 کنده ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۰۸
 کنعان ۹۳
 کورنک (= وهشت اردشیر) ۴۹
 کوشید ۳۶
 کوفه ۱۵۹، ۱۴۲ ح، ۱۲۲ ح، ۱۱۲ ح، ۱۰۳ ح
 ۱۹۴، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۷۸
 کوك (= مهرین) ۳۱
 كوكب (قصر) ۱۸۷
 كومش (= قومس)

«ك»

كرگان ۲۱۳، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۰۰، ۵۳
 ۲۱۶
 كل ۱۹
 گندی شاپور ۵۰، ۴۸
 گور (= کور) ۴۴
 گیلان ۲۱۶

«ل»

لايزيك ۴۶ ح
 لغاریه ۲۰۰
 لیدن ۱۱ ح، ۱۶ ح، ۲۰ ح، ۲۱ ح، ۳۶ ح، ۶۸ ح
 ۱۱۳ ح، ۹۳ ح، ۷۷ ح

«م»

مأرب ۹۹
 مارفانان (= مارین) ۳۸ ح
 مارین (قلعه) ۳۸
 ماوراءالنهر ۱۳۳ ح، ۵۳ ح، ۲۰۴ ح، ۲۰۵ ح، ۲۰۹ ح
 ۲۱۲، ۲۱۰
 ماهین ۲۰۴

فرات (رود) ۱۱۲ ح، ۱۰۶ ح، ۱۰۵ ح، ۱۰۲ ح، ۳۴ ح
 ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۵۹، ۱۴۲
 فرات (ولایت) ۱۷۷
 فرات بصره (= بهمن اردشیر) ۳۸
 فرات میسان ۴۵
 فراه ۳۷ ح
 فرح ۱۸۹
 فردفتش ۲۱ ح
 فران ۳۹
 فسا ۳۷
 فضا ۱۲۲
 فلسطین ۱۳۲، ۹۳، ۹۱، ۷۳، ۷۰، ۳۶، ۳۴ ح
 فیروز آباد (= اردشیر خره) ۴۴
 فیروز شاپور ۴۷، ۴۶

«ق»

قادیسه ۱۵۹، ۵۹ ح، ۳۵، ۲۹ ح
 قاهره ۱۱ ح، ۲۰ ح، ۳۳ ح، ۶۸ ح، ۷۷ ح
 قبطوس (جزیره) ۷۲
 قرطمان ۵۹
 قرکیسیا ۱۷۷، ۱۱۲
 قزوین ۲۰۹ ح، ۴۸ ح
 قسطنطنیه ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۶۸، ۵۶، ۶۲ ح
 قسراین هبیره ۱۹۴، ۱۸۹
 قطریل ۱۸۹
 قطقطانه ۱۰۰

قم رود — استانبول یونارت کواد
 قومس (= کومش) ۲۱۴، ۲۰۵، ۱۷۶، ۴۰ ح
 قهندز (= کهن دژ) ۱۸۳، ۳۴، ۳۰ ح
 قیاصریه ۷۱

«ك»

کابلستان ۲۰۲
 کاشغر ۴۰
 کالی نیکوس ۲۸
 کاویانی برلین (مطبعه) ۱۶۶ ح
 کرخایا ۱۹۴
 کرخ میسان ۴۵
 کرخه ۵۱ ح

نجف ۱۰۵	محارب (قصر) ۱۲۲
نسناس (ناحیه) ۱۳۱	مداین ۱۵۹، ۱۱۵، ۵۹، ۵۵، ۵۴، ۴۵، ۴۱، ۳۲
نصبین ۳۹، ۲۸، ۲۷	۱۹۹، ۱۶۰
نمبور (= ممتور) ۳۷	مدینه ۱۵۷، ۱۳۷، ج ۱۲۱
نوبه ۱۴۱	مدینه السلام (= بنداد) ۷۶
نواوند ۱۶۰، ۲۹	مراغه ۱۳
نهر الصله ۱۷۷	مرو (مرورود) ۱۱۵، ۶۰، ۵۹، ۴۰، ۳۴، ۳۰
نهر الملك ۴۲	۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۶۰
نهر سیر ۱۶۰، ۱۵۹	۲۱۴، ۲۰۷، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱
نیشابور ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۷، ۱۹۸، ۱۷۶، ۴۶	مسجد الحرام ۱۹۱
۲۱۴، ۲۱۱	محلان ۱۴۸
نقیه ۷۳	مشرقان (= مشرقان، رود) ۴۶
نیل ۱۷۷	مشقر ۱۴۲
و	مصانع اسطخر (= هزارستون) ۳۸
	مصر ۱۰۳، ۹۱، ۹۰، ۸۱، ج ۶۹، ۳۴، ۳۳، ج ۲۰
	۲۰۷، ۲۰۶، ۱۸۴، ۱۴۱
وازان ۵۱	مصلی ۱۸۷
واسط ۲۰۸، ۱۸۱، ۱۷۶	معال (قصر) ۱۲۱
وبها ۴۷	معموریه (= عموریه) ۷۴
وراده (رود) ۱۸۹	مغرب ۱۸۳
ورزق آباد ۱۷۹	مقتیسیا ۲۵
وزارت فرهنگ ۱۰۱ ج	مقدونیه ۷۷، ۶۵
ولاشگرد (= ولاشگرد) ۵۵	مکه ۱۸۷، ۱۵۷، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۳۷، ۱۱۱
ووربرست ۲۱ ج	۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۸
وورجریست ۲۱ ج	ممنور ۳۷
وهشت اردشیر (= کورنک) ۴۹، ۴۵، ۴۴	منار ۱۲۲
ویددفتش ۲۱ ج	حنیه ۱۲۲
ویه ازانیوشاه پوهر (= به ازانیوشاپور) ۴۶ ج	موسم ۱۵۲
ه	موصل ۱۷۶، ۹۴، ۸۱، ۷۳، ۵۵، ۴۵، ج ۳۵
	مهر اردشیر (آتشکده) ۳۸
	مهران ۳۴
	مهرین ۳۱
	میشان ۴۷، ۴۵، ۴۰، ۳۸
	ن
حرات ۴۰	ناشی ۱۹۲
حرم (بنا) ۱۸۴	ناطف ۱۵۹
حرمز اردشیر ۴۵، ۴۴	نبوه ۱۲۲
حرمشیر ۴۵	نجد ۱۴۸، ۱۴۷
حزارستون (= مصانع اسطخر) ۳۸	نهران ۱۴۲ ج
حفت اقلیم ۲۰	
همانیا (= اردشیر آباد) ۳۷	
همدان ۲۰۵، ۱۷۶، ج ۱۵	
همانیان (= همانیان) ۳۷ ج	
هناد (دیر) ۱۲۱	

۱۴۱،۱۳۸ (مدينه) يشرې	هنبوشاپور ۵۵
يقر ۴۹	هند ۱۸۲، ۱۳۱، ۸۱، ۵۳، ۵۲، ۳۳، ۳۱، ۳۰، ۲
يعامه ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۰۰	۱۸۳
يمن ۱۲۷، ۱۱۹، ۱۰۱، ۹۹، ۸۶، ۵۶، ۲۹، ۱	هند (دریا) ۲۰۵
۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹	هنيره ۳۲، ۲۱، ۲۰
۱۵۴، ۱۵۲، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹	هوجستان واجار (= سوق الاحواز) ۴۵
۱۷۶، ۱۵۹، ۱۵۶	ی
یوان ۵۱	
یونان ۸۱، ۶۶، ۳، ۱	
یهوديه ۱۷۹ ح	پيرين ۱۰۱ ح

۳- فهرست نامهای قبایل و طایفه‌ها

اعتام (؟) ۱۹۸
اعراب ۱۹۷، ۱۹۴
اقبال ۱۳۹، ۱۳۵
اکسره ۱۱۹
اکراد ۲۱۴
اکراد سورستان ۲۱۴
اکراد طبرستان ۲۱۴
امیم ۱۲۹
ایرانیان ۲۶۰، ۲۱۷، ۱۰۹، ۸۰، ۴۰، ۳۰، ۲۹، ۲۸
۶۱۰، ۵۰، ۴۴، ۳۶، ۳۰، ۲۹، ۲۸
۱۴۳، ۱۴۱، ۱۱۴، ۱۰۸، ۹۱، ۷۴
۲۱۵، ۲۱۴، ۱۸۳، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۹

ب

بابلیان ۱۸۳
بربرها ۱۹۵، ۱۳۱، ۳۹
بصریان ۴۵
بکر ۱۴۷، ۱۰۹، ۱۰۷
بنوجفنه ۱۲۵، ۹۹
بنی آکل المرار ۱۰۷
بنی اسرائیل ۹۳، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۴۲، ۳۴، ۳۳
۱۳۵، ۹۵، ۹۴
بنی القبرین ۱۲۴
بنی امیه ۱۹۷، ۷۶
بنی تمیم ۱۵۲، ۱۱۰
بنی جفنه ← بنوجفنه
بنی دارم ۱۱۱
بنی صوفر ۶۶

آ

آشور ۳۶
آلان‌ها ۲۶
آلبویه ۲۱۳
آلجفنه ۱۴۷، ۱۳۸، ۱۱۹
آلمحرق ۱۲۲
آلنصر ۱۱۹، ۱۱۴، ۱۰۹

الف

احلاف ۱۰۲
اردوانیان ۱۰۲
ارم ۱۳۴
ارمان ۱۲۹
ارمنیان ۱۰۲
ارمنیان ۶۸
ازد ۱۱۹، ۹۹
اسد (قبیله) ۱۴۷
اسرائیلیان ۹۱، ۸۹، ۸۷، ۶۶، ۶۱، ۳۸، ۳۰، ۱
اسکندرانیان ۳
اسلام ۱۴۲، ۱۳۲، ۱۲۰، ۵۷، ۳۱، ۲۹، ۴۰، ۳۰، ۱
۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۷
۱۹۸
اسلاوها (= صقالیه) ۳۹
اشکانیان (= اغفانیه) ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۱۰، ۷
۱۳۰، ۹۱، ۴۱، ۴۰، ۲۶، ۲۵
اغفانیه ← اشکانیان
اصفهانیان ۱۹۵

جرمقیان ۳۹	بنی عباس ۲۱۵.۲۱۴.۲۰۸.۱۹۸.۱۹۷
جر (۱) ۱۲۴	بنی عمون ۹۳
جهودان ۴۲ ح	بنی قارآن ۱۰۴
جیل (گیلانیان) ۲۱۷	بنی قحطان ۱۳۰
ح	بنی کلب ۱۴۸
حبشیان ۱۴۲.۱۴۰	بنی کنانه ۱۲۴
حجریه ۱۸۸	بنی معد ۱۳۷
حلیمه ۱۰۵	بنی نصر ۱۱۴.۱۰۴.۹۹
حمیر ۱۳۲.۱۳۱.۱	بنی هیجمانیه ۱۰۶
حمیریان ۱۴۳.۱۳۷.۱۳۲	بنی یربوع ۱۵۲
خ	پ
خراسانیان ۲۱۶	پارتها ۲۶.۲۵
د	پارسیان ۴۹ ح
دوسر ۱۰۵	پیشدادیان (= فیثدادیه) ۲۱۱.۱۰.۷ ح
دیلمیان ۲۱۷.۲۱۶.۲۱۵.۱۹۴	د، دت
ذ	نازیان (= تاجیان) ۵۰.۴۵.۳۲.۱۹.۸.۲
ذوون ۱۳۵	۱۴۱.۱۲۰.۱۱۴.۱۰۲.۱۰۰.۵۵
ر	۱۶۳
ربیعہ ۱۳۴.۱۰۹	تیامه (= تبغان) ۱۳۶.۱۳۲
رجالہ سودان ۱۹۲.۱۹۱	ترسایان ۱۶ ح، ۱۸۷ ح
رجالہ مصافیه ۱۹۲	ترك ۱۷۶
رومیان ۷۳.۶۶.۴۲.۴۱.۲۶.۲۵.۲۲.۲	ترکان ۱۳۱.۳۷
۱۲۰.۹۵.۷۷.۷۴	تغلب ۱۴۷
ز	تمیم ۱۴۷.۱۱۱
زط ۵۳	تنوخ ۱۰۰
زناده (= زندقه) ۱۱۰.۱۰۹.۴۸	تنوخیان ۱۰۵.۱۰۲
زندقه ۱۴۷.۱۰۹	ث
زندیقان (= مزدکیان) ۱۱۰.۱۰۹.۴۸	ثمود ۱۳۴.۱۳۰.۱۲۹
زیاری (سلله) ۲۱۳	ج
	جاثلیقان ۱۶ ح
	جاسم ۱۳۴
	جدیس ۱۳۶.۱۳۴.۱۳۳.۱۲۹
	جذام (قبيله) ۸۶ ح
	جرجمیان ۳۹

س

ساجیه (= خاندان ساج)، ۱۹۵
 ساسانیان (ساسانی)، ۱۱، ۷، ۳، ۱۴، ۱۵،
 ۲۹، ۲۷، ۱۷، ۳۶، ۴۹، ۵۹، ۵۰
 ۱۱۹، ۱۰۸
 سامانیان ۲۱۳
 سامریان ۹
 سریانی ۸۶
 سریانیان ۲
 سلوقیه ۲۸
 سلیخ بن حلوان ۹۹
 سمینان ۳

ش

شماسیه ۱۸۷ ح
 شمنان ← سمینان
 شهاب ۱۰۵
 شیرذیل و نندان (= شیرذیل و نندان) ۲۱۷، ۲۱۸

ص

صابشین ← کلدانیان
 صحرار ۱۳۴
 صفاریان ۲۱۳
 صقالبه (= اسلاوها) ۳۹

ض

ضجاعه ۹۹، ۱۲۰

ط

طاهریان ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳
 طسم ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲ ح

ع

عاد ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴
 عامله ۱۲۴
 عباسیان ۱۸۹، ۲۱۴

عیل ۱۲۹

عجم ۱۶۳ ح

عرب (عربان) ۱، ۳، ۱۷، ۲۹، ۲۲، ۳۵، ۴۹ ح
 ۶۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳،
 ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰،
 ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
 ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰
 ۱۶۳، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۱۴
 عرب عاربه ۱۲۹
 علویان ۲۱۶، ۲۱۷
 عمالیق ۱۲۹، ۱۳۰

ع

غسانیان ۱، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۵

ف

فراعنه ۸۶
 فرزبان ۹۲
 فیشدادیه ← پیشدادیان
 قبطیان ۱، ۲۰، ۳۹، ۸۳، ۸۵، ۸۶
 قرمطیان ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱
 ۱۹۲ و ۱۹۸
 قریش ۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۳،
 ۱۶۴
 قزاونه (قزوینیان؟) ۱۹۱
 قضاغه (= قضاغیان) ۱۲۰
 قضاغیان ۹۹، ۱۰۲، ۱۲۰
 قیاصره ۱۱۹
 قیس ۱۴۷

ک

کلدانیان ۳، ۱۴، ۳۱، ۸۱، ۸۳
 کلدای (= کلدانیان) ۳
 کنده ۱، ۱۴۷، ۱۴۸
 کنعانیان ۹۲
 کیانیان ۷، ۱۰۰، ۳۵

گ

گیلانیان (گیلیان) ۲۱۷

نصریه ۱۹۲

گیلیان ۲۱۷

و

ل

وارداد اوندان (= ورداد اوندان) ۲۱۸، ۲۱۷
 واندال ها ۲۸
 وبار ۱۳۳، ۱۲۹
 ورداد اوندان ← وارداد اوندان

لخیمان (لخم) ۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷
 ۱۱۳، ۱۰۸

م

ه

مسلمانان ۱۹۸، ۱۶۳، ۱۵۷، ۳۵، ۲
 مسیحیان ۱۳۸، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۳۱، ۲
 مسیحیت ۷۲، ۳۲
 مصافیه ۱۹۱
 مضر ۱۳۳
 متضدیه ۳
 مدد ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳۷
 معدی ۱۲۴ ح

ی

ن

یشکر ۱۱۱
 یقوبیه ۷۳، ۷۲
 یمانیان ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹
 یونانیان ۲، ۹۱، ۸ ح ۶۶، ۶۵، ۷۰، ۷۷، ۸۱
 ۹۵، ۸۲
 یهود ۸، ۲، ۹، ۳۶، ۳۳، ۵۳، ۷۲، ۸۹، ۹۱
 ۱۳۸، ۱۳۷
 یهودیت ۱۳۷

نبطیان ۱۰۲
 نزار ۱۴۷
 نسطوریة نصاری ۷۲
 نصاری ۷۲، ۹
 نصرانیت ۱۳۸، ۱۲۵، ۱۱۲، ۷۲

فرهنگ فارسی معین ۵۶، ۱۸۲، ۱۹۵،
الفهرست ابن ندیم ۱۳، ۶۹، ۱۰۳

ق

قاموس اوستای یوستی ۲۱، ۹۲، ۹۴،
قرآن مجید ۳، ۷۲، ۹۲، ۱۳۵،
۱۳۸، ۱۹۱
قصص الانبیای نیشابوری ۷۲
قوخلت ۸۹

ک

کامل التواریخ (ابن اثیر) ۶۸، ۶۹، ۱۹۱،
کتاب اختلاف الزیجه ۱۸۲
کتاب اصفهان ۱۷۵
کتاب التاج ۲۳
کتاب الشعر و الشعراء ۱۰۳
الکتاب المذیل ۱۵۵
کتاب !لوف ۷۷، ۶۷
کتاب ایوب ۸۹
کتاب جوامع وحکم ایشعیا و ... ۸۹
کتاب حکمة سلیمان ۸۹
کتاب روث ۸۹
کتاب سفر الملوك ۸۹
کتاب سهبر ۸۹
کتاب سیر ۱۶
کتاب سیر بزرگ ۱۶
کتاب سیرین ۸۹
کتاب شفق ۸۹
کتاب شمویل ۸۹
کتاب شیرین ۸۹
کتاب شیماس ۴۱
کتاب قوخلت ۸۹
کتاب مروق (مزدک) ۴۱
کتاب (یوسفاس = برسناس) ۴۱
کتاب یوشع ۸۹
کنجینه مأمون ۷

د

دایرة المعارف اسلام ۳۹
دایرة المعارف فرانسه (لاروس بزرگ) ۷۱
دیوان نابغة ذبیانی ۱۲۳، ۱۲۴
ز
زیچ شهریار ۱۸۴
زیچ نژیری (= زیجه) ۸۵

س

سالها وادوار هزارات ۱۸۳
سرزمینهای خلافت شرقی ۴۴، ۴۶، ۵۵
سفر الملوك ۸۹
سندباد ۴۱
سهبرا ۸۹
سیر ملوك الفرس ۷

ش

الشعر والشعراء ۱۰۳

ص

صور ملوك بنی ساسان ۴۶، ۴۷، ۴۸
صورة الارض ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۷۹،
۲۰۷، ۲۱۰

ع

عیون الاخبار ۱۰۳

غ

غیاث اللغات ۴

ف

فارس نامه ابن بلخی ۴۶
فتوح البلدان ۱۱۳
فرائد الادب المنجد ۱۰۸
فرهنگ بندهشن ۲۱

م

مجسطی ۸۶، ۷۷

مجمّل التواریخ (= مجمّل) ۹، ۱۰، ۱۱

۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶

۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳

۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۷

۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۴۸

۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴

۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۸، ۶۹

۷۳، ۷۴، ۷۷، ۸۵، ۸۶

۹۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۹

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵

۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱

۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳

۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱

۱۹۴، ۲۱۶

محبّر ۱۰۳

مرآت البلدان ۴۶

مروج الذهب ۱۱، ۲۰، ۳۳، ۶۸

معارف ابن قتیبه ۱۰۸، ۱۰۳

معجم البلدان ۱۵، ۳۵، ۳۸، ۴۵، ۴۶

۵۰، ۷۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۲

۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۷

۲۰۸

مقدمة الادب ۴، ۱۱۲، ۱۴۲

مقدمة شاهنامه ابومنصوری ۱۳، ۲۱

منتهى الارب ۴، ۱۱۲، ۱۴۲

المنجد ۱۷۸

میراث ایران ۲۵، ۲۷، ۲۱۳

ن

نخبة الدهر دمشق ۴۶

نزهة القلوب ۵۵

ه

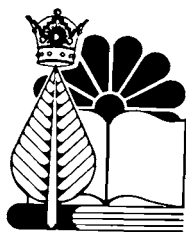
هزارة فردوسی ۱۳، ۲۱

هفتاد گانه (۵) ۹۰، ۹

ی

یادداشتهای قزوینی ۲۰۸

یکی از فارسیات ابونواس ۱۵، ۵۲



آثار

بنیاد فرهنگ ایران

عکس نسخه های خطی

۱- تفسیر قرآن پاک

قطعه ای از تفسیری بی نام نوشته شده در اواخر قرن چهارم ، عکس نسخه محفوظ در دانشگاه لاهور .
جواب عکسی ، ۸+۹۲ صفحه ، قطع ۲۹×۲۲ سانتی متر ، کاغذ افت ۹۳ گرمی ، جلد کالینگور .

بها - ۳۰۰ ریال

۲- الانبیه عن حقایق الادویه

از موفق الدین ابومنصور علی هروی ، به خط اسدی طوسی در سال ۴۴۷ هجری قمری عکس نسخه محفوظ در کتابخانه عمومی وین .
جواب عکسی ، ۸+۲۴۵ صفحه ، قطع ۲۹×۲۲ سانتی متر ، کاغذ افت ۹۳ گرمی ، جلد کالینگور .

بها - ۴۰۰ ریال

۳- ترجمه تاریخ طبری

از ابوعلی محمد بلعمی ، عکس نسخه مکتوب به سال ۵۸۶ هجری قمری ، محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی .
جواب عکسی ، ۸+۴۹۰ صفحه ، قطع ۲۹×۲۲ سانتی متر ، کاغذ افت ۹۳ گرمی ، جلد کالینگور .

بها - ۵۰۰ ریال

۴- تفسیر قرآن کریم

از ابوبکر عتیق سورت آبادی ، عکس نسخه مکتوب به سال ۵۲۳ هجری قمری ، محفوظ در کتابخانه «دیوان هند» لندن .
جواب عکسی ، ۸+۴۱۸ صفحه ، قطع ۲۹×۲۲ سانتی متر ، کاغذ افت ۱۱۰ گرمی ، جلد کالینگور .

بها - ۵۰۰ ریال

علم در ایران

۱- شمار نامه

از محمد بن ایوب الحاسب الطبری از روی نسخه محفوظ در آستان قدس
رضوی با تعلیقات تقی بینش .
چاپ مطبع ، ۱۰ + کج + ۱۶۰ صفحه ، قطع ۲۴×۱۷ سانتی متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی
افت حلدکا الینگور .
بها - ۱۵۰ ریال

۲- استخراج آبهای پنهانی

از ابوبکر محمد بن الحسن الحاسب کرجی ، قرن پنجم ، ترجمه حسین
خدیو جم .
چاپ مطبع ، ۱۲ + پب + ۱۲۷ صفحه ، قطع ۲۲×۱۴ سانتی متر . کاغذ ۱۱۰
گرمی افت . حلدکا الینگور .
بها - ۶۰ ریال

۳- کتاب الاغراض الطبیة

از سید اسمعیل جرجانی ، عکس نسخه محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران . مورخ به سال ۷۸۹ .
چاپ عکسی ، ۸ + ۷۱۵ صفحه ، قطع ۲۸×۲۰ سانتی متر . کاغذ افت ۹۳ گرمی
حلدکا الینگور .
بها - ۷۰۰ ریال

۴- یواقیت العلوم

دایرة المعارفی از قرن ششم ، به تصحیح محمد تقی دانش پژوه .
چاپ مطبع ، ۱۶ + ۳۲۵ صفحه ، قطع ۲۲×۴۱ سانتی متر ، کاغذ افت ۱۱۰
گرمی . حلدکا الینگور .
بها - ۱۵۰ ریال

۵- بهجت الروح

رساله‌ای در موسیقی تألیف عبدالؤمن بن صفی‌الدین ، بازمانده از قرن
دهم (؟) با مقابله و مقدمه و تعلیقات ۸ . ل . رابینودی برگزیده و مقابله مجدداً
نسخه‌ای دیگر در تهران .
چاپ مطبع ، ۱۴۲ صفحه ، قطع ۱۷×۲۴ سانتی‌متر ، کاغذ ۹۰ گرمی است ،
جلد کالینکود .

بها - ۷۰ ریال

۶- ترجمه میزان الحکمة

از عبدالرحمن خازنی به تصحیح مدرس رضوی .
چاپ مطبع ، ۱۵۰ صفحه ، قطع ۲۳×۱۴ سانتی‌متر ، کاغذ ۱۰۰ گرمی است
جلد کالینکود .

بها ۱۰۰ ریال

فلسفه و عرفان ایران

۱- نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی «ملاصدرا»

به قلم دکتر عبدالمحسن مشکوة‌الدینی .
چاپ مطبع ، ۸+۲۳۲ صفحه قطع ۲۴×۱۷ سانتی‌متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی است .
جلد کالینکود .

بها - ۱۰۰ ریال

۲- شرح کتاب‌التعرف لمذهب‌التنصوف

از ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله‌المستعلی البخاری ، به تصحیح
و تحشیة دکتر حسن مینوچهر .
جزء اول ، چاپ مطبع ، ۲۴۷ صفحه ، قطع ۲۴×۲۴ سانتی‌متر ، کاغذ ۹۰ گرمی
بها - ۳۰۰ ریال

منابع تیغ و جغرافیای ایران

۱- صورة الارض

از ابن حوقل، نیمه اول قرن چهارم، ترجمه دکتر جعفر شعار .
چاپ مطبع . ۸ + ۱۰ + ۳۷۱ صفحه . قطع ۲۴ × ۱۷ سانتی متر . کاغذ ۱۱۰ گرمی
افت . جلد کالینگور .

بها - ۳۰۰ ریال

۲- سفرنامه ابن فضلان

مؤلف به سال ۳۰۹ هجری قمری ، ترجمه ابو الفضل طباطبائی .
چاپ مطبع . ۸ + ۱۷۵ صفحه . قطع ۲۴ × ۱۷ سانتی متر . کاغذ ۱۱۰ گرمی
افت . جلد کالینگور .

بها - ۱۵۰ ریال

۳- دستورالوزراء

از سلطان حسین واعظ استرآبادی ، قرن یازدهم ، به تصحیح اسمعیل
واعظ جوادی .

چاپ مطبع . ۹۰ صفحه . قطع ۲۴ × ۱۷ سانتی متر . کاغذ ۸۰ گرمی .

بها - با جلد کالینگور ۵۰ ریال . با جلد شمع ۳۰ ریال

۴- تحریر تاریخ و صاف

تحریری است از تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار تألیف و صاف الحضرة
عبدالله بن فضل الله شیرازی ، به قلم عبدالمحمد آیتی .

چاپ مطبع . ۳۴۲ صفحه . قطع ۲۴ × ۱۷ سانتی متر . کاغذ ۱۰۰ گرمی افت .
جلد کالینگور .

بها - ۳۰۰ ریال

۵- تاریخ پادشاهان و پیامبران

ترجمه سنی ملوک الارض و الانبیا ، تألیف حمزه اصفهانی ، ترجمه دکتر

جعفر شعار .

چاپ مطبع ، ۳۰۰ صفحه ، قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۰۰ گرمی است .
جلد کالینکود .

بها - ۱۵۰ ریال

۶- رسوم دارالخلافه

از ابوالحسن هلال بن محسن صابی ، تصحیح و حواشی میخائیل عواد ، ترجمه

محمد رضا شفیع کدکنی .

چاپ مطبع : ۱۶۰ صفحه ، قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۰۰ گرمی است .
جلد کالینکود .

بها - ۱۰۰ ریال

۷- تاریخ بیداری ایرانیان

تألیف ناظم الاسلام کرمانی ، مجلد اول مشتمل بر مقدمه و جلد ۱ و ۲ و ۳ با

فهرست اعلام

چاپ مطبع ، ۷۰۰ صفحه ، قطع ۱۷×۲۴ ، کاغذ ۸۰ گرمی . جلد کالینکود .

بها - ۳۰۰ ریال

د

فرهنگهای علمی و فنی

۱- فرهنگ اصطلاحات نفت

از دکتر جلال الدین توانا . به سه زبان : روسی ، انگلیسی ، فارسی .

چاپ مطبع ، ۸۰ + ۳۴۸ + ۱۲ صفحه ، قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی
است . جلد کالینکود .

بها - ۴۰۰ ریال

فرهنگهای تازی به پارسی

۱- السامی فی الاسامی

از ابو الفتح احمد بن محمد میدانی، عکس نسخه مکتوب به سال ۶۰۱ هجری قمری محفوظ در کتابخانه ابراهیم پاشا - ترکیه .
چاپ عکسی ، ۱۲ + ۵۴۳ صفحه ، قطع ۱۷ × ۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی
افست ، جلد کالینگور .

بها - ۵۰۰ ریال

۲- المرقاة

منسوب به بدیع الزمان ادیب نطنزی ، قرن پنجم ، به اهتمام دکتر سید جعفر سجادی .
چاپ افست ، ۱۲ + ۳۵۱ صفحه ، قطع ۱۷ × ۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۰۰ گرمی
افست ، جلد کالینگور .

بها - ۲۵۰ ریال

زبان و ادبیات فارسی

۱- وزن شعر فارسی

تحقیقی است در عروض فارسی ، از دکتر پرویز ناتل خانلری .
چاپ مسطح ، ۳۰۳ صفحه ، قطع ۱۷ × ۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۱۰ گرمی افست .
جلد کالینگور

بها - ۱۰۰ ریال

واژه نامه های پهلوی

۱- فرهنگ پهلوی به فارسی و فارسی به پهلوی
شامل ده هزار واژه پهلوی و معادلهای آن به فارسی . تألیف دکتر بهرام
فره وشی .
حاجمصح ۲۰۰+ ۵۲۰ صفحه، قطع ۱۴×۲۲ سانتی متر، کاغذ ۸۰ گرمی، جلد کالینکور .
بها - ۳۰۰ ریال

۲- واژه نامه بندهشن
تألیف مهرداد بهار
چاپ افست . ۱۶+ ۴۲۸ صفحه، قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر، کاغذ ۱۰۰ گرمی افست
جلد کالینکور .
بها - ۴۰۰ ریال

۳- منظومه درخت آسوریک
متن پهلوی ، آوا نوشت ، ترجمه فارسی ، فهرست واژه ها . تألیف دکتر
ماهیار نوایی .
چاپ افست . ۱۰۰ صفحه ، قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر، کاغذ ۱۰۰ گرمی افست . جلد
کالینکور
بها - ۱۵۰ ریال

۴- فرهنگ هزارشپای پهلوی
تألیف دکتر محمد جواد مشکور .
چاپ افست . ۲۵+ ۲۱۴ صفحه ، قطع ۱۷×۲۴ سانتی متر ، کاغذ ۱۰۰ گرمی
افست ، جلد کالینکور
بها - ۴۰۰ ریال

کتابهایی که بزودی منتشر می شود

عکس نسخه های خطی :

ترجمة صور الكواكب به خط خواجه نصیر الدین طوسی .

هدایة المتعلمین ، در طب .

علم در ایران :

تنسوخ نامه ابلقانی به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی .

فرهنگ های فارسی :

لغت فرس اسدی با مقابله و تصحیح و تعلیقات دکتر صادق کیا .

منابع تاریخ و جغرافیای ایران :

اخبار الطوال ، تألیف ابوحنیفه دینوری ترجمه صادق نشأت .

اسماعیلیان و ناصر خسرو ، تألیف آ. ی . برنلس ترجمه ی . آرین پور

شیراز نامه ، تألیف مودود زرکوب الشیرازی تصحیح اسماعیل واعظ جوادی .

فتوح البلدان ، تألیف امام ابوالحسن بلاذری ترجمه دکتر آذر نوش

ترکستان نامه ، تألیف : و . و . بارتولد ترجمه کریم کشاورز .

فرهنگ عوام :

آداب و رسوم مردم خراسان ، تألیف ابراهیم شکورزاده

زبان و ادبیات فارسی :

تاریخ زبان فارسی ، به قلم دکتر پرویز ناتل خانلری .

داستانهای دل‌انگیز ، نگارش دکتر زهرا خانلری .

فرهنگهای تازی به پارسی :

البلغة ، دلفت عربی به فارسی . نصیح مجتبی مینوی .

مفاتیح العلوم ، تألیف: ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف ، کاتب خوارزمی

ترجمه حسین خدیو جم .

واژه‌نامه‌های پهلوی :

فرهنگ هزارش های پهلوی ، تألیف دکتر محمد جواد مشکور .

درخت آسوریک ، با شرح و تعلیقات دکتر ماهیار نوایی .

واژه نامه پهلوی و بازند مینوی خرد : تألیف دکتر محمود تفضلی .

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

با تخفیف ۲۰٪ به مشتریان کتابفروشان محترم تهران و شهرستانها کد داده می شود

معاملات نقدی است ، حداقل تعاضا از هر کتاب پنج جلد است

نشانی سازمان انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

تهران - خیابان حافظ

تلفن ۶۰۸۰۵

صندوق پستی

شماره ۳۲۴۷

